

باستانشناسی کتاب مقدس

نویسنده : دکتر جان الدر

مترجم : سهیل آذری

از انتشارات نورجهان

۱۳۳۵

باستانشناسی کتاب مقدس

دکتر
محمود
پیشانی

هزینه چاپ این کتاب از موقوفه دکتر
سموئل جردن پرداخت شده است .

باستان‌نامہ کتابِ مُقَدِّس

نویسنده : دکتر جان الدر

مترجم : سہیل آذری

از انتشارات نورجہان

۱۳۳۵

بنگاه انتشارات نور جهان
۱۷۲، خیابان قوام السلطنه،
تهران - ایران

چاپ نخست
۱۳۳۵

چاپ مصور

فهرست فصول مندرجات

صفحه ۹	دیباچه
۱۳ >	آغاز تحقیقات
۲۳ >	کتاب پیدایش در پرتو کشفیات باستانشناسی
۳۰ >	سقوط آدم، مشایخ و سیل
۳۷ >	اور و سومریها
۴۵ >	یوسف و اسرامیلیان در مصر
۵۳ >	موسی و قوانین عصر او
۶۱ >	تسخیر کنعان
۶۹ >	دوره پادشاهان
۷۷ >	حکومت شمالی
۸۸ >	پازپسین روزهای فرمانروایی یهودا
۹۸ >	خط و کتیبه‌های کهن
۱۰۸ >	عصر پیشرفت باستانشناسی
۱۱۶ >	نسخه‌های کهن کتاب مقدس
۱۲۵ >	فصول اول انجیل لوقا
۱۷۱ >	راه‌هایی که پولس پیمود
۲۰۰ >	هفت کلیسای مکاشفه

پیشرفت باستانشناسی کتاب مقدس شکافی را که در بین دانشمندان و پیروان کتاب مقدس پدیدار شده بود پر ساخت. بتدریج شهرها و تمدن‌های باستانی که تنها کتاب مقدس آنها را بیاد داشت بدست باستان‌شناسان از زیر خروارها خاک بیرون آورده شد و تاریخ آنها روشن گردید. در صفحات آینده این کتاب با تلاشها و کوششهایی که در این راه بعمل آمده آشنا خواهیم شد. در نتیجه کوشش مداوم باستانشناسان، شهرهایی که نامشان از یاد رفته بود شناخته شد، آثار کار و کوشش ساکنان آنها نمایان گردید، آثار و قرائن حوادث تاریخی که داستان آنها در کتاب مقدس آمده از زیر خاک بیرون آورده شد، و برتری و بی‌همتایی مسیحیت در سنجش با ادیان باستانی آشکار و نمایان گشت.

البته، نباید گمان کرد که تا روزگار خودمان باستانشناسی بکلی بدست فراموشی سپرده شده بود. الواح و کتیبه‌هایی که در عراق بدست آمده حاکی است که آشور بانیپال، شاه جنگجوی بزرگ آشور که در قرق هفتم قبل از میلاد (۶۶۸ - ۶۲۶) حکومت میکرد، از اینکه کتیبه‌های قدیمی را کشف کرده و کاتبانی برای استکتاب اسناد مهم کهن و آوردن نسخ آنها به کتابخانه‌اش به اکناف امپراتوری خود فرستاده است، برخود میبالد. کشف این کتابخانه توسط «راسام» در سال ۱۸۵۲ یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ باستانشناسی در قرن نوزده بشمار میرود. يك قرن پس از او، نبانیدوس، آخرین پادشاه بابل، علاقه و دل‌بستگی فراوانی بابه باستانشناسی ابراز داشت. او برج قدیمی «اور» - را مورد کاوش و تفحص قرارداد، کتیبه‌های مربوط بتأسیس آنرا از نظر گذرانید، و سپس بدقت آنها را در جای خودشان نهاد و بدینسان منتهای احترام را نسبت به اعقاب خود بجا آورد. دختر او، که خواهر بلاشاصر بود، چون پدرش به باستانشناسی علاقه میورزید و موزه کوچکی برای نمایش آثار حقیقه تأسیس کرد.

دریفا که انگیزه حفاران قدیم بیشتر چپاول آثار عتیقه بود، نه آشنایی با تاریخ کهن. بویژه در مصر، که گنج‌های گرانبهای با صاحبان آنها بگور سپرده شده بود، غارتگران غیر مجاز گورهارا شکافته، گنج‌های گرانبهای آنها را بیغما بردند. حتی در زمان رامسس نهم کمیسیون‌ی که از جانب وی برای تحقیق در این باره تعیین شده بود گزارش داد که محتویات همه گورهای قدیم بیغما رفته، اجساد از درون آنها به بیرون انداخته شده، و اشیاء گرانبها و ادوات آنها تاراج شده است.

در اعصار اخیر ناپلیون فرانسوی یکی از نخستین کسانی است که برای آغاز تحقیق و کاوش در ویرانه‌های کهن تسهیلانی فراهم ساخت. وی بسال ۱۷۹۸ صد تن از دانشمندان، محققین، و هنرمندان فرانسه را همراه خود به مصر برد، و اینان شگفتیهای مصر باستان را همراه با طرحها و تصاویر آب رنگ برشته تحریر کشیدند. نشر این نوشته‌ها و تصاویر توسط دولت فرانسه شور و هیجانی در محافل علمی فرانسه برپا ساخت و علاقه‌ای که از آن پس دردانشمندان فرانسه نسبت به کشورهای شرقی پدید آمد هرگز از میان نرفت. در میان مکتشفات زمان ناپلئون در مصر از همه مهم‌تر و گرانبها تر لوحی بنام «سنگ روزتا» است که به زبان نوشته شده و دانشمندان را برموز خط هیروگلیف رهنمائی کرد. ولی کار هیئت‌ی که همراه ناپلئون بمصر رفته بود از مطالعه آثاری که روی زمین مانده بود تجاوز نکرد، و تحقیق در باره آثاری که در دل خاک مدفون بود بدست آیندگان سپرده شد.

در آغاز قرن نوزده یکی از مأموران شرکت هند شرقی، که ساکن بغداد بود، گزارش داد در بین‌النهرین تپه‌های مصنوعی وجود دارد که ظاهراً بقایای شهرهای قدیم اند. همین گزارش بود که توجه باستان شناسانی چون لایارد و بوتارا به آثار تاریخی بین‌النهرین معطوف

داشت و کاوشهای آنان در این سرزمین نتایج گرانبهای بیار آورد. داستان این کاوشها در فصلهای آینده از نظر خواننده خواهد گذشت. قبل از آنکه وارد بحث اصلی این کتاب شویم، اجازه می‌خواهم در باره شیوه‌ها و طریقه‌هایی که باستان‌شناسان ملل گوناگون در طول متجاوز از صد سال گذشته هنگام کاوش در نقاط تاریخی از آنها استفاده کرده‌اند شمه‌ای بنگارم.

حفریات اولیه دو قیاس با شیوه‌های امروزی بدوی و مخرب بودند، زیرا کسانی که این حفریات بدستشان انجام میگرفت هدفی جز گردآوری اشیاء جالب توجه برای موزه‌ها نداشتند. در این حفریات به اشیایی چون قطعات شکسته ظروف سفالین توجه نمیشد و حفاران از جریان کار خود یادداشتی تهیه نمیکردند. از این روی، اطلاعات گرانبها وسوده‌مندی که ممکن بود بدست ما برسد در اثر غفلت و سهل‌انگاری حفاران اولیه بر باد رفت. بزودی معلوم گشت تپه‌هایی که در جای شهرهای باستانی ایجاد شده‌اند بقایای شهرهای متعددی هستند که بروی ویرانه‌های یک دیگر بنا شده‌اند و گاهی در بین تأسیس قدیم‌ترین و آخرین شهر هزاران سال فاصله بوده است. طبیعتاً، آخرین شهرها بر روی ویرانه شهرهای سلف خود بنا گردیده‌اند، ولی بقایای شهرهای دیگر همیشه بصورت طبقات متوالی منظم روی یکدیگر قرار نگرفته‌اند. اغلب دیده شده است که شهری کوچک در وسط تپه بنا شده و پس از ویرانی آن شهر بزرگ‌تری که سراسر تپه را دربر میگرفته روی آن بنا گردیده است، و نتیجتاً بقایای آن در اطراف تپه در سطحی پائین‌تر از ویرانه شهر قبلی قرار دارد. لذا، هنگام حفر این تپه‌ها دقت و هوشیاری فراوان لازم بود تا حفاران طبقات مختلف را که هر یک بمصر و تمدن خاصی تعلق دارد از هم تفکیک کنند و قدمت آنها را تعیین نمایند.

باستان‌شناسی علمی با حفریاتی که در سال ۱۸۹۰ بدست سر

فلیندرز پتری درطل الحسی، واقع در جنوب یهودیه، صورت گرفت و شش هفته بطول انجامید آغاز گشت. این باستانشناس بقایای شهرهای مختلفی را که بصورت طبقات تقریباً منظم روی هم قرار داشتند از یک-دیگر تفکیک کرد و از روی اشیاء و آثار مکشوف، بویژه ظروف سفالین، تاریخ و قدمت آنها را تعیین نمود. وی ثابت کرد که با سنجش و تطبیق شکل و نوع آلات و اشیائی که در طبقات مختلف ویرانه‌های قدیم مانده میتوان تاریخ تمدنهای متوالی آنها را تعیین نمود. و پس از آنکه مقدار قابل ملاحظه‌ای از آثار و ادوات و لوازم زندگی انسان-های باستانی توسط باستانشناسان گرد آوری شد، توانستند قدمت هر یک از انواع آنها را با قطعیت تقریبی تعیین نمایند. در ازمه معین بسیاری از این اشیاء باشکال گوناگون در مناطق وسیعی از جهان رایج و متداول بوده‌اند، و اشیاء و ادوات نوع دیگری را لشکرکشی‌ها و تعرضات تمدنهای دیگر به آن مناطق آورده است. بتدریج اختراعات و اکتشافات جدید بیاری باستانشناسان شتافت. اختراع دوربین عکاسی به باستانشناسان امکان داد وضع اشیاء مکشوف قبل از آنکه آنها را بمنظور ادامه حفاری جا بجا کنند بصورت صحیح و دقیق ثبت نمایند.

هواپیما تماشای قلاع و شهرهای ویرانی را که دیدن آنها از روی زمین امکان نداشت میسر ساخت. اشعه مجهول نیز بنوبه خود به باستانشناسان کمک میکند. درمورد اجساد مومیائی گاهی بکمک اشعه مجهول علت مرگ، سن و جنس صاحب جسد را تعیین کرده‌اند. بکمک اشعه مادون قرمز توانسته‌اند کتیبه‌های قدیم را که خواندن آنها مشکل بود بخوانند و از ترکیبات-شیمیائی نیز دراین مورد استفاده شده است. یکی از تازه‌ترین و سودمندترین وسائلی که مورد استفاده باستانشناسان قرار گرفته آزمایش آثار و بقایای انسانهای باستانی بطریق معروف به کاربن ۱۴ است. میگویند مقدار معینی از کاربن موجود در همه موجودات زنده کاربن ۱۴ است نه کاربن ۱۲. این کاربن ۱۴ چون رادیوم متغیر و بی ثبات است و

بتدریج ذرات ریزی را از خود پراکنده، به کاربن ۱۲ مبدل میشود. این دیگرگونی و تحول پس از مرگ موجودات زنده آغاز میشود. با تعیین میزان این دیگرگونی میتوان تاریخ مرگ آن موجود را با قطعیت روشن ساخت. خلاصه، آن جنبه‌های علوم جدید که در باستانشناسی قابل استفاده بوده برای روشن ساختن تاریک‌ترین زوایای زندگی انسانهای باستانی بیاری باستانشناسان شتافته است. میزان موفقیت حفاران بجای رسیده که بررسی و مطالعه کامل بسیاری آثار تاریخی شناخته نشده‌ای که بدست آنها افتاده است سالیان متمادی بطول خواهد انجامید. اکنون با برخی از برجسته‌ترین و مهم‌ترین ثمرات تلاشها و کوششهای باستانشناسان در زمینه دست یافتن بر موز زندگی انسانهای باستانی آشنا میشویم.

و یکی از آنان را بزیر پای خود انداخته. و تصویری که در بالا دیده میشود اهورا مزدا است.

استنساخ این کتیبه مستلزم شهادت و مداومت فراوان بود. البته قسمتی از آنرا با نهادن نردبانی در روی تخته سنگ باریکی که در زیر لوح قرار دارد میتوان استنساخ نمود. باین ترتیب راولینسون هزار و دویست سطر از کتیبه را استنساخ نمود و پس از مطالعه مداوم اطمینان یافت که این کتیبه به سه زبان مختلف نوشته شده و سرانجام توانست چهارصد سطر از پارسی باستان را ترجمه کند. معلوم شد این کتیبه بسال ۵۵۵ ق. م. بفرمان داریوش ساخته شده، و شرح مبادرات و پیکارهای او را با مدعیان تاج و تخت دربردارد.

داریوش در این کتیبه حدود امپراتوری پهناور خود را شرح داده، لعنت خدا را برای همه کسانی که در صدد اخلال کار او برآیند میطلبد. روی لوح را با مادهٔ هراقی که استحکام کتیبه را چند برابر کرده و آنرا ۲۴۰۰ سال از گزند حوادث مصون داشته است، پوشانیده اند.

راولینسون ترجمهٔ متن پارسی کتیبه را بسال ۱۸۴۷ انتشار داد و پس از آن با کمک دانشمندان دیگر عبارت بابلی را نیز که روی کتیبه بیستون نوشته شده ترجمه کرده، منتشر ساخت. ناگفته نماند که خواندن خط بابلی مستلزم تحمل زحمات بیشتری بود، زیرا در این خط يك علامت گاهی يك كلمه بود و حتی ممکن بود بوسیلهٔ چند علامت مختلف نوشته شود. این مشکلات مدتی دانشمندان را از خواندن آن مأیوس کرده بود، تا لوحی بدست آمد که در آن فهرستی از حروف تصویری همراه با حروف مصوت نوشته شده بود. قریب صد لوح مختلف بدست آمد که قاموس نسبتاً کاملی از خط و زبان بابلی را تشکیل میداد.

درك مفاهيم اين كتيبه‌ها و حل مسائلى كه با كشف آنها پديد آمد
 بعدى مشكل مينمود كه گروهى پنداشتند آن عده از دانشمندانى كه
 مدعى اند بمضامين آنها دست يافته اند در اشتباه اند. موزه بریتانیا،
 بمنظور آزمایش گفتار آنان، تصميم گرفت در اين باره تحقيق كند.
 باین جهت، از میان كتيبه‌هاى كه هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته
 بود، يكى را انتخاب نموده، چهار نسخه از آن تهیه كردند و هر نسخه را
 بيكى از متخصصين خط ميخى دادند، تا متن آنها را ترجمه نموده،
 به موزه بریتانیا بفرستند. يكى از اين دانشمندان راولينسون بود.
 متخصصين مزبور، بى آنكه از كار يكديگر آگاه باشند، كتيبه‌ها
 ترجمه نموده، به موزه ارسال داشتند. از تطبيق و مقایسه ترجمه‌ها
 معلوم شد در مطالب مهم در بين آنها تفاوتى موجود نيست. پس از اين
 آزمایش، هر گونه شك و شبهه‌ی در باره صحت اظهارات دانشمندان راجع
 باین كتيبه‌ها مرتفع گشت. لوح بيستون، نظر به نقش مهمى كه در جريان
 كشف رموز خط ميخى داشته، حقا مهم‌ترين اثر و يادگار تاريخى در
 آسيا شمرده ميشود. در نتيجه آشنائى با حقايقى كه بر اثر كشف مضامين
 كتيبه بيستون بدست آمد معلوم شد داريوش، همانگونه كه در كتاب‌هاى
 عزرا (باب ۵ آيه ۵ و باب ۶ آیات ۱-۷)، حجى نبى (۱:۱) و ذكرىا
 (باب ۱ آيه ۱) روايت شده، وجود تاريخى داشته و فرمانرواى
 امپراتورى پهناور و نیرومندی بوده است.

از اينكه پس از كشف اين همه آثار و كتيبه‌هاى شگفت انگيز
 تاريخى تا مدتى تحقيقات دانشمندان در اين زمينه بكنندى پيشرفت نمود
 نبايد تعجب كرد، زيرا تا اين زمان هزاران كتيبه از زير خاك بيرون
 آورده شده و به موزه‌هاى اروپا انتقال يافته بود و كسانى كه قادر بدرك
 مضامين آنها باشند از معدودى تجاوز نمي‌كردند. بهمين جهت ترجمه آنها

بکندی صورت میگرفت. با اینحال، علاقه وافری به ادامه تحقیقات و حفاریات ابراز میشد.

پس از سالها، موزه بریتانیا دانشمند جوان و با ذوقی را بنام «جرج سمیت» (۱) استخدام کرد که کتیبه‌های خط میخی را تنظیم نماید. روزی که او مشغول کار بود، به کتیبه جالب توجهی برخورد که در اصل شامل شش ستون بوده، ولی سه ستون آن در اثر شکستگی کتیبه از میان رفته بود. وقتی سمیت در عبارات آن دقت نمود، معلوم شد کتیبه حاوی شرح داستان کشتی می است که بر روی قلعه کوهی بنام «نریر» بر خاک نشسته، و کبوتری که از آن پرواز درآمده چون نتوانسته است جایی برای نشستن بیابد ناگزیر بداخل کشتی بازگشته است. ناگهان، دانشمند جوان متوجه شد مشغول خواندن متن کلدانی داستان نوح است. هیجانی که از این اکتشاف به سمیت دست داد، وی را از خود بیخود ساخت. روزنامه «دیلی تلگراف» بودجه قابل ملاحظه‌ای در اختیار او نهاد که وی به بین‌النهرین رفته، برای کشف باقی این داستان کوشش کند. سمیت بسال ۱۸۷۲ به نینوا رهسپار گشت و تحقیقات و حفاریات دانشمندان قبلی را بمقیاس وسیع‌تری ادامه داد. در میان کشفیات او در بین‌النهرین از همه مهمتر کتیبه‌هایی بخط میخی بود که تعداد آنها از سی هزار تجاوز میکرد. اینها بقایای کتابخانه بزرگی بودند که آنرا آشور بانیپال با گردآوری کتیبه‌های زمان خویش، که اغلب آنها از روی کتیبه‌های کتابخانه قدیم بابل استنساخ شده بود، تأسیس نموده بود. آشور بانیپال، که در زمان منسه و هوشع میزیست، اشتیاق وافری بگردآوری متون و کتیبه‌های زمان خویش داشته، و در کتیبه‌هایی که در کتابخانه نینوا گرد آورده شرح اقدامات خود را جهت

تهیه نسخه کتیبه‌ها و متون موجود در آن عصر گنج‌انیده است. سمیت در مجاهدات خویش جهت کشف اسناد و کتیبه‌هایی که داستان نوح را تکمیل نماید توفیق کامل یافت؛ و علاوه بر آن، اسنادی در باره داستان خلف بدست آورد و کتیبه‌های متعدد دیگری یافت که وضع زندگی آشوریان قدیم را کاملاً روشن می‌ساخت. اطلاعاتی که باین وسیله درباره وضع زندگی و افکار آشوریان باستان دستگیر دانشمندان گردید بیش از آنکه است که آنها بر احوال ساکنان اولیه انگلستان دارند.

کتاب پیدایش در پرتو کشفیات باستانشناسی

مقایسه متون کلدانی و آشوری داستان خلقت با آنچه در نخستین باب کتاب پیدایش (یکی از اسفار تورات) آمده، بحث جالب و در عین حال آموزنده می است. داستان بابلی چنین است: « هنگامی که بر بالای آسمان نامی داده نشده بود، زیر زمین نامی بر خود نگرفته بود، اقیانوس بسیار باستانی بوجود آوردنده بود، تیامت (۱) مغشوش و در هم مادر همه آنها بود، آب های آنها در یکجا بهم ملحق میگشتند. بعد خدایان تولد یافتند، لاهمو (۲) و لاهامو (۳) بوجود آمدند، انسار (۴) و خدای انو (۵). « در کتیبه های دوم و چهارم از جنك در میان مردوك (۶)، قهرمان خدایان، و تیامت، خدای آشوب، سخن رفته است. در این جنك پیروزی نصیب مردوك میشود، و منظور از آن غلبه روشنائی بر تاریکی است. مردوك جسد تیامت را برگرفته، «چون ماهی از میان دو نیم میکند» سپس نیمی از بدن را حائل در برابر آسمان ساخته، نگهبانی بر آن میگمارد و بار فرمان

1- Tiamat

2- Lahmu

3- Lahamu

4- Ansar

5- Anu

6- Merobach

میدهد که نگذارد آب‌ها از آن خارج شود. او (یعنی مردوک) برای خدایان بزرگ پایگاه‌هایی، که ستارگان باشند، میسازد، منطقه البروج را مقرر میدارد، سال‌ها را معین میکند، و آن‌را به دوازده ماه تقسیم نموده، برای هر یک سه ستاره قرار میدهد، و ماه‌را تابناک میسازد تا بر شب فرمانروائی کند.

در مقایسه داستان خلقت از نظر بابلیها و نویسنده سفر پیدایش به تشابهات و در عین حال تناقضات متعددی برخورد مینمائیم. هر دو از زمانی سخن میگویند که در آن خلاء و نیستی همه جا را فرا گرفته بود. در کتاب مقدس میخوانیم که چگونگی روشنائی بر ظلمت چیره گشت و نظم و ترتیب جایگزین آشوب گردید. در داستان بابلیها هم ملاحظه میکنیم که مردوک، خدای نیکو، با تیامت، خدای آشوب، جنگیده، او را مقتول میسازد.

در کتاب مقدس خداوند خشکی را آفریده، آن‌را از دریا جدا میسازد. در داستان بابلی مردوک خاک‌را بوجود آورده، آن‌را در کنار آب میگستراند.

در کتاب مقدس میخوانیم که خدا خورشید و ماه و ستارگان را خلق میکند که بر آسمان‌ها حکومت کنند. در داستان بابلی مردوک ستارگان را میسازد که پایگاه خدایان باشند. در سفر پیدایش آفریدگار جانوران و خزندگان را بوجود می‌آورد، در صورتی که داستان بابلی خلقت جانوران را به گروهی از خدایان نسبت میدهد.

از نظر دینی، تضادهایی که در بین این دو داستان وجود دارد حائز کمال اهمیت است. انسان ممکن است تصور کند تمدن درخشان بابل، با همه ترقیاتی که در زمینه علوم و هنر نصیب آن گشته بود، باید دینی مترقی بوجود آورده باشد. ولی حقایق تاریخی خلاف آنرا ثابت میکنند.

یهودیان خلقت را بعد از آفریننده‌ی واحد نسبت می‌دادند، در حالی که بابلیها عقیده داشتند کائنات بوسیله‌ی جمعی از خدایان بوجود آمده است. در کتاب مقدس می‌خوانیم که خلقت جهان بدست خدا توأم با يك رشته اقدامات خردمندانه بوده که به‌منظور تأمین سعادت انسان صورت گرفته. در افسانه‌ی بابلی خلقت جهان از نتایج فرعی وضعی جنگی است که در بین خدایان در گرفته. سفر پیدایش می‌گوید که روح خداوند بر فراز آب‌ها بجولان در آمد و آنها را آرام ساخت، در حالی که بابلی‌ها عقیده بچنك وحشتناکی داشتند که در آن دیوان برخدایان آشوب غالب آمده‌اند. سفر پیدایش خدای پاك و متعالی را مجسم می‌سازد، در صورتی که بابلیها معتقد بوجود خدایانی مکار و شریر بودند که بایکدیگر در چنك و نزاع بوده‌اند. خلاصه، هر جا که افسانه بابلی مطالب غیر قابل قبول و از نظر دینی فاقد ارزشی را نقل می‌کند، داستان کتاب مقدس در عین زیبایی و سادگی حاوی مضامین عالی دینی است. باستانشناسی در عین حال که ثابت می‌کند یهودیان قومی کوچک و از نظر سیاسی بی اهمیت بودند، گواهی می‌دهد که معتقدات دینی آنها در جهان بی همتا بوده است.

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا اعتقاد به وحدت خالق زودتر شروع شده یا پرستش خدایان متعدد؟ کتاب مقدس تصویری از انسان را که متدرجاً از پرستش خالق یکتا دست کشیده، به عبادت خدایان متعدد می‌پردازد، نمایش می‌دهد. طبق این تعبیر، پیامبران اسرائیل و یهود مبتکرین فکر جدیدی نبودند، بلکه می‌خواستند قوم خویش را بایمان دیرینشان، که مبتنی بر پرستش خدای واحد یعنی یهوه بوده، برگردانند. آنها گاهی در منظور خویش توفیق می‌یافتند و گاهی مجاهدشان به شکست و ناکامی می‌انجامید.

با اینحال، در سالهای اخیر دانشمندان بتأثیر فرضیه تکامل خواسته‌اند

این جریان فکر بشر را معکوس جلوه دهند . بعقیده آنها شرك يا اعتقاد بوجود خدایان و دیوان متعدد ابتدائی ترین شکل دیانت بوده است ، و این موفقیت سرانجام نصیب پیامبران یهود گشته است که توانسته اند بوجود خدای واحد پی برده ، قوم خویش را نیز با آن آشنا سازند . تحقیق در اینکه باستانشناسی باین مسأله چگونه پاسخ میدهد ، خود بحث شیرین و جالبی است .

قبلا باید در نظر داشت باستانشناسی ثابت نموده است که پیشرفت و تکامل همیشه حتمی و ضروری نیست و رشد و ترقی بشریت با انحطاط و تنزل توأم بوده است . تاکنون بارها آثار و بقایای تمدن های از زیر خاک بیرون آورده شده است که شکوه و عظمت آنها روزگاری چشم جهانیان را خیره میساخت ، ولی پس از چندی معدوم گشته و در زیر خاک مدفون گردیده اند ، چنانکه گویی اصلا وجود نداشته اند . در حقیقت بنظر میرسد قاعده کلی تمدن این بوده است که با انحطاط اخلاقی و دینی همراه شود . تاریخ ایران ، یونان ، روم و اسرائیل شاهد این حقیقت است . ساکنان این کشورها در نخستین ادوار تمدن خویش به صداقت و پاکي و وفاداری نسبت به هدف های عالی معروف بودند ، ولی در ادوار بعد همین مردم را ملاحظه میکنیم که با وجود ثروت سرشار و کامیابی های درخشانی که در علم و هنر بدست آورده اند ، در اخلاق و دیانت راه زوال و انحطاط میپیمایند . انحطاط اخلاقی باعث ضعف و زبونی ملت ها و انهدام امپراتوری ها است . تفاوت شگرفی که در بین وضع زندگی چادر نشینان کنونی عراق و تمدن های درخشانی که در کنار آنها مدفون شده بچشم میخورد ، گواه زنده می بر این حقیقت میباشد . بنا براین ، تصور اینکه یکتا پرستی چون عالی ترین شکل دیانت است دیرتر از

پرستش خدایان متعدد بوجود آمده، دارای مبنای علمی و تاریخی
نیست.

دکتر « لانگدون » (۱)، متوفی استاد سابق آشور شناسی
در دانشگاه آکسفورد، که بعقیده بسیاری بزرگترین متخصص کتیبه‌های
میخی بود، کتابی درباره افسانه‌های سامی نگاشته و نتیجه گرفته است
یکتا پرستی قدیم ترین عقیده دینی بشر است. او در کتاب خود چنین
مینویسد: « شاید بتوانم ثابت کنم که در مذهب سامی و سومری
یکتا پرستی بر پرستش خدایان متعدد و اعتقاد بر ارواح نیک و پلید
مقدم است. قرائن و شواهدی که برای اتخاذ چنین نتیجه‌ی مورد نیاز
است و با آراء و نظریات قبول شده متداول مبانیست دارد، بادقت تمام
و با در نظر گرفتن عقاید مخالفین این نظریه گردآوری شده است.
بعقیده من، این نظریه نتیجه تحقیقات علمی است، نه تصورات گستاخانه.»
دانشمند نامبرده سپس درباره معتقدات تازیان جنوب عربستان
و اکدی‌ها شرحی بیان داشته، نتیجه میگیرد: « بنا براین، من این
فرضیه را که ادیان عبرانی و کنعانی مبتنی بر جانور پرستی بوده است،
مطلقاً منکر هستم. ادیان عبرانیان اولیه و کنعانیان، در روزگاری که
توانسته ایم اطلاعات صریح و موثقی از آنان بدست آوریم، با نوع
ابتدائی جانور پرستی (در صورتی که چنین عقیده‌ی درمیان آنها رایج
بوده باشد) فاصله زیاد داشته است. عموم قبائل سامی، ظاهراً، خدا
پرستی را با اعتقاد بوجود خدای واحد قبیله‌ی، که بعقیده آنها خالق
سماوی انسان‌های خود بوده، آغاز کرده اند. کلمه سامی برای خدا در
اصل بمعنی «آنکه متعال میباشد» بوده است؛ و در اینجا هم من عقیده
دارم که دینداری با یکتا پرستی شروع شده است. قبائل سامی، محتملاً،

«الله» را بعنوان نخستین خدای خویش می‌پرستیده اند. بعقیده من، تاریخ قدیم‌ترین ادیان بشر نمودار تنزل سریع بشر از یکتا پرستی به پرستش افراطی خدایان متعدد و ارواح پاک و بلید می‌باشد.»

دانشمندان دیگری بنام سر پتر لوباژ رنوف (۱)، مترجم کتاب مصری «اموات»، در این باره می‌نویسد: «متجاوز از پنج هزار سال قبل در دره نیل اعتقاد به یگانگی خدا و ابدیت روح پدیدار گشت. اعتقاد به یگانگی خدای متعال و توصیف او چون آفریدگار و قانونگذار، از جمله معلومات اولیه بشر است که چون الماس فنا ناپذیر در میان اساطیر و افسانه‌هایی که در طی قرون گرد آمده بود می‌درخشید. در این نیز تردید نمیتوان داشت که ظواهر ادیان مصری نتایج نسبتاً اخیر يك سلسله اصلاحات و ترقیات یا از میان برداشتن امور خشن و ابتدائی نمی‌باشد.» پس معلوم میشود در مصر نیز یکتا پرستی قبل از شرك یا اعتقاد بوجود بخدایان متعدد پیدا شده است.

این نیز شایان توجه است که نام خدا میان همه ملت‌های بااصطلاح هند و اروپائی شباهت تام دارد. «ژئوس پاتر» (۲)، که یونانی خدا است، با «دیاوس پاتر» (۳) که هندیان باستانی بخدا اتلاق میکردند، و «ژوپیتر» (۴)، که در السنه لاتین‌خدارا با آن میخوانند، ظاهراً از يك ریشه مشتق گردیده است. در میان قبائل شمال اروپا خدا «تیر» (۵) نامیده میشد، که احتمالاً این نیز مخفف «ژوپیتر» است. بنا براین، این نظریه کلیه این ملل روزی

1- Sir Peter Le Page Renouf

2- Zeus pater

3- Dyaus pater

4- Jupiter

5- Tyr



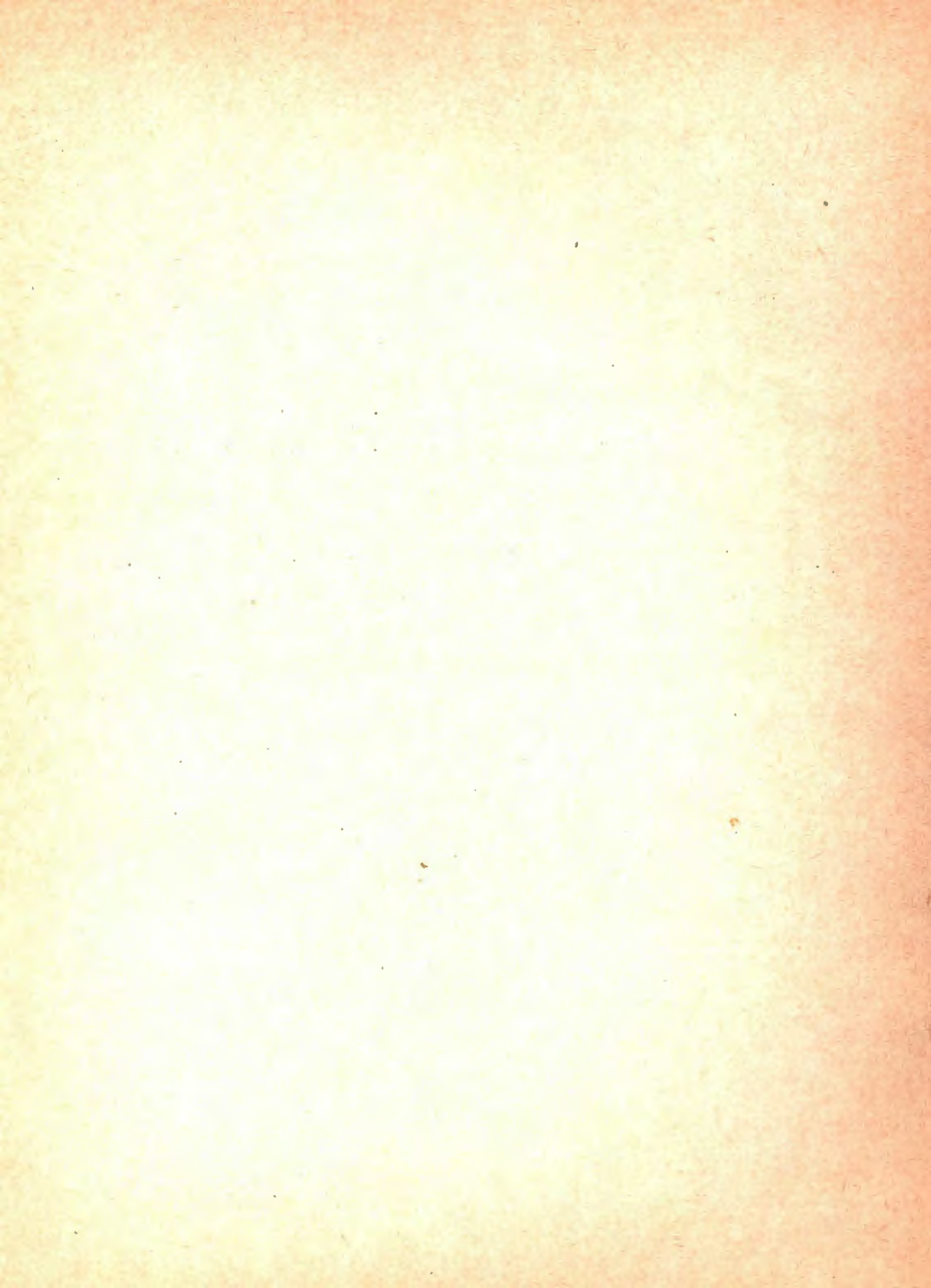
شکار شیر



وسوسه آدم

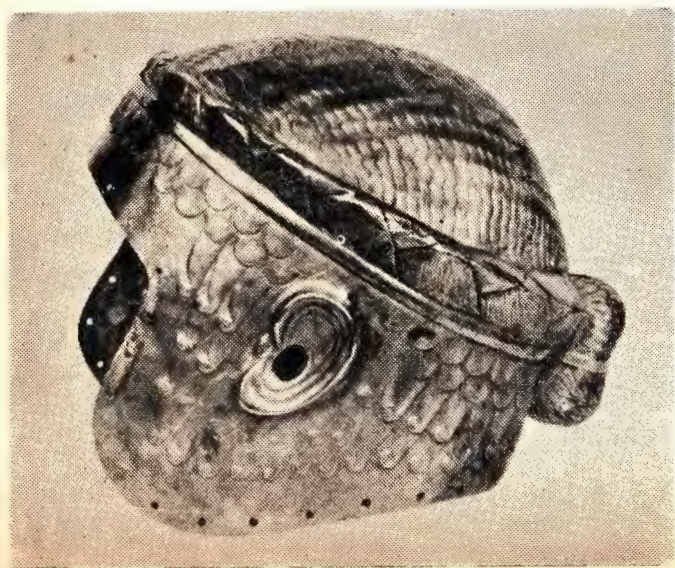


عکس سمت چپ :
کتیبه بیستون





مهرهای نوح



کلاه خود
مس - کلم - داک

خدای واحدی را چون پدر سماوی خود میپرستیده اند و دارای دین یکتا پرستی بوده اند که متدوجاً پرستش خدایان متعدد مبدل گشته، دارای مبنای محکمی است ..

یکی دیگر از نویسندگان متأخر، بنام پروفیسور «شمیدت»، اهل وین، در کتابی که تحت عنوان مبادی رشد دیانت انتشار داده، از مطالعات خود با تحقیقات باستانشناسی در سراسر جهان نتیجه میگیرد که طبق قرائن موجود عموم انسان‌های ابتدایی بیک خدای متعال و حیات جاودان عقیده داشته اند.

باین ترتیب، ملاحظه میشود که قرائن و شواهد روز افزون باستانشناسی مؤید این تعلیم کتاب مقدس است که انسان اولیه در اثر انحطاط فکری و اخلاقی از یکتا پرستی دست کشیده، پرستش خدایان متعدد پرداخته است. پیامبران مبتکرین عقیده به وحدانیت خدا نبودند، بلکه میکوشیدند که مردم را بایمان و عقیدهٔ نیاکانشان باز گردانند.

سقوط آدم، مشایخ و سیل

نباید انتظار داشت از باغ عدن، که در فصول دوم و سوم سفر بیدایش شرح آن آمده، اثری باقی مانده باشد. ولی کتاب مقدس برای تعیین محل آن راهنمای خوبی است. در باب دوم سفر بیدایش میخوانیم: رودی در عدن جاری بود که باغرا مشروب میساخت و در آنجا بچهار نهر تقسیم میشد. نام نهر اول فیشون بود که همه زمین حویله را، که در آنجا طلا است، احاطه مینماید. نام نهر دوم جیحون است و تمام زمین کوش را احاطه میکند. نام نهر سوم حدقل است که بسوی مشرق آشور جاری است. و نهر چهارم فرات میباشد.

در باره وجود دونهر اخیر تردیدی نداریم، زیرا میدانیم حدقل بهمان نهری اتلاق میشد که امروز دجله خوانده میشود و فرات هم که هنوز بهمان نام شناخته میشود. ولی در باره دو نهر نخست، یعنی فیشون و جیحون، محققین بفرضیه‌ها و حدس‌های مختلفی متوسل گردیده‌اند. برخی آنها را با نهرهای ارس، نیل، سند یا رودهای کاملاً غیر قابل قیاس دیگری یکسان دانسته‌اند. ممکن است نهر فیشون همان کرخه باشد که در جنوب غربی ایران جاری است و روزگاری با دجله و فرات به خلیج فارس میریخته.

البته این احتمالی پیش نیست، با اینحال، پروفیسور دلیتش (۱) در اسناد بابلی فهرستی از نام کاناالهای آبیاری یافته است که در میان آنها دو نام بنام این دو رود بی شباهت نیست. یکی از آنها «پسانو» است که تصور میشود همان فیشون بوده، و دیگری «جوهانو» است که شاید نام دیگری برای چیچون بوده باشد. لذا، محتمل است این دو نهر، که احتمالاً خیلی دیرتر احداث شده اند، حدود همان باغ قدیمی عدن بسوده باشند که شرح آن در سفر پیدایش آمده است. قرینه دیگری که ممکن است دلیلی بر صحت این موضوع تلقی شود، نام «ادین» (۲) است که در اسناد قدیمی بچلگه واقع در جنوب و باختر بابل داده شده. لذا، در اینکه همان باغی که در سفر پیدایش بدان اشاره رفته در همین ناحیه واقع بوده، شکی باقی نمی ماند.

همچنین، در اسناد و آثار قدیم بابلی به درخت حیات، که آن هم شرحش در کتاب پیدایش (باب ۲ آیه ۹) آمده، اشاره رفته و شکل آن در الواح سنگی مکرر مجسم گردیده است. بابلیان عقیده داشتند هر کس میوه این درخت را خورد هرگز نمیرد. تصویری که به شکل استوانه در لوح دیده میشود، گویا وسوسه آدم و درخت حیات را مجسم میکند.

همانگونه که در فوق گفته شد، راجع به طوفان نوح اسناد فراوانی از بابلیها و آشوریها بدست ما رسیده است. نغزترین چکامه‌ای که در میان آثار ادبی باستانی بابل مانده، شعری رزمی موسوم به «گیلگمش» است که دارای دوست و پنج بیت میباشد. این چکامه ملاقات «گیلگمش، پهلوان بزرگ آشور را، با شخصی بنام «اوت - ناپیشتم»

1- Delitsch

2-Edin

که بمقام خدای ارتقاء یافته بود، شرح میدهد.

«گیلگمش» از آن شخص میبرد چگونه این موهبت بزرگ بهره‌
 اوگشته است. او نیز در پاسخ به طوفان عظیمی اشاره میکند و
 میگوید چهارتن از خدایان بر آن شدند که هستی بشر را از روی زمین
 براندازند. ولی «آنو» (۱)، خدای زمین که معبود «اوت - ناپیشتم»
 بوده، با آگاهی از قصد خدایان مزبور، «اوت - ناپیشتم» را از
 طوفان قریب الوقوعی مطلع میسازد و باو میگوید با ساختن سفینه‌ی
 جهت خود و خانواده‌اش آماده استقبال سیل گردد. باین ترتیب،
 «اوت - ناپیشتم» کشتی میسازد و آنرا برای جلوگیری از نفوذ
 آب با زفت اندود میکند و خوراک و آشامیدنی در آن جای میدهد،
 و از همه موجودات زنده در آن گرد می‌آورد و افراد خانواده خود را
 با جمعی کارگر و يك نفر ناخدا سوار کشتی میکند. «شماش»، خدای
 خورشید، تاریخ وقوع طوفان را تعیین میکند، و این مطلب در شعر
 چنین آمده است: «بامدادان هنگام فجر ابر تیره‌ی از بنیان آسمان
 برخاست، و «رمان» (۲) در میان آن رعدی ایجاد کرد. بعد
 «نینپ» (۳) ویرانی بوجود آورد. ارواح زمین مشعل‌های خود را
 برآوردند و با شعله آن زمین را منور ساختند. هر موجود روشن به
 تاریکی گرائید، در آسمان خدایان از سیل ترسان گشتند و گریخته، با آسمان
 «آنو» (۴) صعود کردند. خدایان چون سگانه بلانه‌ها خزیدند و از
 وحشت بر خود پیچیدند... شش شب و روز باد وزید. سیل و طوفان
 زمین را فرا گرفته بود. و چون روز هفتم رسید، طوفان فرو نشست،

1 - Eu

2 - Ramman

3 - Ninip

4 - Anu

دریاعقب کشید و باد شوم بابان پذیرفت. چون برچین بوریاهای مردابی پیدا شدند. پنجره‌ها کثودم و روشنائی بر چهره من تابید. خیره شدم و بزمین غلطیدم. بر زمین نشستم و گریستم. بر اطراف خود و کنار دریا نظر افکندم. کشتی بر زمین «نسر» (۱) نشسته بود. کبوتری را بیرون فرستادم و آن بیرون رفت. ولی چون جای نشستن نبود، بازگشت. پرستویی را بیرون فرستادم. کلاغی فرستادم و بیرون رفت و بآب زد و صدای قار قار درآورد و بازنگشت. جانورانی را بچهارسمت روان کردم. بر قله کوه قربانی گذاردم هفت و هفت ظرف بخور در آنجا نهادم. خدایان بوی مطبوعی را استشمام کردند و چون مکسان بدور قربانی گرد آمدند.

تشابهاتی را که در بین داستان طوفان بابل‌ها و سفر پیدایش موجود است می‌توان به ترتیب ذیل خلاصه کرد:

- (۱) خبر سیل و طوفان قریب الوقوعی به پهلوانسی داده میشود.
- (۲) او سفینه میسازد. (۳) برای اینکه آب بداخل کشتی نفوذ نکند، بدنه آن با زفت اندود میشود. (۴) پهلوان جانورانی را با خود بکشتی میبرد. (۵) سیل جاری میشود و آنچه را در خارج کشتی است نابود میسازد.
- (۶) سیل و طوفان فرو مینشیند و کشتی بر قله کوهی قرار میگیرد. (۷) پهلوان برندگان را از کشتی بیرون میفرستد و آخرین آنها بر نمیگردد. (۸) پهلوان، چون زمین خشکی مییابد، بشکرانه آن قربانی میگذراند. (۹) خدایان قربانی را قبول میکنند. (۱۰) از جهت آبنده باو اطمینان داده میشود.

بالینحال، بار دیگر در بین این دو روایت از نظر دینی و اخلاقی

بتضادهای شگرفی برخورد مینمائیم. در سفر پیدایش میخوانیم که سیل و طوفان برای تنبیه بشر گناهکار و نابودی شربران فرستاده شد. در داستان بابلی این واقعه معلول هوی وهوس خدایان شمرده میشود. بنظر نویسنده سفر پیدایش، نوح چون شخصی پاکدامن بود، از خطر سیل در امان ماند. ولی در داستان بابلی بهلوان بکمک یکی از خدایان که همدست او بود و نقش جاسوس را ایفا مینمود، از خطر جان سالم بدر میبرد. داستان کتاب مقدس مبنی بر یکتا پرستی است، درحالی که افسانه بابلی به ابتدائی ترین نوع شرك و اعتقاد بوجود خدایان متعدد متکی میباشد، باین معنی که در میان خدایان نفاق و اختلاف میافتد، خدایان یکدیگر را وقتی جریان امور از مسیر عادی منحرف میشود سرزنش میکنند، خدایان از ترس برخورد مییچند و گرسنه میشوند و چون مگس برای بوئیدن قربانی گرد میآیند. یکی از آنان با وجود خشم و عدم رضایت دیگران شخصی را از خطر میرهاند، و بآنکه نجات یافته در میان خدایان جامی واگذار میشود. بدینسان، يك بار دیگر تفاوت شگرفی که در بین نحوه استنباط مفهوم وقایع توسط نویسنده سفر پیدایش و معاصرین او در عهد مرقی ترین تمدنهای زمان وجود داشته خود نمایی میکند.

اما درباره واقعت این سیل تحقیقات باستانشناسان هکی باقی نمیگذارد. یکی از آن باستانشناسان، بنام دکتر «وولی» (۱)، که در اورکلمه، در جنوب بین النهرین، بتعقیق و حفاری پرداخته، نتیجه تحقیقات خود را چنین شرح میدهد:

«پس از آنکه بر عمق گودالی که کنده بودیم افزوده گشت، ناگهان نوع خاک تغییر یافت و بجای خاک آغشته بزباله و ظروف

سفالین، که در طبقات متعدد بالا قرار داشت، بخاك كاملا خالصی رسیدیم. از وضع این طبقه خاك پیدا بود که آب آنرا بر جای نهاده است. کارگران تصور میکردند بقعر رود قدیمی رسیده ایم .. آنها را وادار کردیم ببحفر زمین ادامه دهند. خاك رس خالص تا عمق بیش از هشت پا ادامه یافت. پس از آن، دوباره نوع خاك تغییر یافت و ما با طبقاتی که مملو از زباله و آلات سنگین و ظروف سفالین بود، مواجه گشتیم. طبقات بالای خاك رس مملو از آثار تمدن سومری بود که طبق جریان هادی خود تدریجاً تکامل مییافت، ولی آثاری که در طبقات زیرین بدست آمد یادگار تمدنی مخلوط بود ... طغیان هادی رود رسوباتی باین ضخامت باقی نمیگذارد، و بیشك این یادگار طغیانی است که در تاریخ این ناحیه جهان بیسابقه بوده. دلیل دیگر بر وقوع این حادثه وقفه می است که در جریان تمدن روی داده، باین معنی که تمدنی که در آنجا در حال رشد و تکامل بوده در زیر خاك مدفون شده و پس از آن تمدنی کاملاً متفاوت در جای آن بوجود آمده است. و در این نیز تردید نمیتوان داشت که این سیل همان سیلی است که بنام نوح در سفر پیدایش ضبط شده و در افسانه های سومری نیز منعکس گردیده است.

در حفریاتی که در نقطه می کمی بالاتر، یعنی در «کیش» (۱)، صورت گرفته، از این نوع خاك رس دو طبقه در ارتفاع متفاوتی مشاهده شده است.

تاریخ یکی از این طبقات را ۳۳۰۰ ق. م. و دیگری را ۴۰۰۰ ق. م. تخمین زده اند. «لانگدن» عقیده دارد رسوبات اور کلمده، که بیش از هشت پا ضخامت دارد، دنباله رسوبات زیرین «کیش» است که نوزده پا از

باستانشناسی کتاب مقدس

رسوبات فوقانی پائین تر است. اگر این نظریه صحیح باشد، معلوم میشود که سیل بزرگتر در حدود سال ۴۰۰۰ ق. م.، و سیل کوچکتر در ۳۳۰۰ ق. م. روی داده است. هرگاه تاریخ وقوع این سیل را از روی کتاب مقدس تعیین کنیم، سال ۲۴۰۰ ق. م. بدست میآید، و اگر از روی متن یونانی کتاب مقدس، که به سال ۳۰۰ ق. م. ترجمه شده، تعیین نماییم، سال ۳۲۰۰ ق. م. بدست خواهد آمد.

اور و سومریها

قبل از اینکه باستانشناسان خاک بین‌النهرین را زیر و رو کنند، خوانندگان کتاب مقدس از موقعیت و وضع تمدن «اور»، که مسکن ابراهیم بوده، هیچ گونه اطلاعی نداشتند. در جایی که روزگاری محل این شهر بوده، امروز جز بیابانی بی‌آب و علف و خالی از سکنه دیده نمیشود. ولی در نتیجه تحقیقات «ووالی» و دانشمندان دیگر معلوم گردیده است که اور شهری با عظمت و ثروتمند و پایتخت ملتی بررگ بوده است. زمین شناسان معتقدند خلیج فارس در ابتدا از شمال تا بغداد امروزی امتداد داشته است. در آن روزگار ان کارون از سمت مشرق ورود دیگری که امروز خشکیده از صحرای عربستان به آن میریخته است. برور زمان، این دو نهر نواحی کم‌هق شمال خلیج فارس را با رسوبات خود پر ساختند و از دو سوی دلتاهای وسیعی در آن بوجود آوردند. مرداب پهناوری که در شمال آن بوجود آمده بود، و آثار آن هنوز پیداست، مقدراً با رسوبات رودهای دجله و فرات انباشته‌گشت و زمینی که بدینسان بوجود آمد خاکی حاصلخیز داشت و بسبب گرمای هوا سالی سه یا چهاربار قابل کشت بود. این ناحیه تدریجاً مسکن مردمی گشت که سومری خوانده شدند. تاریخ ورود این جماعت

باینجا بتهقیق روشن نیست. آنها از نظر جسمی شباهت تمام بساکنان افغانستان و بلوچستان و درهٔ سند داشتند. مهرهای منقور مستطیل شکل آنها شباهت فراوان بمهرهایی دارد که در کنار رود سند کشف شده، و بقایای آثار هنری و معماری آنها گواهی میدهد که تمدنشان بتمدن شمال غرب هندوستان شباهت داشته است. از این روی، محتمل است که این مردم از جنوب ایران و شمال هند از راه دریا به بین النهرین کوچ کرده‌اند. ناحیه‌ای که این جماعت برای سکناي خود برگزیدند به سومر-موسوم گشت و شمال آن اکد نامیده شد.

تمدن سومری که در اینجا نشئت یافت یکی از بزرگترین تمدنهای باستانی جهان است. این تمدن در حدود سالهای ۲۷۰۰ - ۲۴۰۰ ق. م. باوج شکوه و عظمت خود رسید. از مشخصات معماری آنها استعمال ستون و ساختن طاق و گنبد است، و این سبک معماری چند هزار سال بعد در اروپا متداول گشت. هنرمندان و صنعتگران آنها از زر و سیم استفاده میکردند و نه تنها وسایل زینت بلکه ظروف و ادوات و سلاح-های آنها نیز معمولاً از فلزات گرانبها ساخته میشد. بسا اینکه استعمال مس در میان آنها معمول بود، ادوات و ظروف فراوانی که از سنگ‌های گرانبها ساخته شده از آنان به یادگار مانده است. در مقبرهٔ یکی از نخستین شاه-زادگان آنها، بنام «مس - کلم - داک» (۱) (یادام)، آثار هنری بسیار برجسته‌ای که گواه بر ذوق سرشار هنرمندان آنهاست، بدست آمده. یکی از آنها خود ساخته شده از طلای کوبیده است که تره‌های آن در هم بافته است. گوشها و گونه‌ها و سر با مهارت و دقت تمام در این تصویر حک گردیده است. در این مقبره، همچنین، ظروف متعدد،

چراغ شبیه بصدف که نام شاهزاده بر آن حک شده، خنجر طلا، شمشیر زرین و کمر بند سیمین بدست آمده است. علاوه بر اینها، دو تیر ساخته شده از نقره و صدها مهره زرین و سنگ لاجورد باضافه مقداری جواهر نیز در آن یافت شده. در نقاط دیگر سومر الواح منقور صدفی کشف شده که گواه بر ذوق سرشار و مهارت و کاردانی فراوان طراحان آنها است. مهارت و کاردانی هنرمندان و صنعتگران آنها هنگامی بیشتر نمایان میشود که بخاطر آوریم این ناحیه مطلقاً سرزمین کشاورزی بود و اشیاء دیگر کلاً از خارج بآنجا آورده میشد. زفت از شمال، مس از عمان، سیم از قلیقیه، زر از عیلام و انطاکیه و از خلیج فارس، و مرمر از ایران بدانجا برده میشد. ولی علی رغم ظرافت ودقتی که در آثار هنری آنها بکار رفته، طبق قرائن و مدارک موجود، این تمدن متعلق به مردمی بسیار ستمگر و بیرحم بوده است. تدفین شاهان با قربانی جمیع کثیری از اتباع او همراه بود، زیرا، قهر گودالهایی که اجسادشان در آنها نهاده شده از زنان و مردانی که ظاهراً در همانجا بقتل رسیده اند، انباشته شده است. در مدخل یکی از مقبره ها اجساد سربازان محافظ با خنجرها و نیزه های مسی دیده میشود. در همین مقبره اجساد ۹ تن از زنان دربار با لباس های مرصع در انتهای محفوظه کور قرار داده شده. در جلو مدخل مقبره دو عرابه بزرگ چهار چرخه، هر یک با سه گاو نر، که استخوانهای مهتران و رانندگان آنها بر بالای سرشان نهاده شده، دیده میشوند. در مقبره ملکه «شوب - آد» (۱) اجساد زنان درباری در دو ردیف موازی دو برابر بدن ملکه قرار گرفته اند، و یک نفر بر بطن زن با بر بطن مرصع، و دو تن خدمتگذار، در حالی که خم شده اند، بر انتهای تابوت دیده میشوند. تجسم ترس و وحشتی که

هنگام مرك شاه با ملكه بر مقربان او دست میداد بسیار مشکل است .

در جنگ نیز سوه‌ربان اولیه مردم بسیار بیرحمی بودند . آنها غالب کسانی‌را که در جنگ باسیری برده میشدند بقتل میرسانیدند، و آن عده از اسیران که زنده میماندند تا پایان عمر محکوم به غلامی بودند. شهرهایی که بدست آنها تسخیر میشد نه تنها مورد غارت و چپاول قرار میگرفت، بلکه با خاک یکسان میشد، و آن عده از اهالی آنها که جان سالم بدر میبردند در نواحی اطراف پراکنده و سرگردان میشدند . تقریباً محقق بنظر میرسد که یکی از علل انهدام این تمدن ستمگری و بیرحمی صاحبان آن بوده است.

در دیانت نیز آنها، هنگامی که تمدنشان باوج ترقی خود رسیده بود، بعد افراط مشرك بودند . در بسیاری از خانه‌ها بت‌های متعددی بدست آمده، و اینها بیشک از همان بتی هستند که «دراخیل» هنگام فرار از خانه خود با اتفاق یعقوب (همانگونه که در سفر پیدایش باب ۳۱ آيات ۲۷ - ۳۲ روایت شده) همراه خود برد . این بت‌ها کاهنان فراوان داشتند که همگی مردمی آزمند بودند. این امر از حکمی که از جانب «اورو کاگینا»، (۱) پادشاه «لاکیش»، (۲) صادر شد و کاهنان بزور را از دخول بیاغ زنان فقیر و چیدن میوه و گرفتن چوب منع نمود، معلوم میشود. در ضمن، شاه ناهار برده پولی را که کاهنان در ازای انجام مراسم تدفین از مردم مطالبه میکردند بیک پنجم تقلیل داد و از تملك اراضی معابد توسط کاهنان جلوگیری کرد . معابد آنها، در همین حال، مرکز آموزش بود و در غالب آنها

1- Urukagina

2- Lakish

مدارسی برای تربیت کاتبان دایر گردیده بود. نوشتن خط میخی، که دارای صدها علامت بود، کار مشکلی بود و نامه‌هایی که در آن روز نوشته میشد، از جمله نامه‌های تجاری، رقم درشتی را تشکیل میداد. در ضمن حفريات الواح متعددی بدست آمده که بر يك روی آنها شاگردان و بر روی دیگر معلمان نوشته اند. بر روی برخی از آنها معلم علایم الفبारा نوشته و شاگرد همان را در پشت لوح استنساخ نموده است. در دروسی که برای شاگردان پیشروتر تنظیم گردیده معلم نمونه‌هایی از صرف افعال و اشتقاق اسماء را نوشته است. الواح ریاضی شامل جدول-هایی جهت استخراج جذر و کعب و همچنین فرمولی برای محاسبه مساحت اراضی فاقد شکل هندسی است. البته برای ما مشکل است تصور کنیم که ابراهیم در آن روز سعی میکرد که ریشه اعداد مشکل را استخراج کند، ولی محتملا او با این کار آشنا بوده است. در این معابد فهرست اوزان و اندازه‌ها، قاموس سومری - سامی، اطلاعات پزشکی، چون جراحی ابتدائی، خواص علف‌ها و فورمولهای سحر و جادو نیز بدست آمده است. در آن زمان بول وجود نداشت و معاملات بر پایه مبادله یا پرداخت سیم و زر انجام میگرفت.

برجسته ترین یادگار دینی او برجی است که بشکل هرم چهار جانبی بسیار مرتفعی، که دارای طبقات متعدد بود، ساخته شده. بعضی از محققین تصور کرده‌اند این اهرام تقلیدی از پرستشگاههایی است که سومریها در موطن خود آنها را بر روی کوهها بنا میکردند. همچنین ممکن است صومری‌ها از این معابد چون بناهای گاه‌هایی در مواقع حدوث سیل استفاده کرده باشند. برج مزبور دارای قاعده‌ئی بابعاد ۲۰۰ در ۱۵۰ پا بوده و ارتفاع آن به ۷۵ پا میرسیده است. این بنا با خشت محکم‌ئی ساخته شده بود که اطراف آن بقطر ۸ پا از خشت پخته و جدار داخل آن از خشت خام بود. تراسهای

فوقانی آن شکل نامنظم داشته و احتمالاً بر روی آنها درخت میروئیده است. این برج دارای پلکانی بوده که صد پله داشته است. کارکنان از کاهنان، خدمتگذاران حرم، وزیر جنگ، وزیر کشاورزی، وزیر نقلیه و وزیر مالیه تشکیل میشد. هدایائی که به خدایان تقدیم میشد در انبارهای و سیمی که در آنها قبوض رسید جهت مواشی، گوسفند، انبایای جو، پنیر و روغن و پشم موجود بود، نگهداری میشد. در داخل معبد کارگاههای ریستندگی و بافندگی قرار داشت. پشم خام از روی وزن بآنها تحویل میگردد و طول پارچه‌هایی که بافته میشد بدقت ثبت میشد. حساب سود و زیان در ستون‌های موازی نگهداری میشد.

در زمان ابراهیم مساحت شهر ۴ در ۱۵ میل بود. کوچه‌های آن باریک و نامسطح بود و وسائط نقلیه در داخل شهر حرکت نمیکرد. بار بوسیله باربران و چهار پایان حمل میشد. غالب خانه‌های آن دو طبقه و دارای ۱۲ تا ۱۴ اتاق بود. لذا وقتی ابراهیم دعوت خدا را شنید و این شهر را ترک گفت، از همه راحت و آسایش تمدن آن روز چشم پوشید. این دعوت مستلزم ترك علائق دیرین بشر و شتافتن به دیار نامأنوس و غریب بود.

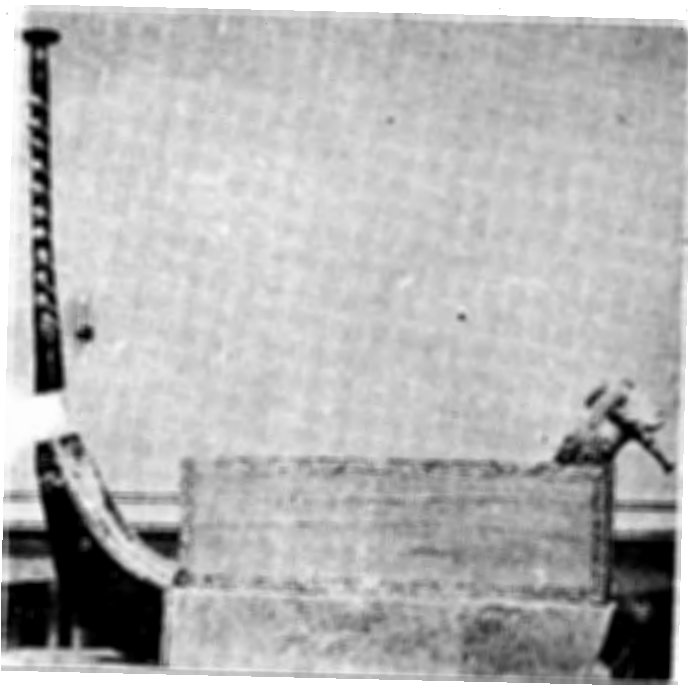
بدیهی است که نباید انتظار داشت در تواریخی که از شاهان آن عصر مانده به شخصی چون ابراهیم اشاره رفته باشد. با اینحال، نکته جالب توجه اینجاست که در بابل لوحی کشف شده که در آن از شخصی بنام «آباراما»، که «کرایه خود را پرداخته» نام برده شده است. آنچه میتوان از این لوح استنباط کرد، این است که ابراهیم اقلاً یکی از نامهای رایج آن عصر بوده است. در ضمن شرح داستان ابراهیم، کتاب مقدس بسر زمینی در جنوب دریای میت اشاره میکند که دارای جمعیت کثیر و شهرهای آباد بوده، در حالی که امروز در آنجا جز صحرای لم یزرع فاقد سکنه دیده نمیشود. ولی در اینجا نیز تحقیقات باستانشناسان

بر صحت آنچه در کتاب مقدس راجع به این ناحیه نوشته شده، گواهی میدهد. دکتر آلبرایت (۱)، استاد دانشگاه «جان هاپکینز»، در این باره مینویسد: «این تحقیقات و تحقیقات مکرر دیگری که بعمل آمده، روایات بسیار قدیمی کتاب مقدس را تأیید میکنند و ثابت میکنند دره اردن، در زمانی که ابراهیم با آنجا رسید، سرزمینی بسیار آباد و فوق‌العاده پر جمعیت بوده است. درخشان‌ترین دوره تاریخ این دره با اوائل عصر مفرغ (۲۵۰۰ - ۲۰۰۰ ق. م.) مصادف بوده است. پس از آن این تمدن بکلی مهندم گشت و اثری از آن باقی نماند. چندی قبل مجله «ریدرز دایجست»، چاپ آمریکا، مقاله‌ای در باره استفاده‌ای که مقامات استعمارگر جهت دست یافتن بمنابع ثروت فلسطین در قرون اخیر از کتاب مقدس نموده‌اند انتشار داده بود. این مقاله شرح میدهد که چگونه «کسول فدرمن»، (۲) زمین شناس، بر اهنمایی سفر پیدایش (باب ۱۹ آیات ۲۴ و ۲۸) دریافت که در ناحیه دریای میت منابع گاز طبیعی و نفت موجود است. زمین شناسان پس از آگاهی باین حقیقت با آنجا رفته، قرائنی بدست آوردند که بوجود چنین منابعی در آنجا گواهی میداد. امروز با حفر چاههایی در اینجا بمنابع نفت دست یافته‌اند. همچنین، اشاره‌ای که بوجود درختان «گز» در آن ناحیه رفته، استعمارگران را مطمئن ساخت که میتوانند پیشه‌های این درخت را مجدداً در آنجا احداث کنند، و باین کار توفیق یافتند. باینکه هنوز ویرانه‌های شهرهای صدوم و غوره کشف نشده، آثار گوگرد و رسوبات آتشفشانی بر وقوع آتشفشان گواهی میدهد. سطح آب دریای میت تدریجاً بالا می‌آید. بطوری که امروز میتوان پیشه‌هایی را که در زیر آب مدفون

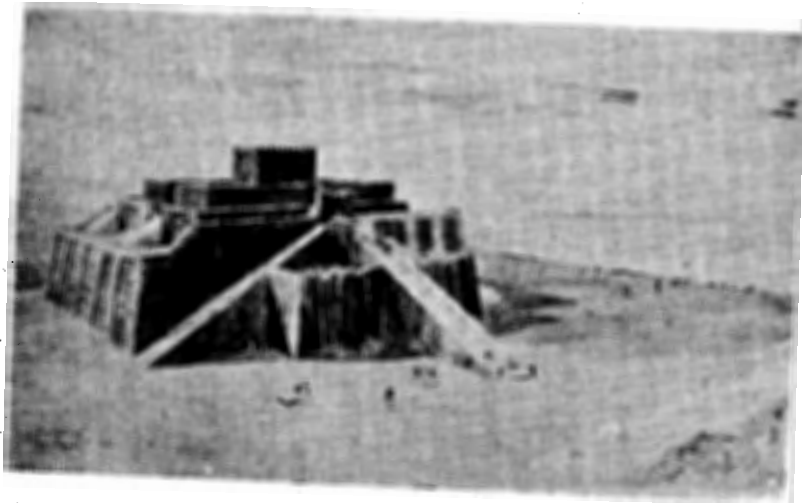
1- Dr. Albright

2- Xiel Federman

شده اند، مشاهده کرد. بنابراین، ممکن است این دو شهر در نواحی کم ارتفاع جنوب دریای میت بوده باشند که بعدها بزرگ آب فرو رفته اند. خلاصه، کلیه اوضاع و احوال این سرزمین در حدود ۲۰۰۰ سال ق. م. بطوری که باستانشناسان شرح میدهند، با آنچه سفر پیدایش راجع بآن در زمان ابراهیم روایت میکند و بظن قوی مصادف با همان تاریخ بوده است، کاملاً تطبیق میکند.



بربط شوب - آاد



برج اور

یوسف و اسراییلیان در مصر

داستان یوسف یکی از دلکش‌ترین فصول کتاب مقدس است. قهرمان این داستان جوان بخت برگشته‌ای است که بفلامی به مصریان فروخته می‌شود، ناحق محکوم می‌گردد، و سرانجام دومین شخصیت مقتدر و متنفذ مصر می‌شود. این داستان توأم با پیرایه‌هایی در قرآن نیز آمده است، و بسیاری آنرا از تمام داستانهای کوناهی که تا کنون نوشته شده زیباتر و دلکش‌تر یافته‌اند. با اینحال در هیچیک از کتیبه‌های فراوانی که تا کنون توسط باستان‌شناسان در مصر بدست آمده، مستقیماً اشاره‌ای باو نرفته و سرگذشت وی منعکس نگردیده است. ولی چند سال قبل گور شخصی بنام «ال - کاب» (۱)، که معاصر یوسف و حاکم یکی از ایالات مصر بوده، شکافته شد، و کتیبه‌ای در آن بدست آمد که شامل شرح قحطی است که در زمان حکومت وی بر مردم عارض شده، و او با گندمی که در سالهای فراوانی ذخیره کرده بود قحطی زدگان را از گرسنگی رها نموده است. ظاهراً این قحطی در زمان شاهان هیکسوس (۲) روی داده، و شرحی که در باره نحوه مبارزه با آن در کتیبه مذکور آمده با آنچه در سفر پیدایش راجع به یوسف روایت

1 - El - Keb

2 - Hiksos

شده شباهت تام دارد. بعلاوه، بطوری که از کتیبه‌های دیگری برمیآید، اراضی مصر، که در گذشته اکثراً متعلق به برزگران بوده، در این زمان، باستانهای اراضی وابسته به پرستشگاه‌ها، بملکیت پادشاهان در میآید. این نیز با روایت سفر پیدایش (۱۸:۴۷-۲۲)، مبنی بر اینکه اهالی مصر چون پولی برای خرید آذوقه خود نداشتند اراضی خویش را برای تحصیل خوراک به فرعون واگذار کردند، مطابقت دارد.

از طرفی، در این نیز تردید نمیتوان داشت آن کسی که داستان یوسف را در کتاب مقدس نوشته با وضع زندگی مصریان و زبان آنها آشنا بوده است. القابی چون « رئیس ساقیان » و « رئیس خبازان » در کتیبه‌های مصر مذکور شده است و داستان ترقی یوسف کاملاً منطبق با تعبیر خوابها است. در روز تولد فرعون بز مهائی برپا میشد، و اینکه فرعون در آن روز زندانیان را آزاد میساخته کاملاً محتمل بنظر میرسد. ساحران در دربار او فراوان بودند و چوبانان مکروه شده میشدند. عمر مردمان متنعم آن زمان چون عمر یوسف صد و ده سال نقل شده، و مومیائی کردن اجساد اشخاص مهم و سرشناس در میان مصریان معمول بوده است.

در آخرین آیات سفر پیدایش میخوانیم که یوسف از خویشان خود تقاضا میکند که استخوانهای او را پس از مرگ به کنعان برند، و در یوشع ۲۴: ۳۲ ملاحظه میکنیم که طبق همان تقاضا جسد وی به فلسطین حمل گردیده، در «شکین» بخاک سپرده میشود. از قرن‌ها پیش گوری در شکین وجود داشت که بقبر یوسف معروف بود. چند سال قبل این گور شکافته شد و جسدی در آن بدست آمد که برسم مصریان مومیائی شده بود. همراه این جسد اشیائی نیز در قبر موجود بود که یکی از آنها شمشری است که صاحب منصبان مصری بکمر میبستند.

قرائنی که تا اینجا بدست آمده مؤید صحت و واقعیت تاریخی این روایت است .

خروج یهودیان از مصر

در میان حوادث بعدی تاریخ یهود، استخلاص آنان از مصر، مساعدت معجز آسای خدا بر آنان در طی چهل سال سرگردانی در بیابان، و تسخیر کنعان، از مهم ترین وقایع شمرده میشود، و ضمناً نموداری از توجه مداوم یهوه بر احوال آنها است. در مزمور ۱۰۵ (آیات ۲۶ - ۴۳) خداوند برای کمکی که باستخلاص یهودیان از مظالم مصریان کرده مورد ستایش قرار میگیرد و در نبوت های هوشع (۹۱: ۱، ۱۲: ۹ و ۱۳، و ۱۳: ۴) مکرر باین واقعه اشاره میرود. پس از این واقعه است که یهودیان با یهوه آشنا میشوند و در مییابند که خداوند آنانرا قوم برگزیده خود ساخته است. همچنین، پس از این واقعه است که آنها احکام خدا را توسط موسی دریافت میدارند، و بعد از آن است که وساطت شکفت انگیز خداوند برای نجات این قوم صورت میگیرد.

بموجب مدارك فراوانی که در دست میباشد، کنعان در هزاره دوم قبل از میلاد توسط یهودیان تسخیر شده. اشکالی که در این مورد پیش میآید، اینجا است که برخی از اسناد موجود تاریخ این واقعه را در حدود سال ۱۴۵۰ تعیین میکنند، در حالی که ملاحظات دیگر آن تاریخ را در حدود سال ۱۲۹۰ قرار میدهد. با توجه به تسلسل وقایع کتاب مقدس، تاریخی که در کتاب اول پادشاهان (۶: ۱) راجع به بنای هیکل اورشلیم ذکر شده، یعنی ۴۸۰ سال پس از خروج، با تاریخ مطابقت دارد. از آنجا که سلیمان در حدود سال ۹۶۵ به تخت نشسته و بنای

هیکل در سال چهارم سلطنت او باد در حدود سال ۹۶۲ آغاز گردیده ، خروج یهودیان از مصر لازم می‌آید در سال ۱۴۴۲ ق. م. واقع شده باشد. باین حساب، توتمس سوم، که بسال ۱۴۳۶ ق. م. در گذشته، مقارن خروج یهودیان از مصر فرعون آن کشور بوده است . بگواهی کتیبه‌هایی که در مصر بدست آمده، او بناهای متعددی در مصر ایجاد کرده، و بشهادت کتیبه جالب توجهی که از روزگار او بیادگار مانده، سامیان در معبدی که او میساخته بکار گماشته شده‌اند. « شاهی که یوسف را نمیشناخته » ، باید آهموس فرعون بوده باشد که شاهان هیکسوس را از مصر براند . استقرار سلطنت خاندان جدید مستلزم هواخواهی از اشخاص تازه و بفراموشی سپرده شدن کسان سابق بود. در صورتی که خروج یهودیان از مصر در سال ۱۴۳۶ واقع شده و آنها چهل سال را در بیابان گذرانده باشند، باید در حدود سال ۱۴۰۰ ق. م. فلسطین را تسخیر نموده باشند. در سال ۱۸۸۸، زن برزگر مصری در محلی موسوم به «طل‌عمرنا» به مجموعه‌ای از کتیبه‌هایی بخط میخی برخورد که مضامین آنها مؤید صحت تاریخ اولی است. این کتیبه‌ها عبارت از چهارصد مراسله‌ای است که توسط فرمانروایان مختلفی از فلسطین بفرعون مصر فرستاده شده و در آنها مکرر به تاخت و تاز قومی بنام «هیری» اشاره رفته است . یکی از فرمانروایان مزبور « هیدها » (۱) نام ، پادشاه اورشلیم بود که بیش از دیگران از هجوم این قوم اظهار نگرانی کرده و از فرعون تقاضا میکند که بیاری او بشتابد . وی مینویسد : « قوم هیری همه ممالک شاه را غارت میکنند و این سرزمینها بدست آنها سقوط میکند. » با اینکه فرعون قبلا سوری را اشغال کرده ، اکنون بسیاری

از شهرهای گماشتگان او چون « زیمربدا » (۱) و « یاپتیک » (۲) بدست هبیری میافتد . « و در صورتی که نیروهای فرستاده نشود، سقوط اراضی شاه بدست هبیری قطعی بنظر میرسد . » در نامه دیگری که شاه کنعان فرستاده، از فرعون خواسته شده است که نیروهای جهت جلوگیری از تاخت و تاز طایفه « ساگاز » ، (۳) که وحشیانی بیابانی نامیده شده اند و به گواهی اسناد دیگر همان قوم هبیری بودند، اعزام دارد . لذا، قطعی بنظر میرسد که در این هنگام حملات شدید مداومی از جانب مردمی که « هبیری » (عبرانیان) نام داشتند، بر فلسطین صورت میگرفت.

بعلاوه، بگواهی اسنادی که از شهرهای ویران شده فلسطین بدست آمده، این کشور در حدود سال ۱۴۰۰ ق. م. دچار تهاجم ویران کننده می گشته است . پس از حفر نقطه « اریحا » و آزمایش قریب صد هزار قطعه سفال و در حدود صد و شصت و پنج خزوک، گارستانک (۴) با این نتیجه رسیده است که این شهر در سال ۱۴۰۰ ق. م. با حریق منهدم شده . باستانشناس نامبرده در محل شهر « ماهور » حفاری کرد و دریافت که آن شهر هم در حدود سال ۱۴۰۰ ق. م. با حریق منهدم شده. « بیت صور »، که در کتاب یوشع (۵۸: ۱۵) از جمله شهرهای تسخیر شده خوانده نشده، نیز در همان تاریخ دچار انهدام گشته است. در کتاب یوشع (باب ۸ آیات ۲۷ و ۲۸) انهدام کامل شهر « عای » شرح داده شده. در جای این شهر نیز اسناد فراوانی بدست آمده که

1- Zimrida

2- Japtik

3- Sa Gaz

4- Garstaug

حاکی از انهدام آن در اواسط عصر مفرغ، یا سال ۱۴۰۰ ق. م. است. خلاصه، اسنادی که در ویرانه‌های شهرهای فلسطین توسط باستانشناسان کشف شده، عموماً دلالت میکنند که این کشور در حدود سال ۱۴۰۰ ق. م. دچار تهاجم شده و بکلی ویران گردیده است، و این بامضامین کتیبه‌های «طل‌عربنا» و تاریخی که کتاب مقدس ذکر میکند، کاملاً مطابقت دارد.

شواهد دیگری که در باره تاریخ خروج یهودیان از مصر موجود است این تاریخ را دیرتر از آنچه ذکر شد تعیین میکند. قسمتی از این شواهد متکی بهفرباتی است که در ویرانه‌های شهر «فیتون» در زمین «جوشن» بعمل آمده. در سفر خروج (۱: ۱۱) میخوانیم که یهودیان را مجبور ساختند که در بنای این شهر و شهر رامسس، که هر دوشهرهای خزینه بودند، شرکت کنند. ادوارد ناولا، باستانشناس، با تحقیقات خود ثابت کرده است شهر «فیتون» برای اندوختن ذخایر ساخته شده و مملو از اطاق‌های خزینه بوده است که با دیوارهای آجری ضخامت ۸ پا در کمال استحکام بنا گردیده بود. مقداری از آجرهای نیم پز آن با کاه و مقداری نیز بدون کاه قالب‌گیری شده است، و این عیناً مطابق روایت سفر خروج (۵: ۷) است که میگوید ناظران از دادن کاه به اسرائیلیان سر باز زدند. تقریباً سراسر این شهر را اطاق‌های خزینه پوشانیده است. ولی بطوری که از کتیبه‌ها بر میآید، این شهر توسط رامسس، که قریب دویست سال بعد از تاتموس سلطنت میکرد، بنا گردیده است. این را نیز باید در نظر داشت که بیشتر کارهای عمرانی این شاه در جنوب یا مصر علیا صورت گرفته است. لذا، محتمل است که ساختمان این شهرها بدست عبرانیان آغاز شده و پس از خروج آنها از مصر در زمان رامسس، که از ۱۳۰۱ تا ۱۲۳۴ ق. م. طول کشیده، با تمام رسیده است.

شاهد دیگری بر صحت تاریخ مؤخر حفاریات فراوانی است که از طرف باستان‌شناسان در «ادوم» بعمل آمده. بموجب تحقیقاتی که در «موآب» و «عمون» صورت گرفته، این دو کشور قبل از قرن سیزده وجود نداشته‌اند و در آنها شهرها و حکومت‌هایی تا آن تاریخ تأسیس نیافته بود. کتاب یوشع وجود این دو کشور را در زمان یوشع تأیید میکند. محتمل است که تسخیر کنعان يك بار انجام نگرفته باشد. کتاب یوشع این را روشن میکند. ولی ناکنون تلفیق کلیه حقایق و مدارکی که در این باره بدست آمده، بنحورضایبخشی میسر نگردیده است. در صورتی که رامسس دوم فرعونى بوده باشد که در زمان خروج یهودیان از مصر سلطنت میکرده، میبایست اسرائیلیان برای او کار کرده باشند، و سپس در حدود ۱۲۹۰ ق. م. از آن کشور گریخته، و در ۱۲۵۰ ق. م. به فلسطین هجوم برده باشند. و هرگاه طول مدت اقامت آنها در مصر نیز باین حساب علاوه شود، این نتیجه بدست خواهد آمد که آنها در ۱۷۲۰ ق. م. بمصر وارد شده‌اند. و این مصادف خواهد بود با زمانی که خاندان هیكئوس مصر را بزر سلطه خود در آورد.

نکته شایان دقت اینجا است که از یگانه کتیبه حاوی نام اسرائیل که در سراسر مصر بدست آمده از جمله کتیبه‌های متعلق به «مرمپته» ، (۱) فرزند رامسس دوم است. این کتیبه، که از سنک سماق بزرگ ساخته شده، در معبد قبر «مرمپته» در «تبس» (۲) بدست آمده است. در حدود سال ۱۲۲۹ ق. م.، وی دستور داد که شرح فتوحات او را در روی سنگی نقر کنند. در این کتیبه مینویسد: نتیجه این است که «وقتی شاهزادگان سخن از صلح» میگویند، بعلامت تسلیم بر زمین افتاده‌اند. از میان ۹ دیار یکی هم نیست که سر

1-Meremptah

2-Thebes

خود را برافرازد. ایبی ویران شده، خاکی آرام گشته، زمین کنعان از هر فساد پاک شده، اشقلون باسارت رفته، جزیر تسخیر شده، بنوعان به عالی افتاده که کوئی هرگز وجود نداشته است. مردم اسرائیل قلع و قمع شده اند، آنها دیگر خلفی ندارند. فلسطین برای مصر بیوه می شده است. همه ممالک متحد شده اند. آنها آرام گشته اند. پس پیدا است که در این تاریخ، یعنی ۱۲۲۹ ق. م، اسرائیل بعنوان قدرت شناخته شده می بحساب میآمده است. از طرفی هم این سند زمان خروج یهودیان را از مصر بتاریخ زودتری منتسب میکند، زیرا اگر یوشع در ۱۲۵۰ به کنعان وارد شده باشد، مشکل است بتواند تا سال ۱۲۲۹ ق. م. حکومت مقتدری در آن تأسیس نماید.

موسی و قوانین عصر او

از راهی که اسرائیلیان پس از خروج از مصر پیمودند آگاهی درستی نداریم، ولی بیشه‌ها و چشمه‌هایی که باقی است مارا با مراحل اولیه آن راهروی آشنا می‌سازد. هبارتی که در سفر خروج دریای سرخ (بحر قلزم) ترجمه شده در اصل بقسمتی از کرانه باتلاقی دریای سرخ که نیزار بوده اتلاق میشده و این باتلاق با وزش بادهای سخت، همانگونه که در سفر خروج بدان اشاره شده، تغییر مکان میداده است. آمدن کبک هنوز از وقایع عادی این ناحیه است و هر سال صدها بشقۀ محتوی این پرندۀ که در بیابان سینا شکار شده از راه کانال سوئز بخارج صادر میشود. شبه جزیرۀ سینا، همانگونه که در سفر خروج توصیف شده، سرزمین خشک و لم‌یزرعی است که تنها برای چرای چهار پایان از آن استفاده میشود.

هنگام سرگردانی یهود، در همین بیابان بود که خدا قوانین خود را بر موسی نازل ساخت. در گذشته بسیاری از ناقدان تند رورا عقیده بر این بوده است که کلیۀ این قوانین، محتملاً بسامتنشای احکام ده گانه، در زمانهای خیلی دیرتر از آنچه از کتاب مقدس برمیآید تدوین گردیده‌اند، زیرا این قوانین مظهر تمدنی مترقی هستند که یهودیان در زمان عیسی فاقد آن بودند. این مسأله را نیز اکتشافات باستانشناسی روشن ساخته است.

در میان اسناد تاریخی مربوط به قوانین موسی که تا کنون بدست آمده، شاید آنچه در شوش (در ایران) یافت شده از همه مهم تر باشد. ج. د. مورگان (۱)، باستانشناس فرانسوی، سال ۱۸۸۴ در این ناحیه بکاوش پرداخت و در ضمن آن بقایای یکی از کاخهای باستانی ایران برخورد که ظاهر آن حکایت میکرد باید همان کاخی باشد که داستان «استر» بر روی آن بنا گردیده. آناری که باستانشناس نامبرده در اینجا بدست آورد بقدری فراوان بود که دو اطاق کامل را در موزه لوور پاریس بنمایش آنها تخصیص دادند. سال ۱۹۰۰-۱۹۰۲، این باستانشناس تحقیقات خود را در ویرانه های شوش بار دیگر از سر گرفت و این بار بقسمت شکسته لوحی دست یافت که پس از قرائت عبارات آن معلوم شد متضمن قوانین همورابی پادشاه بابل میباشد. قبل از آن تصور میشد همورابی در حدود دو هزار سال پیش از میلاد سلطنت نمیکرده است، ولی اسنادی که در «ماری»، کنار فرات، به دست آمده. تاریخ فرمانروایی وی را در سالهای ۱۷۲۸-۱۶۷۶ ق. م. قرار میدهد. از او کتیبه های فراوانی مانده است که حکایت میکنند فرمانروای بزرگی بوده و بابل را متحد ساخته است. نام او با نام امرا فل که ابراهیم با او جنگید (سفر پیدایش باب ۱۴) یکی است. قلمرو فرمانروایی او تا کنار مدیترانه میرسیده و، بموجب مدارك متعددی که در دست هست، توانایی زیادی در ایجاد تشکیلات داشته است. او شهر بابل را با خیابانهای وسیع بنا کرد. این کار را او با گردآوری کلیه قوانینی که از شاهان سومر و حکومت های دیگر در قلمرو فرمانروایی وی مانده بود انجام داد و آنها را بر روی لوحی منقوش ساخته، برای تماشای عموم در معبد مردوک نهاد.

این لوح از سنک بشکل زیبایی ساخته شده و مشتمل بر ۲۴۷ قانون

است که در ۳۶۰۰ سطر نوشته شده . ارتفاع آن هفت پا و طول محیط قاعده اش شش پا است . نقش برجسته می که بر بالای آن دیده میشود همورابی را در حالی که در برابر «شماس»، الهه قانون و عدالت ایستاده و از او قانون آسمانی و فرمان فرمانروایی را دریافت میدارد، مجسم میسازد. اشعه ای که از شانه شماس میتابد نمودار جلال اوست، و انگشتر و عصائی که او به همورابی میدهد علامت قدرت و پادشاهی است.

در آغاز کتیبه گفته میشود خدایان همورابی را خواندند که نور عدالت را فروزان دارد و تنگدستان و ستمکشان را در پناه خویش گیرد. سپس از قوانین و مراسم جاری زمان و مقرراتی که در بابل اعمال میشده اجمالا یاد میشود. قسمت اول شامل قوانین مالکیت در مورد افراد، مستغلات و معاملات و بازرگانی است، و در قسمت دوم قوانین مربوط به افراد در مورد امور خانوادگی و قوانین کار تشریح گردیده. برای اینکه تشابه قوانین همورابی با قوانین موسی معلوم شود، ذیلا قسمتی از آن دورا با هم مقایسه میکنیم:

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲: اگر غلام عبری بگری، شش سال خدمت کند و در سال هفتم بدون دریافت بهای او آزاد شود. همورابی ۱۱۷: اگر کسی بدهکار باشد و زن، پسر یا دختر خود را بفروشد یا آنها را بفلامی بگمارد، سه سال در خانه خریدار یا صاحب خود خدمت کنند و در سال چهارم آزاد شوند.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۱۵: هر کی پدر یا مادر خود را زند، کشته شود. همورابی ۱۹۵: اگر پسری پدر خود را مضروب سازد، دست او بریده شود.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۱۶: هر کی آدمی را بدزد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، کشته شود. همورابی ۱۴: اگر کسی پسر جوان

دیگری را بدزدد، کشته شود .

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۴: چشم بعوض چشم، دندان بعوض دندان، دست بعوض دست و پا بعوض پا . همورایی ۱۹۶ و ۷: هرگاه کسی چشم دیگری را ضایع کند ، چشم او را ضایع سازند، و اگر استخوان کسی را بشکنند، استخوانش شکسته شود.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۶: اگر کسی چشم غلام یا کنیز خود را با ضربه ضایع کند ، او را بغاطر چشمش آزاد کنند . همورایی ۱۹۰ : اگر کسی چشم غلام دیگری را ضایع کند یا استخوان او را بشکند ، باید نیمی از بهای وی را بپردازد .

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۸: هرگاه گاوی یا شاخ خود بمرد یا زنی بزند که او ببرد، گاود را سنگسار کنند و گوسفش را بفروشد و صاحب گاو بیگناه باشد . همورایی: اگر گاوی در حین عبور از کوچه کسی را شاخ زند و سبب مرگ او گردد ، بر آن تاوانی تعلق نمیگیرد . سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۹: لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن میبود و صاحبش آگاه بود و آنرا نگاه نداشت و آن مرد یا زنی را کشت ، گاود را سنگسار کنند و صاحبش را نیز بقتل رسانند . همورایی ۲۵۱: اگر گاو کسی عادت بشاخ زدن دارد و این باطلاع صاحبش رسیده و او شاخ آنرا نبریده یا آنرا در بند نهاده است ، و آن گاو جوانی را شاخ زند و این سبب مرگ او گردد، او (صاحب گاو) باید نیم منا نقره بپردازد .

سفر خروج باب ۲۱ آیات ۱ و ۴ و آخر آیه ۳: اگر کسی گاو یا گوسفندی بدزدد و آنرا بکشد یا بفروشد ، بعوض گاو پنج گاو و بعوض گوسفند چهار گوسفند بدهد . اگر چیزی دزدیده از گاو یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو برابر آنرا رد کند. و اگر چیزی ندارد،

بجای دزدی که کرده فروخته شود. همورابی : اگر کسی گاو یا گوسفند یا الاغ یا گراز یا بز بدزد ، هرگاه آنچه دزدیده شده از آن خدا (معبد) یا کاخ پادشاه باشد، سی برابر آنرا پردازد، و اگر آن حیوان از آن شخص آزادی باشد، ده برابر آنرا رد کند، و هرگاه چیزی برای تأدیه نداشته باشد، کشته شود.

سفر خروج باب ۲۲ آیه ۲: اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود و او را طوری بزنند که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. همورابی ۲۱: اگر کسی برای دزدی به خانه‌ئی در آید، وی را در برابر همان خانه هلاک سازند و جزاؤه او را در همان روزنه‌ئی که ایجاد کرده دفن کنند. سفر خروج باب ۲۳ آیه ۸: رشوه مخور، زیرا رشوه بینایان را کور میکند و سخن صدیقان را کج میسازد. همورابی ۴: اگر کسی در دادگاهی بگواه غله یا پولی (بعنوان رشوه) دهد، خود وی باید متحمل مکافاتی شود که دادگاه تعیین میکند.

قوانین همورابی در قیاس با قوانین جاری آن عصر بسیار خشن و ظالمانه بنظر میرسد. در این قوانین برای سی و دو نوع جرم مجازات اعدام پیشبینی شده است. برای کاهن زن که میخانه باز کند یا کسی که با معارم وصلت کند و دزدی که هنگام آتش سوزی گرفته شود، مجازات سوختن تعیین شده است. کسی که خریدار را در حین فروش مشروبات بفریبد، برای کسی که مرتکب زنا شود، زنی که بی پروا و بی ملاحظه باشد یا هنگام غیبت اجباری شوهر خانه را ترك گوید، طبق این قانون باید غرق شود. این قانون جزای زنی را که سبب مرگ شوهرش شود، این قرار میداد که دیرکی را از بدن او بگذرانند. قطع اعضای بدن مجازاتی بود که به جرایم متعددی تعلق میگرفت. مفتری را داغ میزدند،

کوش غلامی که پسر صاحبش را مصدوم کند بریده میشد، و چشم کسی را که چشم دیگری را معیوب کرده بود در میآوردند. دست جراح را که در حین عمل سبب مرگ مجروح میشد میبردند، و زبان پسر مقتدری را قطع میکردند.

باید در نظر داشت که قوانین همورابی و قوانین مشابه دیگر قوانین مدنی محسوب میشدند که فقط در آغاز آنها ذکرهای از خدا رفته است، در حالی که قوانین موسی اصولاً قوانین الهی بودند و همه از احکام مستقیم او سرچشمه میگرفتند. اینکه قوانین مقبول مشابهی حتی قبل از زمان موسی در خاور نزدیک وجود داشته، بهترین دلیل بر بطلان ادعای آن عده از محققینی است که قوانین موسی را مخلوق اعصار متأخر میدانند.

کشف مهم و شایان توجه دیگری که بروشن شدن تاریخ تدوین قوانین موسی کمک نموده، بسال ۱۹۲۸ در مجلی موسوم به رأس الشمره، واقع در سوریه، نصیب باستانشناسان شده. زنی دهقان که در کشتزاری در حدود ده میلی شمال و نیم میلی ساحل مشغول شخم زدن زمین بود، به آناریک بنای قدیمی برخورد نمود. وقتی خبر این واقعه به بیروت رسید، دو تن از باستانشناسان، بنام کلاد شیفِر (۱) و جرج شنی (۲)، در سال ۱۹۲۹ مصمم شدند محل مزبور را کاوش کنند. شهری که در نتیجه حفاریات آنها از زیر خاک بیرون آمد معلوم شد شهر قدیمی «اوگاریت» است که در دو هزار سال قبل از میلاد از شهرهای مهم جهان بوده و بسبب نزدیکی به قبرس و مراکز بازرگانی خاور نزدیک مرکز تجارت و تمدن بشمار میرفته است. از جمله آثار مهمی که در اینجا بدست آمد کتابخانه‌ای مملو از صدها کتیبه بخط میخی را که به هشت یا ۹ زبان نوشته شده و ظاهراً

1- Claud Schaeffer

2- George Chenet

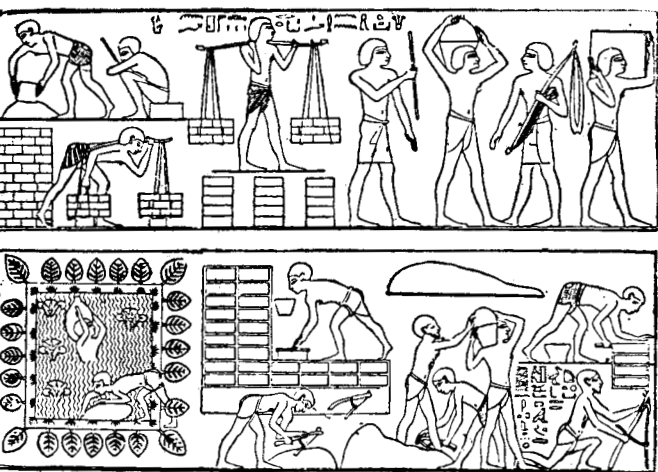
برای استفاده کاهنان و کاتبان اختصاص داشته ، میتوان نام برد . در این کتیبه‌ها نام حواریان، حیثی‌ها و عبرانیان ذکر گردیده . ظاهراً این شهر در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد یا مقارن هجوم عبرانیان ، که در کتیبه‌های طال‌عمرنا بدان اشاره شده ، منهدم گشته است . این کتیبه‌ها از يك و نیم تا ده اینچ طول دارند و بعضی به دو یا سه زبان مختلف نوشته شده‌اند و حاوی متن عهد و مکتوب‌های بازرگانی و بهترین دستور زبان و اشعار مذهبی میباشند .

مضامین دینی این کتیبه‌ها نمودار ایمان بخدایان متعدد است که در میان آنها ثیل (۱) از همه بزرگ‌تر میباشد . بنظر میرسد که کیش آنها در اصل یکتا پرستی و مبتنی بر پرستش « ثیل » بوده است . « ثیل » نامی است که مکرراً در کتاب عهد عتیق (از جمله در سفر پیدایش ۳۳: ۲۰) بخدا داده شده یا بکلماتی چون « بت ثیل » بمعنی خانه خدا، و « پنوئیل » ، بمعنی چهره خدا، ضمیمه گردیده است . یکی از کتیبه‌هایی که در محل اخیرالذکر بدست آمده شامل تصویر « ثیل » است که بر تختی نشسته و شاه اوگاریت هدیه‌ئی به او تقدیم میدارد .

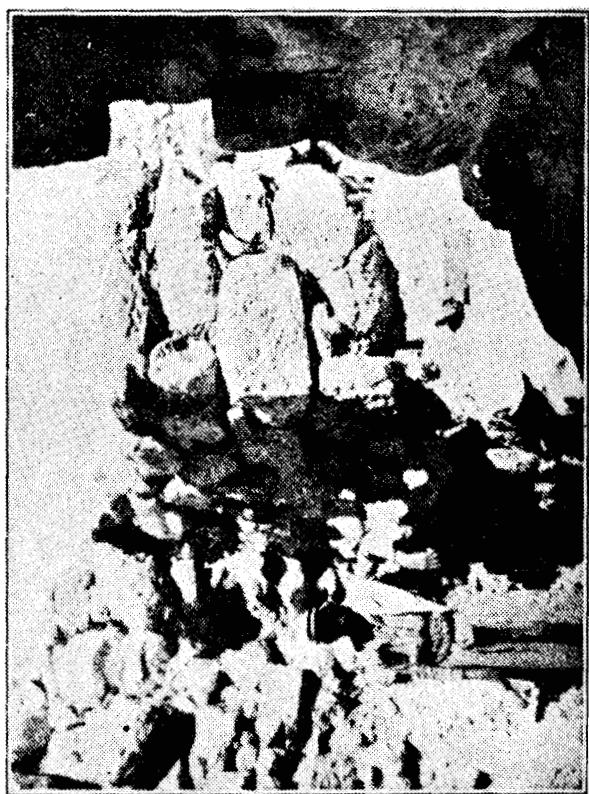
نکته شایان توجه دیگر آن است که بسیاری از قربانی‌های معمول زمان موسی یا قبل از آن که در این کتیبه‌ها مذکور شده بهمان عبارات اختصاصی که در متن عبری عهد عتیق آمده توصیف گردیده است . قربانی بی عیب ، قربانی جرم ، هدیه جنبانده شده ، هدیه نواقل و نوبر همه بهمان نامی خوانده شده‌اند که در کتاب لاویان آمده است . رسم جوشانیدن بزغاله در شیر مادرش در قالب فرمول جادوگری برای تولید باران بیان شده . همین رسم است که در سفر خروج (۲۳: ۱۹)

منع گردیده. در کتیبه‌ها مکرر به نام « بعل » اشاره رفته و آن فرزند «ئیل» و «اشیریم» خوانده شده است، و این نیز شایان دقت می‌باشد، زیرا بسیاری از ناقدان گفته‌اند اشاره‌ای که در کتاب اول پادشاهان (۱۸ : ۱۹) به « اشیریم » شده چندان موثق نمی‌باشد، زیرا پرستش «اشیریم» مدت‌ها بعد از آن معمول گردیده است، در صورتی که این کتیبه‌ها تاریخ رواج پرستش آنرا بقرن‌ها قبل می‌رساند. نکته شایان توجه دیگری که در این کتیبه‌ها بنظر می‌رسد اشاره‌ای است به مردی دانیال نام که پهلوان بوده و گفته شده « برای بیوه زنان و یتیمان عدالت فراهم آورده است. » احتمال قری می‌رود این همان دانیالی باشد که در کتاب حزقیال (۱۴ : ۱۴ و ۲۰) نام او برده شده، نه دانیال کتاب دانیال که همزمان کتاب حزقیال بوده است.

باید در نظر داشت که این اکتشاف دارای نتایج مهمی بوده است. اولاً، معلوم شده عقیده آن عده از ناقدان که می‌گفتند چون در زمان موسی کتابت در فلسطین معمول نبوده قوانین منتسب باو نمیتوانسته است در آن عصر و توسط او تدوین شده باشد مقررین به صحت نیست، زیرا طبق قرائن موجود در آن زمان در آن منطقه جهان قریب هشت یا ۹ زبان که دارای خط و کتابت بودند وجود داشته است. همچنین، عقیده مبنی بر اینکه مراسمی که در سفر خروج و کتاب لاویان توصیف شده باید قرن‌ها بعد از راه تکامل تدریجی بوجود آمده باشند، در نتیجه این اکتشافات از اعتبار افتاده و معلوم شده این مراسم مدت‌ها قبل از موسی در آن سرزمین شایع بوده است. قدر مسلم این است که موسی مراسم موجود و جاری روزگار خویش را گرفته، آنها را از جنبه‌های غیر اخلاقی و پیرایه‌های زشت و مشرکانه رها نید و برای استفاده جهت پرستش خدای واحد حقیقی شایسته ساخت.



خشت زنان در مصر

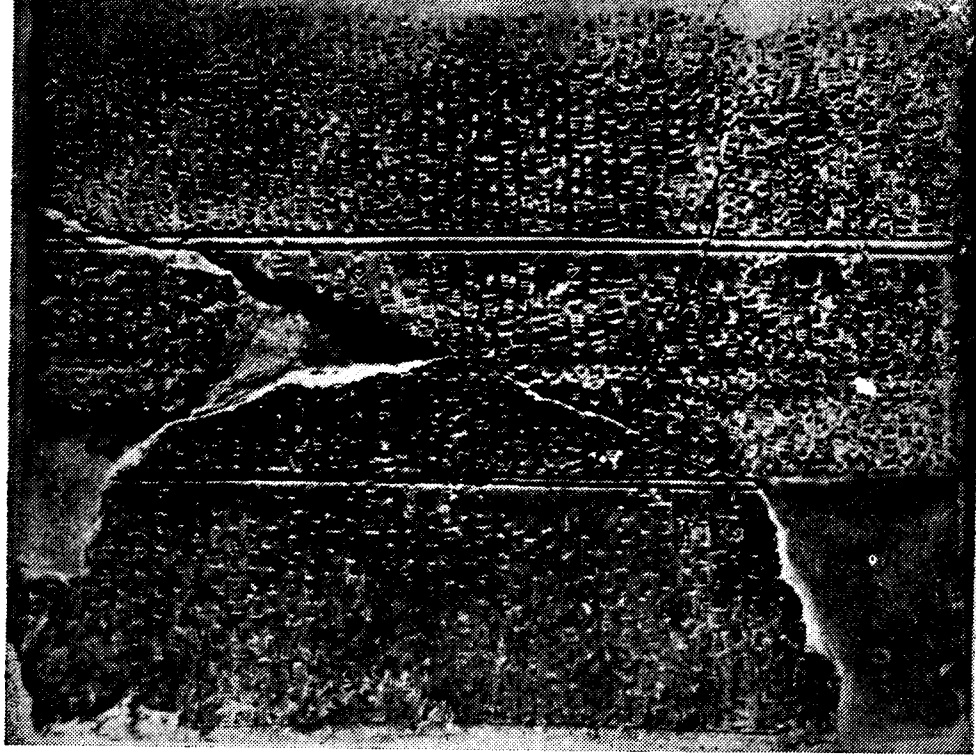


قلعه کیه آ



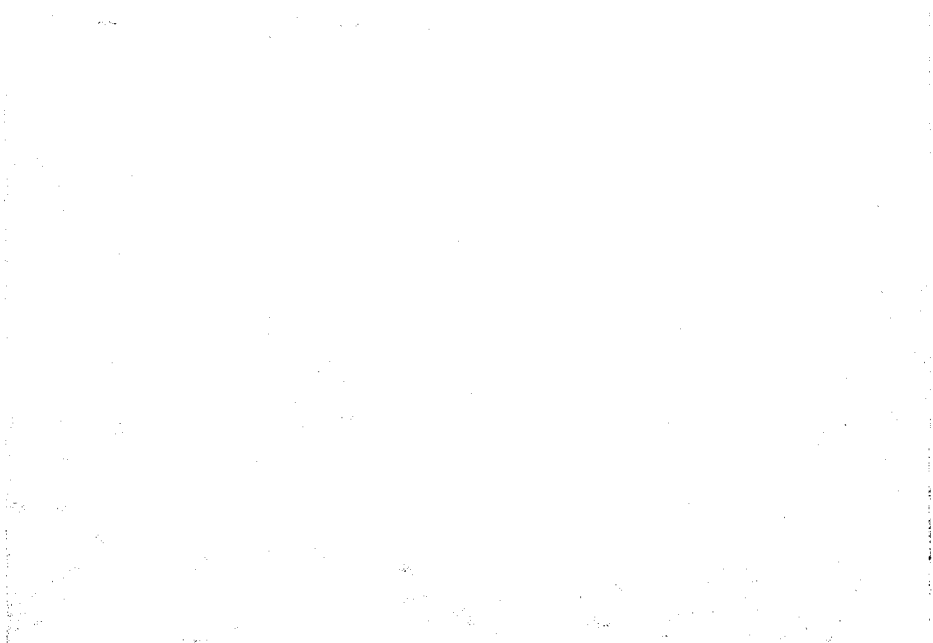
مجمع القوانين همورابی

لیج راجن شمر



هودای و شاس





تسخیر کنعان

در کتاب یوشع باب ۸ آیات ۱۰-۲۸، داستان شور انکیز تسخیر شهر عای را در نزدیکی اربعا با يك تر دستی و حمله جنگی میخوانیم. کسی که این داستان را میخواند مشکل است تشخیص دهد که آیا در اینجا بدو شهر مختلف اشاره شده یا هر دو نام عای و بیت ئیل بشهر واحدی اتلاق گردیده است. بهر حال، از قرن پانزده قبل از میلاد که این شهر منهدم گشته، در جای آن جز وی-رانه چیزی باقی نمانده است. پرونسور «گارستاند» (۱)، که در این محل بکاوش پرداخته، گزارش میدهد از هزاران قطعه سفالین که در آنجا یافت شده هیچیک متعلق به بعد از قرن پانزده قبل از میلاد نیست. قرائن موجود شکی باقی نمیگذارد که انهدام شهر نتیجه آتشسوزی بوده است. باستانشناس نامبرده میگوید وقتی انسان در محل قدیمی میایستد، آشکارا محل اختفای لشکریان یوشع و نحوه تصرف شهر را، که در باب ۸ کتاب ی-وشع توصیف شده، تشخیص میدهد.

کتاب یوشع سپس، داستان انهزام پنج تن از شاهان کنعان را در دره «ایلون»، در آنسوی قلعه جاذر، (کتاب مقدس روایت میکند که ابن قلعه سرانجام بدست سلیمان سقوط کرد) و بعد تصرف قلعه «لبنه»-

را در انتهای درهٔ «اله» بدست پوشع نقل میکنند. حفريات مختصه-ری که در «لبنه» صورت گرفته تاریخ سقوط آنرا بقرن سیزده قبل از میلاد میرساند. پس از آن، پوشع قلعهٔ محکم «لاخیش» را گشود. در جای این قلعه حفريات وسیعی بعمل آمده و در نتیجه يك سلسله شهرهای قدیمی که تاریخ تأسیس آنها به آغاز عصر مفرغ میرسد مکشوف گردیده است. از جمله آثارى که در اینجا یافت شده بقایای برستشگاه بزرگی است که مملو از استخوانهای گوسفند و گاو و چهارپایان دیگر میباشد، و ظاهراً این حیوانات در این معبد قربانی گردیده اند. غالب این استخوانها قطعات پای راست جلو حیوانات هستند. نکتهٔ شایان توجه تشابهی است که در بین این استخوانها و رسمی که در کتاب لایوان (باب ۷ آیات ۳۲ و ۳۳) مکتوب است بچشم میخورد. مضمون آیات مزبور چنین است: «ران راست را برای هدیهٔ افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. آن کس از پسران هارون که خون ذبیحهٔ سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حصهٔ وی خواهد بود.» یکی دیگر از آثار جالب توجهی که در اینجا بدست آمده خروکی است که از «آمنهوتپ سوم» (۱)، فرعون مصر، مانده و حاوی شرح کشته شدن صد و دو رأس شیر بدست وی در ده سال اول دورهٔ سلطنت او است. از نظر تعیین تاریخ انهدام این قلعه مهم ترین اثری که بدست آمده کاسهٔ شکسته می است که بر روی آن يك نفر باجگیر مصری شرح حمل گندم- را بمصر در سال چهارم سلطنت فرعون مصر بزبان مصری تقریر کرده است. طرز تقریر آن نشان میدهد که باید متعلق هزمان «مرنپتاه» باشد. اگر چنین باشد، سال چهارم سلطنت او ۱۲۲۵ ق. م. میشود، و از آنجا که این کاسه در میان خاکسترهای شهری سوخته شده بدست آمده،

بنظر میرسد که تاریخ صحیح انهدام شهر را تعیین میکنند. از طرف دیگر، در یکی از کتیبه‌های طل عمرنا، که بسال ۱۴۰۰ ق.م. توسط هبد - هپا، پادشاه اورشلیم، نوشته شده، گفته میشود که «لاخیش» بدست عبرانیان غارت شده است. باین جهت، باز هم این اشکال پیش می‌آید که کدام يك از این دو تاریخ که با هم دوست سال فاصله دارند - تاریخ انهدام آن این قلعه را بدست یوشع تعیین میکنند. در اینکه قلعه نامبرده بسال ۱۲۲۵ منهدم شده تردیدی نیست، ولی مسأله اینجا است که آیا انهدام بدست یوشع صورت گرفته یا توسط شخص دیگری - چون خود «مرنپتا» که دیدیم بر خود می‌بالد که «مردم اسرائیل پریشان گشته اند و فلسطین بیوه شده است». این را نیز باید در نظر داشت که قدیم - ترین اشاره‌ی که به «ایلون» رفته در همان کتیبه‌های طل عمرنا است که عبدهپا در آن مینویسد قوم هبیری بسوی «ایلون» پیش می‌روند و یکی از کاروانهای او در نزدیک آنجا مورد غارت و چپاول قرار گرفته است.

یوشع گزارش میدهد که پس از «لاخیش» «حبرون» و «دبیر» - را نیز بتصرف در آورده است. در «دبیر»، که بعدها بنام «قریه سفر» (۱) خوانده شد، در نتیجه حفاریات وسیعی که انجام گرفته بقایای يك شهر اسرائیلی، خزوك زیبایی متعلق به زمان «آمنهوتپ سوم»، یا حدود سال ۱۴۹۳ ق.م.، و در زیر آنها طبقه خاکستر وسیعی از اواخر عصر مفرغ، یا حدود سال ۱۲۰۰ ق.م.، از زیر خاک بیرون آمده است. وجود شهر اسرائیلی در روی طبقه خاکستر یکبار دیگر دلالت میکند که انهدام آن بدست اسرائیلیان صورت گرفته است.

حیثی‌ها:

یکی دیگر از کشفیات باستان‌شناسان که صحت مندرجات کتاب

مقدس را از نظر تاریخ بپوشانده، شناخته شدن قوم حیتی و امپراتوریهای است که بدست آنها تأسیس گشته. در کتاب مقدس مکرو باین قوم اشاره شده، ولی از آنجا که تاریخ جهان بکلی آنها را فراموش کرده بود، وجود آنها مشکوک بنظر میرسد. در سفر پیدایش (باب ۲۳ آیه ۱۰) میخوانیم که ابراهیم قطعه زمینی از «عفرون» حیتی خرید. باز در سفر پیدایش (باب ۲۶ آیه ۳۴) میخوانیم که عیسو دختری از حیتیان را بزنی گرفت و این عمل مادر اورا اندوهگین ساخت. در سفر خروج نام حیتیان بارها در میان اسامی اقوامی که عبرانیان در صدد تسخیر اراضی آنها برآمدند، ذکر شده است. در کتاب یوشع (۱۱ : ۱-۹) میخوانیم که حیتیها با اقوام دیگری که در صدد بودند در برابر تجاوزات یوشع ایستادگی کنند ائتلاف کردند و آبهای مازون صفوف لشکریان آنها را در هم شکست. در کتاب داوران به داستانهای که از وصله عبرانیان و حیتیان نقل شده بر میخوریم. در کتاب اول سموئیل (باب ۲۶) حیتیان را میبینیم که در لشکر داود اسم نویسی میکنند، و در جای دیگر میخوانیم که چگونه سلیمان حیتیها را در قلمرو فرمانروایی خویش بغلامی کشید و دختران آنها را بزنی گرفت. ولی قبل از آنکه باستانشناسی جدید باین همه اکتشافات نائل شود، از این قوم جز نامی باقی نمانده بود و کسی آنها را نمیشناخت.

نخستین اسنادی که حیتیها را مجدداً در زمره اقوام تاریخ باستانی جهان جای داد، الواحی است که در مصر و آشور بدست آمده. نقاشان مصری از آنها تصاویری ساخته اند که آنها را شبیه ارمنیان نمایش میدهد، و از این جهت با احتمال قریب یقین این مردم نیاکان ارمنیان بوده اند. یکی از کتیبههای مصری مشحون از شرح جنگ وحشتناکی است که بسال

۱۲۸۷ ق.م. در «قادش» در بین لشکر-ریان رامسس دوم و حیثیان در گرفت. در نخستین روز جنگ رامسس مغلوب شد و بچنگ دشمن افتاد، ولی بر اثر رسیدن قوای تازه نفس در روز دوم جریان پی-کار تغییر یافت، رامسس از اسارت رهایی یافت و دشمن بکلی تار و مار گردید. تلفاتی که در این جنگ به حیثیان وارد شد بحدی سنگین بود که باز-ماندگان آنها علیه سران خود شوریده، آنها را کشتند و بخانه‌های خود بازگشتند.

با اینحال، کشف آثار و مدارکی که تاریخ حیثیان را روشن کند بدست سایس (۱)، باستانشناس، و رایت (۲)، میسیونر مقیم دمشق، سپرده شد.

این اسناد تماماً در آسیای صغیر و ترکیه بدست آمده. کشفیات سایس در کتاب او موسوم به «حینیان، داستان يك امپراتوری فراموش شده» (۳) تشریح گردیده است. در سال ۱۹۰۶، که باستانشناس دیگری بنام پروفیسور وینکلر (۴)، که در محلی موسوم به «بغاز - کیو»، در کنار رود قزل ایرماک (۵)، واقع در نود میلی مشرق آنکارا مشغول حفاری بود، ببقایای پایتخت قبلی و گنجینه کتیبه‌های آنها دست یافت. این کتیبه‌ها، که بزبان‌های بابلی و حیثی هستند، بر روی خشت خام نوشته شده اند. پس از کشف آثار مزبور آشنائی با زبان این مردم مدتی بطول انجامید، ولی سرانجام تحقیقات

1- Sayce

2- Wright

3- The Hittites ,
Story of a Forgotten Empire

4- Prof. Winckler

5- Halys

دانشمندان در این زمینه به نتیجه رسید. از آثار شاپان توجیهی که در «کرکمیش» بدست آمده کتیبه حیثی است که جملات آن در جهت مخالف یکدیگر نوشته شده‌اند، یعنی پس از اتمام جمله‌ای که مثلاً از سمت راست به‌چپ نوشته شده جمله دیگری از چپ به‌راست شروع شده. اگر کتاب‌های ما هم امروز به‌همین ترتیب نوشته میشد، چه قدر در وقتی که صرف نوشتن و خواندن آنها می‌شود صرفه جویی میشد، چه که چشم ناچار نمیشد پس از خواندن يك جمله باول سطر برگشته، بخواندن جمله دیگر مشغول شود. انسان در شکفت می‌شود که چرا يك چنین اختراع سودمندی بدست فراموشی سپرده شده. در ۱۹۱۱، دو تن باستانشناس بنامهای وولسی و لارنس (۱)، که دومی بعدها به لارنس عربستان معروف شد، حفریاتی را در «کرکمیش» آغاز کردند و باستانی دست یافتند که از امپراتوری وسیعی که سراسر آسیای باختری را در آنسوی رود فرات در بر میگرفت حکایت میکنند.

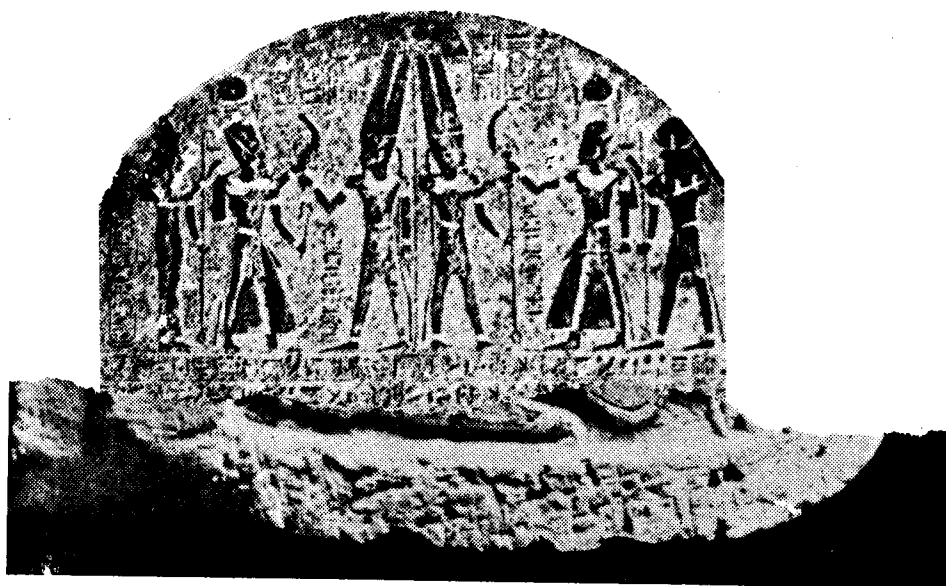
در نتیجه این کشفیات، معلوم شد امپراتوری حیثی دوبار در دوران حیات خود توسعه شگرفی یافته است، یکی در حدود سال ۱۷۰۰ ق. م. که مقارن سلطنت اولین سلسله شاهان بزرگ بابلی بوده، و دیگری در سالهای ۱۴۰۰ - ۱۲۰۰ ق. م. و در کتیبه‌های طل عمرنا نیز بآنها اشاره رفته است. نخستین قرارداد بین المللی که تا کنون شناخته شده پیمانی است که در بین رامسس دوم، فرعون مصر، و هاتوشیلیش دوم، پادشاه حیثی، منعقد گشته. طبق این پیمان که اساس آن باوصات رامسس دوم با دختر هاتوشیلیش تحکیم شده، دو پادشاه متعهد شده‌اند با یکدیگر در صلح و هماهنگی بسر برند. در زمان داوداز

انمقاد پیمانی در بین او و « تومی »، پادشاه همت، اطلاع مییابیم، و در ۷۱۷ ق. م. میبینیم که این امپراتوری بدست سارگون دوم، پادشاه آشور، بکلی منهدم میگردد.

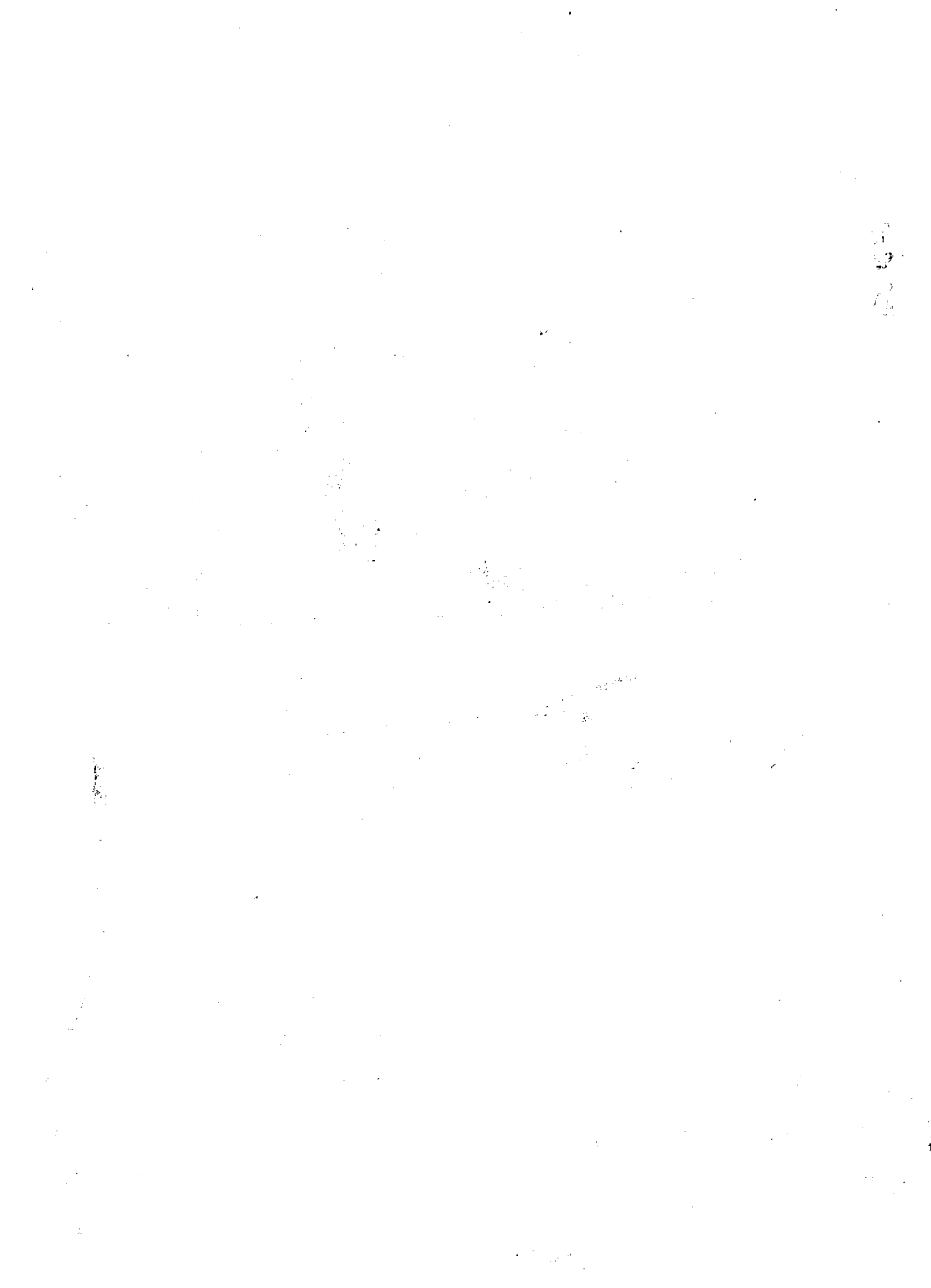
دوره داوران :

از زمان داوران، که قوم اسرائیل در آن ناتوان و پراکنده بود، طبیعتاً نباید آثار تاریخی قابل توجهی باقی مانده باشد. ولی همان مقدار که باقی مانده با آنچه در کتاب داوران راجع به زندگی اسرائیل در این عصر گفته شده مطابقت دارد. در همه جا سیادت فلسطینیان و ناتوانی اسرائیل نمایان است. این دوره مقارن با پایان عصر مفرغ و آغاز عصر آهن میباشد. از حدود ۴۰۰۰ تا حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، ادوات و سلاحهای بشر معمولاً از مس ساخته میشد و در اواخر این دوره قلع نیز برای استحصال مفرغ مورد استفاده قرار گرفت. قبل از سال ۱۲۰۰ ق. م. آهن چون نقره و طلا در عصر خودمان فلز کمیاب و گرانبهائی بود. ظاهراً، حتی ها نخستین مردمی بودند که با طریقه ذوب آهن آشنا شده و رموز آنها را با بخل و تنگنظری از دیگران پنهان میداشتند، زیرا سلاحهای آهنین آنانرا بر دشمنانشان مزیت بخشیده بود. بگواهی آنها و مدارکی که بدست باستانشناسان افتاده، فلسطینیان مدت ها با ساختن سلاح های آهنین و جواهرات آشنا بوده اند، ولی رموز آنها از یهودیان پنهان میداشتند. در کتاب یوشع (باب ۱۷ آیه ۱۶)، که اسرائیلیان از وجود ارا به های آهنین در دست دشمنان اظهار نگرانی و تشویش میکنند، در کتاب داوران (باب ۱ آیه ۱۹)، که گفته میشود یهودیان فقط قادراند کوهستانها را تسخیر کنند و وجود ارا به های آهنین آنانرا از تصرف جلگه ها باز میدارد، و

باز در کتاب داوران (باب ۴ آیه ۳)، که حاکی از وجود نهصد اربابه آهنین در دست میسرا است، باین موضوع اشاره رفته است. در برابر خانه‌های فلسطینیان، که مهارت و هنرمندی در معماری آنها بکار رفته و اثاثیه و لوازم آهنین آنها، خانه‌های محقر و ویران یهودیان، که فاقد همه این مزایا است، جلب توجه میکند. در کتاب اول سموئیل (باب ۱۳ آیات ۱۹ - ۲۲) میخوانیم: « در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمیشه، زیرا که فلسطینیان میگفتند مبادا اسرائیلیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند. » و در آیه ۲۲ مینویسد که تنها سموئیل و یوناتان شمشیر و نیزه داشتند. بدینسان ملاحظه میشود که باز در بین مندرجات کتاب مقدس و کشفیات باستانشناسان توافق و هماهنگی کامل موجود است.







دوره پادشاهان

همانگونه که در کتاب اول سموئیل میخوانیم، نخستین کسی که بر اسرائیل پادشاهی کرد شائول بود، و نخستین پیروزی درمجلس موسوم به «مغماس» نصیب وی گشت (اول سموئیل باب ۱۴). با این پیروزی، او فلسطینیان را عقب راند و برای وصول به هدف خویش که آزادی اسرائیل بود سربازان کثیری را در اختیار گرفت. مرکز فرماندهی او در «جبعه» قرار داشت. در این محل حفريات و تحقیقاتی صورت گرفته و در نتیجه آثار قلعه مستحکمی که یادگار دوره شائول است، بدست آمده. این قلعه بطرز ساده و ابتدائی ساخته شده، ولی بسیار مستحکم بوده است. سلطنت او با غلبه فلسطینیان که در جلبوع صورت گرفت و منجر به خودکشی وی و قتل فرزندش یسوناان گشت، پسر رسید. در کتاب تواریخ ایام (باب ۱۰ آیه ۱۰)، میخوانیم که سر او را فلسطینیان به علامت پیروزی در میان خود گردانیدند و سپس به معبد «داجون» در «بیتشان» فرستادند. اسلحه او را در شهر «عشتاروت» واقع در بیتشان آویزان کردند و بدنش را بدیوار معبد میخکوب نمودند. در نتیجه حفرياتی که در «بیتشان» بعمل آمده یکی از کاملترین سلسله شهرهای باستانی که تاکنون در بک ناحیه کشف شده از زیر خاک بیرون آمده است. در توده خاکی

بارتفاع هفتاد و نه پا، که روی هم انباشته بود، بیش از هیجده طبقه آثار معماری کشف شده که قدمت آنها از ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد تا قرون وسطی میرسد. در میان آثاری که یادگار دوره داود است ویرانه دو معبدی یافت شده که یقیناً همان پرستشگاه‌های «داجون» و «عشتاروت» است، که راجع بآنها در کتاب مقدس میخوانیم. همچنین، معلوم شده این شهر در زمان داود، و احتمالاً بدست او، جهت ستاندن انتقام از وحشیانی که با بدن شائول آنگونه رفتار کردند با آتش منهدم شده است. پس از مرگ شائول و یوناتان، داود بر تخت پادشاهی اسرائیل نشست.

تا زمان داود پادشاه، شهر اورشلیم در دست «یوسیان» بود. قرن‌ها این شهر از مهم‌ترین شهرهای عالم بشمار میرفت. همانگونه که دیدیم، عبد هیبا پادشاه، که قسمتی از کتیبه‌های طل عمرنارا نوشته، در این شهر، که در آن روزگار پایتخت بوده، میزیسته است. شهر در زمان این پادشاه «او - رو - سالیم» نامیده میشد، و نام خود پادشاه، که بمعنی برده هیبا است، گواهی میدهد که او حیثی بوده است، زیرا «هیبا» از جمله خدایان حیثیان بود. این نیز از خصوصیات پایتخت فلسطین در سال ۱۴۰۰ ق. م. است که ملاحظه میکنیم پادشاهی که در آن مسکن داشت بخط میخی بابلی به شاه مصر نامه مینویسد. وقتی داود به پادشاهی رسید، در صدد برآمد پایتخت خود را هرچه بیشتر در شمال قرار دهد، تا به قبائلی که در شمال میزیستند و از روی اکراه فرمانروایی او را گردن نهاده بودند، نزدیک شود. باین جهت، اورشلیم هم از لحاظ نزدیکی بشمال و هم از جهت استحکام طبیعی خود نظر او را بخود جلب کرد. این شهر بعدی مستحکم بود که در کتاب دوم سموئیل (باب ۵ آیه ۶) میخوانیم «یوسیان» بر خود میبالیدند که حتی کران و

لنگان باسانی میتوانند از آن دفاع کنند. داود برای رخنه کردن در این شهر مستحکم و تسخیر آن از قنات شهر استفاده کرد و وعده داد فرماندهی ارتش خود را بکسی که از این راه خود را بشهر برساند، تفویض کند. قبل از آنکه باستانشناسان در این باره تحقیق کنند، معلوم نبود منظور داود از این راه آب چه بوده است. ولی سر چارلز وارن (۱)، باستانشناس، هنگامی که در شهر اورشلیم بحفاری اشتغال داشت، دریافت که نخستین ساکنان این شهر کانالی بطول تقریباً پانصد پا احداث کرده بودند که از میان صخره‌ئی گذشته، بغاری منتهی میشد، و از کنار چشمه‌ئی در دره «قدرون»، که امروز چشمه باکره نامیده میشود، شروع میشد. بر بالای غار حفره‌ئی بمق تقریباً چهل پا کنده بودند و در کنار آن سکومی قرار داشت که زنان برای کشیدن آب بر آن جا میگرفتند. از این سکو راه شیب داری بداخل قلعه احداث شده بود. پیداست که سربازان داود با عبور از قنات خود را بداخل شهر اورشلیم رسانیده‌اند و ساکنان شهر را دچار بهت و حیرت ساخته‌اند.

با در دست داشتن اورشلیم، که پایتخت و قلعه داود بود، او توانست بسرعت کشور گشایی کند. با اینکه هیچگونه قرینه‌ئی از اقدامات تهور آمیز داود پادشاه در دست نیست، باستانشناسی از روی اسراری که موجب گسترش سریع کشور کوچک اسرائیل بدون مداخلات خارجی شد، پرده بکنار کشیده است. تا روزگار رامسس دوم حکومت مصر قدرت مایشاع در فلسطین بود و باین کشور فاقد استقلال اجازه داده نمیشد ترقی کند، ولی جانشینان رامسس دوم قدرت او را نداشتند و در دست کاهنان مصر آلات بی اراده بشمار میرفتند. این فساد و فترت دستگاه حکومت مصر آنقدر ادامه یافت که منجر بتاتانی آن گشت.

با سقوط سلسله بیستم و روی کار آمدن سلسله بیست و یکم - کاهنان حاکم مطلق العنان مصر شدند و مداخله و کشتورگشائی مصریان در خارج بیابان رسید. باین جهت، در زمانی که داود در صدد گسترش قلمرو فرمانروائی خود برآمد، از طرف حکومت مصر هیچگونه نگرانی برای او موجود نبود. همچنین، بهوجب اسناد و شواهد موجود بابل و آشور نیز که در آنسوی مرزهای خاوری فلسطین بودند در این هنگام دوران سکون و آرامش را میگذرانیدند و دست از فشار بهمسایگان غربی خود کشیده بودند. باین جهت، وقتی داود سرگرم جنگها و منازعات محلی متعدد شد، مجبور نبود با قدرت مصر، بابل یا آشور مواجه شود. حیتیان نیز در این هنگام نسبتاً ضعیف و ناتوان شده بودند، و همین امر نیز به داود اجازه میداد که آزادانه در نواحی شمالی دره فرات کشورگشائی کند. بتدریج «ادوم»، «عمون» و «عمالیک» بقلمرو حکومت داود منضم گشت و حدود فرمانروائی او بجائی رسید که در تمام تاریخ بنی اسرائیل نظیر ندارد. شمالیترین نقطه‌ئی که داود تصرف کرد «صوبه» بود که تا آن وقت پیوسته مزاحم و متعرض سرزمین آشور میشد. لذا داود با این فتح آشور را نیز از دست دشمنی سرسخت آسوده ساخت.

پس از داود فرزندش سلیمان جانشین او شد. این پادشاه، طبق روایت کتاب مقدس، آبادانی بسیار ایجاد کرده و بهمین دلیل آثار فراوانی از خود بیادگار نهاده است. قسمتی از بقایای بناهائی که در زمان او ایجاد شده در «مجدو»، «جازر» و «عجلون» کشف گردیده. (به کتاب اول پادشاهان باب ۹ آیات ۱۵ - ۱۹ رجوع شود.) حفریاتی که در «مجدو» صورت گرفته، از نظر اینکه وسیعترین حفاری است که تاکنون در فلسطین بعمل آمده، شایان توجه است. این حفریات بسال

۱۹۲۵ از طرف دانشگاه شیکاگو آغاز گشت و ده سال بطول انجامید. در طی این مدت چهار شهر کاملی که تاریخ آنها به قرون ده تا چهار قبل از میلاد میرسد، از زیر خاک بیرون آمد. شهر ویرانی که بر روی تل خاک قرار داشت از شهرهای بابل و ایرانی است، و از سه شهر دیگری که در زیر آن مدفون بودند اولی متعلق به آشوریان و سومی و چهارمی از آثار اسرائیلیان است. در میان ویرانه‌های شهر چهارم، که یادگار عصر سلیمان است، آثاری از اصطبل‌های وسیع سلطنتی و همچنین کاخی که مقر بعنا، گماشته سلیمان بود، دیده میشود. از آنجا که هر يك از دوازده گماشته سلیمان موظف بود يك ماه از آذوقه کاخ هاه را در سال تأمین کند، لازم می‌آید که این گماشتگان انبارهای وسیعی در اختیار میداشتند؛ و بهمین جهت کاخ بعنا نیز دارای اطاق‌های وسیعی بوده است. در طی حفاریات بعدی که در این محل انجام گرفت گنجینه زیر زمینی متعلق به زمان رامسس سوم، یا ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، که حاوی دوست قطعه عاج حکاکی شده بسیار زیبا است، کشف گردید. علاوه وافر سلیمان باسب در کتاب اول پادشاهان (۱۰: ۲۶ - ۲۹) و کتاب دوم تواریخ ایام (۱: ۱۷ - ۱۸) منعکس گردیده است. اصطبل‌هایی که در مجدو دیده شده دارای قسمت‌هایی است که طبق نقشه معمول آن زمان ساخته شده. ستونهای سنگی که گوشه‌های آنها دارای منافذی است هم اسب‌ها را از هم جدا می‌ساخته و هم برای بستن اسبان بکار میرفته است. اصطبل‌ها دارای آخورهای سنگی است و کف آنها نیز از سنگهای ناصاف پوشیده شده که مانع لغزش اسب‌ها شود.

هیکل اورشلیم که مهم‌ترین اثر معماری او است، در سالهای بعد بکلی ویران شده و چون در جایش بناهای دیگری ساخته شده اثری از آن باقی نمانده است. هیکلی که در زمان سلیمان ساخته شد بنای معظمی نبود و طول و عرض آن از صد پا و سی پا تجاوز نمیکرد. ولی در

زیبائی کم نظیر بود و دیوارهای سنگی آن با چوب سرو آراسته بزرگ پوشیده شده بود. در این بنا دو اطاق بزرگی قرار داشت که یکی قدس و دیگری قدس الاقدس خوانده میشد و در آنها دو کروی بالهای خود را بطول پانزده پا روی صندوق تورات گسترده بودند.

در خارج هیکل حوض بزرگی بقطر قریب ۱۵ پا و ارتفاع هفت و نیم پا که از برونز بشکل کاسه ساخته شده بود قرار داشت. این کاسه برنجی، بطوری که میخوانیم، توسط کارگرانی که از طرف هیرام، پادشاه صور، فرستاده شده بودند در کنار اردن قالب گیری شده است. این حوض و دو ستون برونزی عظیم، بگرنه کتاب اول پادشاهان (باب هفت)، در برابر هیکل قرار داشتند.

کتاب مقدس علاوه بر این از ساختن کشتی های جنگی توسط سلیمان و با همکاری هیرام پادشاه در عصیون جابر در کنار دریای احمر سخن میگوید. حفاریاتی که در عصیون جابر بعمل آمده اقدام سلیمان را در این مورد روشن ساخته است. در اینجا کوره ذوب مس و آهن که متعلق بزمان سلیمان است و نظیر آن در عظمت تا آن روزگار در خاور نزدیک دیده نشده، یافت شده است. در کنار این کوره اردوگاههای محصور و سیمی برای کارگران، که بنظر میرسد از بردگان تشکیل میشدند، وجود داشته است. کوره را چنان ساخته اند که از باد هائی که از عربه میوزند حداکثر استفاده را کنند، و همچنین برخی از اصول ساختمان کوره های ذوب فلزات امروزی در بنای آن رعایت گردیده است. در کتاب تشبه (باب ۸ آیه ۹) به اسرائیلیان وعده زمینی داده میشود که کوه های آن دارای معادن فلزات فراوان است، ولی در قسمت های دیگر کتاب مقدس که دیرتر نوشته شده باین موضوع اشاره نرفته است. لذا، شایان توجه

است که کوههای ادم و عرب به دارای معادن فراوان میباشد و ویرانه بسیاری از آنها که در روزگار قدیم مورد بهره برداری بوده هنوز هم باقی است. این ویرانه ها حکایت میکنند این ناحیه که امروز بیابان متروکی است در روزگار سلیمان دارای صدها شهر و قریه و منطقه پرجمعیتی بوده است. فلزاتی که از این معادن استخراج میشد در همانجا یکبار تصفیه میکردید و بعد برای تصفیه کامل به عصیون جابر فرستاده میشد.

نکته شایان توجه این است که ایجاد این همه شهرها و سفاین و استخراج معادن سلیمان را چنان گرفتار تنگدستی ساخت که وی ناگزیر گشت بیست شهر جلیل را، همان گونه که در کتاب اول پادشاهان (باب ۹ آیه ۱۰) میخوانیم، در ازای کاری که هیرام پادشاه انجام داده بود بوی واگذار کند. از سوی دیگر، این پادشاه برای پیش بردن نقشه های عمرانی وسیع خود مجبور شد با رعایای خویش با خشونت رفتار کند و مالیات سنگین وضع نماید، چنانکه پس از مرگ او مردم از «رحبعام»، فرزند او، درخواست کردند که از سنگینی بار مالیات بکاهد. داستان مشورت «رحبعام» با مستشاران سالخوره و پس با مشاورین جوان و قبول نظر دسته اخیر و سرانجام رد درخواست کاهش مالیات، بنحو دلکشی در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۲ آیات ۱-۲۰) آمده است. در نتیجه این اشتباه ده طایفه از دوازده طایفه ای که مطیع و فرمانبردار او بودند علم استقلال برافراشتند و برای خود پادشاهانی از میان خویش برگزیدند و از آن پس هرگز با طوائف یهودا و بنیامین که نسبت به «رحبعام» وفادار ماندند متحد نشدند. در این زمان دوران طولانی عدم مداخلات خارجی نیز با آغاز سلطنت خاندان جدید و مداخله جوتی در مصر، که توسط شیشاک (۱)، سرسلسله دوازدهمین خاندان سلاطین مصری، تأسیس گردیده بود، بیابان رسید. در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۴ آیات ۲۵

و ۲۶) میخوانیم که این پادشاهان به اورشلیم آمده، گنج‌های فراوانی را که توسط سلیمان در آن گرد آمده بود با خود به مصر برد. شیشاك (ششونك) در «كرناك» کتیبه‌ئی نهاده است که در آن فتوحات خود را بر اسرائیلیان شرح میدهد. در این کتیبه تصویر الهه «امون» دیده میشود که گروهی از بردگان سامی را که بیشك عبرانی هستند باطناب پیش میراند. تعداد این بردگان که هريك نماینده شهر یا قریه‌ئی عبرانی است، که ششونك مدعی تسخیر آن است، از صد و پنجاه و شش کمتر نیست. برخی از اسامی که در این کتیبه نوشته شده نام شهرهائی است که در کتاب مقدس نیز بدانها اشاره شده، و نکته شایان توجه اینجا است که یکی از نقاطی که بعنوان ناحیه تسخیر شده از آن نام برده شده مزروع ابراهیم میباشد. بدینسان، کتاب مقدس نیز به هجوم ششونك به فلسطین و فتوحات او در این سرزمین گواهی میدهد.

کتاب مقدس
فصل ۱۰
آیه ۱۰



عکس بالا:
تیپه مصنوعی بیتشان



عکس سمت راست :
اصطبلهای مجدو

اسیران اسرائیلی در مصر



مدال هوروس



حکومت شمالی

در قلمرو حکومت شمالی نخستین فرمانروایی که اثر جاودان در تاریخ از خود پیادگار نهاد «عمری»، افسر ارتش بود، که داستان پیادشاهی رسیدن او در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۶ آیات ۱۵ و ۲۴) آمده است. گرچه فرمانروایی او بیش از دوازده سال نپایید، ولی صد سال پس از آن هنوز آشوریان شاهان اسرائیل را «خاندان عمری» مینامیدند. وی پایتختی برای خود در سامره بنا نهاد و در آن آثاری از دوران قدرت خود باقی گذارد که از نظر باستانشناسی بسیار گرانبها و شایان توجه میباشد.

سامره بمعنای «کوه باس» است، و این شهر که در وسط کشور اسرائیل بر سر کوهی بنا شده، بدست «عمری» بصورت پایتخت بسیار مستحکمی درآمد و با قلاع نظامی که در آن احداث گشت برای مهاجمین رخنه ناپذیر گردید. حفاریات باستانشناسان در بخش قدیم این شهر توسط «ریزنر» (۱) آغاز گشت و سپس در سالهای ۱۹۰۸ - ۱۰ کسان دیگری برای ادامه این کار از طرف دانشگاه هاروارد بدانجا فرستاده شدند.

بعدها در سالهای ۱۹۳۱-۳ و ۱۹۳۵ این حفاریات توسعه یافت. در نتیجه حفاریات مزبور، شش طبقه از آثار تاریخی از زمین بیرون آورده شد که متعلق بزمان «عمری» تا قرن هشت میباشند. «عمری» و بعدها بر او اخاب روی کوه را در بلندی ۳۳۰ پا از سطح جلگه هموار کردند و بر آن با اصول هندسی دیوارهایی سنگی بنا نهادند. ابتدا در وسط زمین هموار و بعدها در دامنه‌های شیب دار کوه دیوارهایی ساخته شد، و در نتیجه شهر در برابر هر گونه تعرضی، مگر گرسنگی، رخنه ناپذیر گشت. در کتاب دوم پادشاهان (باب ۶ آیات ۲۴-۳۱)، میخوانیم سامره گرفتار چنان قحطی گشت که آدم‌خواری بر آن روی آورد و با اینحال شهر پایداری کرد؛ و در باب ۱۷ آیات ۵ و ۶ همان کتاب ملاحظه میکنیم قبل از آنکه این شهر بدست آشوریان سقوط کند سه سال در محاصره آنها پایداری کرد. از جمله آثاری که در اینجا باقی مانده مخازن عظیم آب است که از سنک ساخته شده. قدیم‌ترین کاخ یهودی بر انتهای غربی کوه بشکل ساده‌می ساخته شده و بر دریای مدیترانه مسلط بود. کاخهایی که بعدها در اینجا بنا شدند از جهت معماری آن سادگی را نداشتند. در انتهای فضای بیرونی کاخ برج مستطیل شکل محکم و استخری از ساروج ساخته شده و ظاهراً همان استخری است که در آن عرابه خون‌آلود اخاب، همچنانکه در کتاب اول پادشاهان (باب ۲۲ آیه ۳۸) آمده، شسته شد. آیه بعد از کاخی که اخاب ساخته بود خبر میدهد. در اینجا هم الواح عاج که بدست باستان‌شناسان افتاده این روایت کتاب مقدس را تأیید میکنند. ظاهراً، این قطعات عاج به‌لوازم داخل کاخ و دیوارهای آن نصب شده بوده. اشکال مختلفی مانند تصویر نیلوفر، سوسن، پایروس، نخل، شیر، گاو، گر، گوزن، اشکال بالدار، خدایان ابوالهول مصر و نظیر آن بر این عاج‌ها ترسیم شده و نمودار

نفوذ عمیق هنر مصر است.

یکی از مدالهای عاج که در کاخ همری بدست آمده از نمونه‌های جالب این عاج‌ها است. تصویری که بر آن رسم شده هروس (۱) خدای خرد سال‌را که بر نیلوفری نشسته و گندم کوبی بدست گرفته است، مجسم میکند. این نمودار همان تجمل پرستی و هوسبازی است که هاموس، پیامبر قرن هشتم، آنرا مذمت میکند و هنگام صحبت از مردم سامره از آنها چون مردمی که «بر بسترهای عاج آرمیده اند» یاد میکند (عاموس ۶: ۴)، و پیشگویی میکند که «خانه‌های عاج واژگون خواهد گشت.» (عاموس ۳: ۱۵). در سامره، همچنین، کتیبه‌های سفالین بدست آمده که ظاهراً متعلق بدوران فرمانروایی «پروبعام دوم» است که در آغاز قرن هشتم سلطنت میکرد. این کتیبه‌ها شامل قبوض وصول باجهائی است که برای پادشاه از مردم گرفته میشد. مثلاً، بر یکی از آنها نوشته شده: «در سال دوم از ایزر به شماربو، خمره‌می از شراب کهنه» و در دیگری گفته شده: «در سال دهم از آزو به کادیو، خمره‌می روغن مطبوع.» بی‌مناسبت نیست در اینجا گفته عاموس را در (باب ۶ آیه ۶) بخاطر آورد: «شراب را از کاسه‌ها مینوشید و خویشتن را بهترین عطریات تدهین میکنید، اما بجهت مصیبت یوسف غمگین نمیشوید.» نامهائی نیز که در این کتیبه‌ها آمده شایان توجه است. در برخی از آنها اسامی چون «ماری بعل»، که ترکیبی از نام «بعل» است، دیده میشود؛ و برخی شامل نام «یهوه» است، و این حاکی از تضادی است که در بین دو کیش مخالف جریان داشت و پیامبران باتأثر و اعتراض ناظر آن بودند.

یکی از جالب توجه‌ترین آثاری که از این زمان بدست آمده

سنگ معروف بکتابه «موآب» است. نخستین کسی که بوجود این کتیبه بی برد يك نفر میسیونر آلمانی بنام ف. آ. کلین (۱) بود. این سنگ در محلی موسوم به «دیبون» واقع در شمال رود «آرنون» و مشرق دریای میت قرار داشت، و با اینکه قسمتی از آن در خاک فرو رفته بود، میسیونر نامبرده توانست بعضی از کلمات آنرا استنساخ کرده، دانشمندان و محققین غربی را از وجود آن آگاه سازد. این سنگ برنگ سیاه متمایل به آبی بپهنای دو، ارتفاع تقریباً چهار پا، و ضخامت چهارده اینچ و نیم است و بالا و پائین آن نیم گرد تراشیده شده. مضامین آن بخط فینیقی در سی و چهار سطر حک شده. پس از کشف این کتیبه، کلین از طرف دولت بروس مأموریت یافت برای خرید آن وارد مذاکره شود، و اعراب حاضر شدند که آنرا بیهای چهل دلار بنامبرده بفروشند. در همین وقت فرانسویان نیز که خبر کشف کتیبه را شنیده بودند برای قالبگیری و خرید آن هیئتی بدانجا گسیل داشتند. این هیئت حاضر شد سنگ را بیهای هزار و پانصد دلار بخرد. رقابتی که برای بدست آوردن سنگ در گرفته بود، از تازیان را برانگیخت و گمان کردند این سنگ دارای خاصیت سحر و افسون است. از این روی، آتشی برافروخته، سنگ را گرم کردند، آب بر آن پاشیده، قطعاتش را چون طلسم بخش نمودند. این سنگ بعدها با گردآوری بیشتر قطعات آن ترمیم گردید و در موزه لوور نهاده شد.

کتیبه موآب مکمل داستانی است که در فصل سوم کتاب دوم پادشاهان روایت شده، و شورش را که در کتاب مقدس ذکر می‌شود از آن نشده شرح میدهد، و در عوض به پیروزی اخاب، که در کتاب مقدس آمده، اشاره می‌نمیکند. ولی نامها و شهرها و مضمون کلی آن همان است

که در کتاب مقدس میخوانیم. از طرف دیگر، زبان این کتیبه فصلی از سلسله زبانهای سامی در حال تکامل است. کتیبه موآب حکایت میکند پس از آنکه «عمری» بر موآب چیره گشت، فرزند او اخاب شروع کرد سالی صد هزار گوساله و صد هزار قوچ بعنوان خراج گرد آورد. پس از مرگ اخاب، میشل از پرداخت مالیات امتناع ورزید. یهورام پادشاه وی را بقلعه اش «قبرهارست» راند، و در آنجا او فرزندش را بر بالای دیوار شهر برای «کوش»، خدای خویش، قربانی گذرانید. بعد روایت شده است که او پس از یک رشته جنگ بر یهورام غالب آمد و اسرائیل را از موآب بیرون راند. وی میگوید: «سر همه ساکنان (اتاروت را) از تن جدا کردم و این مایه خشنودی کوش و موآب گشت.» شهرها و قلعه ها ترمیم و تحکیم شد. هزیمت قبلی آنها به خشم خدایان و پیروزی نهائیشان بکمک آنها نسبت داده شده است. علاوه بر این، کتیبه بنام «یهوه»، که اسرائیل برای او معبدی در «نبو» بنا کرده اند، و، همچنین، به شهرها و آبادیهای بسیاری که ذکرشان در کتاب عهد عتیق آمده، اشاره میکند. رویهم رفته، کتیبه از همه کتیبه های نوشته شده بزبانی خویشاوند با زبان عبری که تاکنون بدست آمده، جالب تر است. زبان و اصطلاحات آن تقریباً همان است که در کتاب عهد عتیق میخوانیم. این کتیبه به پیشرفتی که موآب در قرن ۹ قبل از میلاد دو تمدن کرده بود گواهی میدهد و اشعار میدارد (البته با اشتباه) که در نتیجه این موفقیتها «اسرائیل برای همیشه معدوم گشته است.»

در زمان سلطنت اخاب، فرزند عمری، بود که اسرائیل برای نخستین بار با قدرت آشور که در مشرق در حال رشد بود، روبرو گشت. ملایمت عجیب و غیر منتظره اخاب نسبت به سوریه، که در فصل بیستم

کتاب اول پادشاهان بدان اشاره شده، محتملاً معلول درك همین خط-ری است که از جانب آشور اسرائیل را تهدید میکرد. در این فصل میخوانیم که عمری بن حداد پادشاه دمشق را منکوب کرد، ولسی بخلاف رسم معمول آن روزگار نه پایتخت او را منهدم ساخت و نه خود وی را بقتل رسانید. بجای این، او با شاه دمشق پیمانی بست که طبق آن شهرهایی که قبلاً متعلق به اسرائیل بوده مسترد میگشت و چند خیابان در شهر دمشق نیز پادشاه اسرائیل تعلق میگرفت. چرا او میبایست چنین کرده باشد؟ باحتمال قریب یقین، علت آن بود که «عمری» با شعور سیاسی خود درك میکرد که سوره آخرین سنگر بین آشور و اسرائیل است، و اگر آن سقوط کند کشور اسرائیل در برابر تعرضات آشوریان بلا دفاع خواهد ماند، و باینجهت نابودی سوره به-رای اسرائیل در حکم خود کشی است. لذا، همانگونه که اسناد و کتیبه‌های آشور گواهی میدهد، «عمری» لشکریان خود را با دشمن متحد ساخت که باین وسیله در برابر تعرضات آشوریان سدی ایجاد کند.

شالمانصر سوم، که از ۸۵۹ تا ۸۲۵ ق. م. سلطنت میکرد، شرحی در باره این ائتلاف باقی‌گذارده است. وی درضمن شرح نخستین مرحله از لشکرکشی‌ها و فتوحات بیست و یک‌گانه خود به-عبور از فرات و تسخیر حلب اشاره میکند. او از ائتلافی که با شرکت دوازده پادشاه علیه او بعمل آمده بود ذکری بمیان میآورد و از نیرو-هائی که هریک از آنان بمیدان کارزار آورد سخن میگوید. از سخنان او پیداست که نیرومندترین این شاهان «بن حداد»، شاه دمشق، و اخاب اسرائیلی بوده‌اند. بروایت او، لشکر بن حداد از ۱۲۰۰ عرابه، ۱۲۰۰ سوار و ۲۰۰۰۰ سرباز پیاده، و قوای اخاب از ۲۰۰۰ عرابه و ۱۰۰۰۰ سرباز تشکیل یافته بود. شالمانصر، همچنین، روایت میکند: «با قدرت

رفیعی که آشور خداوند بمن تفویض نموده و با سلاحهای نیرومندی که «نرکال»، که پیشاپیش من میفرامد، بمن داده، با آنها جنگیدم، از «کالکار» تا «کیلزو» آنها را قلع و قمع کردم، و چهارده هزار از مردان جنگی آنها را با سلاحها بر زمین افکندم. و چون «عداد»، «خدای هوا»، سیلی (از لشکریان) بر سرشان روان ساختم. لشکرهای آنها را از هم پراکندم و با سلاحها خونشان را روان ساختم. در کتیبه دیگری ادعا میکند که در همین جنگ ۲۰۵۰۰ تن را بقتل رسانیده، و در کتیبه‌ئی دیگر این عدد را ۲۵۰۰۰ ذکر میکند. بهرحال، این لشکر کشتی جز يك تصادم عادی بنظر نمیرسد، زیرا بلافاصله پس از آن پادشاه آشور به نینوا باز میگردد و تا پنج سال بعد بناحیه‌ئی که این پیکار در آن روی داده مراجعت نمیکند.

کتیبه متأخرتری که داستان شانزدهمین لشکر کشتی او را بتفصیل شرح میدهد برای محققین کتاب مقدس شایان توجه است. وی در این کتیبه مینویسد: «در هیجدهمین سال سلطنت خویش برای شانزدهمین بار از فرات گذشتم. حزائیل دمشق (در کتاب اول پادشاهان ۱۹: ۱۵ و ۱۷، و کتاب دوم پادشاهان باب ۸ باو اشاره رفته است.) به کثرت سربازان خود اعتماد داشت و سرکردگی آنها را با قدرت کامل در دست گرفته بود. او «سنیر» (هرمون) را که کوهی در برابر لبنان است بموضع مستحکمی برای خویش مبدل ساخته بود. بسا او در افتادم و وی را از پای درآوردم. ۱۶۰۰۰ تن از سربازان او را هلاک ساختم و اردوگاه وی را با ۱۱۲۱ عرابه و ۴۸۰ سوار بغنیمت گرفتم. او برای رهانیدن جان خود بگریخت. او را تعقیب کردم. در دمشق، شهر سلطنتی او، وی را گرفتار ساختم. باغهای او را منهدم نمودم. من تا کوههای حوران پیش راندم. شهرهای بیشمار را ویران و طعمه حریق ساختم.

از آنها غنایم فراوان گرفتیم. در میان هنگام از اهالی صور و صیدون و یهو، فرزند عمری، باج گرفتیم.»

شالمانصر، نه تنها داستان این پیکار را شرح داده، بلکه در کتیبه معروف به «ستون هرم سیاه»، که در «کالا» بدست لایارد افتاد، تصاویر مغلوب شدگان را که بدو خراج میداده‌اند، از جمله یهو فرزند عمری، باقی گذاشته است. در این تصاویر شالمانصر با دو نفر همراه است که باو تعظیم میکنند. در برابر او یهو، یا نماینده او، دیده میشود که برای ادای احترام تا بزمین خم شده است. چهار تن از مأموران عبرانی در پشت سر پادشاه قرار دارند و پس از آنها نیز سیزده باربر عبرانی ملاحظه میشوند که در حال حمل هدایایی هستند. شرح این تصاویرها در کتیبه چنین آمده است: «باج یهو، فرزند عمری، نقره، طلا، یک کاسه زریخ، طلا، جام‌های طلا، فنجان‌های طلا، شمش سرب، عصای سلطنتی برای دست شاه و چوب بلسان که از او گرفتیم.» این قدیم‌ترین تصویری است که تاکنون از عبرانیان در آشور بدست آمده.

با اینحال، کمی پس از این، آشور با منهدم ساختن سوریه، دشمن خطرناک و سرسخت اسرائیل، خدمت گرانبهایی به کشور اخیر کرد. در کتاب دوم پادشاهان (۱۰: ۳۲ و ۳۳)، و در کتاب دوم پادشاهان (۱۳: ۳-۷)، شرح فتوحات دو تن از شاهان سوریه، بنامهای حزائیل و بن حداد در اسرائیل، و سقوط شهرها و آبادیهای بسیاری را بدست آنها میخوانیم. پس از آن «عدد نیرای سوم»، پادشاه آشور، ظهور کرد که از سال ۸۱۲ تا ۷۸۲ سلطنت کرد و سوریه را مسخر و شهر-دمشق را منهدم ساخت. خود از داستان غلبه‌اش را بر سوریه چنین شرح میدهد: «بر زمین دمشق پیش راندم. ماری، شاه دمشق را، در شهر-سلطنتی او بپند انداختم. هیبت آشور، خدای من، وی را فراگرفت. او بر

بایبای من افتاد و رعیت من گشت. من ۲۳۰۰ قنطار نقره، ۲۰ قنطار طلا، ۳۰۰۰ قنطار مس، ۵۰۰۰ قنطار آهن، جامه‌های رنگارنگ و اشیاء و املاک بی‌حسابی را تصاحب کردم.»

پس از سلطنت او، سه تن از شاهان ناتوان بر آشور فرمانروائی کردند. در زمان آنها فشار آشور بر اسرائیل از میان رفت و کشور اخیر فرصت یافت که بوضع خود سر و سامانی دهد. مقارن این زمان، اسرائیل و یهودا به کامیابی‌هایی نائل آمدند و قلمرو فرمانروایی خویش را گسترش دادند. یربعام سوم اسرائیلی و سومین پادشاه خاندان یهو مرزهای کشور خود را از «حمت» تا بفرات و مشرق دریای میت بسط داد. در همان هنگام، یهودا، تحت حکومت عزریا، که پادشاه مقتدری بود، باوج ترقی خود رسید و نه تنها فلسطین را به قلمرو خود منظم ساخت بلکه در زمینه‌های کشاورزی و معماری به پیشرفت‌های درخشانی نائل آمد.

پس از این پادشاهان ناتوان، پل، پادشاه آشور، که خوبشتر را «تیگلات پلزر» مینامید، بر تاج و تخت اسرائیل دست یافت و یک رشته جنگ‌های تهاجمی را آغاز کرد. گفته میشود که هجوم به کشور اسرائیل از دو جانب بعمل آمد. در کتاب دوم پادشاهان (۱۵: ۱۹ و ۲۰)، میخوانیم که مناهم در ازای حمایت پل از حکومت وی هزار قنطار طلا باو میپردازد. خود پل روایت میکند که از رزون دمشقی، مناهم سامری، حیرام صوری و دیگران «زر، سیم، کتان، سرب، آهن، پوست فیل، عاج، جامه‌های الوان، ارغوان، گوسفندان فربه که پوستشان برنگ سرخ آمیخته بود، مرغان بالدار آسمان که بالهایشان ارغوانی بود، اسبان، فاطرها، گوسفندان، شتران نر و ماده با کره‌های آنها» بعنوان باج دریافت داشته است. «صرف نظر از هدایای دیگری که مناهم ممکن

است داده باشد، تنها ارزش نقره‌می که او به شاه آشور داد در حدود يك ميليون و نیم دلار بپول امروز بوده است. در کتاب دوم پادشاهان (۱۵: ۳۰)، میخوانیم که هوشع علیه فتح، پادشاه اسرائیل، توطئه چید و وی را بقتل رسانید. بل میگوید: «چون آنها پادشاه خود فقیح را خلع کردند، من هوشع را بیادشاهی آنها گماردم.» همین بل پادشاه بود که کوچ دادن مردم را از جایی بجای دیگر متداول ساخت و شاهان آینده آنرا ادامه دادند. کتاب دوم پادشاهان (۱۵: ۲۹) داستان انتقال اسیران را از جلیل و نفتالی توسط این پادشاه بشهر خود وی در آشور شرح میدهد.

در کتاب دوم پادشاهان (۷: ۱۶ - ۱۰)، میخوانیم که احاز، پادشاه یهودا، نماینده‌می نزد «تیگلات پلزر» فرستاد و از او خواهش کرد که در جنگ با سوریه به کمک او بشتابد، و ملاحظه میکنیم که او این تقاضا را پذیرفته، شهر دمشق را تسخیر و پادشاه آن رزین را مقتول ساخت و ساکنان آنرا باسارت برد. بدینسان، او بقتحی نائل گشت که شاهان پیش از او مدت صد سال برای نیل بدان تلاش میکردند. و پیشگویی اشعریار که در کتاب اشعریا (۱۶: ۷) میگوید دمشق بسرعت بی پادشاه خواهد گشت، تحقق بخشید. در کتیبه‌هایی که از «تیگلات پلزر» مانده در میان اسامی کسانی که فرمانبرداری او را کردن نهاده بودند بنام احاز نیز برخورد میکنیم.

بروایت کتاب دوم پادشاهان (۱۷: ۳ - ۶)، پس از «تیگلات پلزر» شالمانصر بیادشاهی رسید و همین شاه بود که شهر ناصره را محاصره کرد. ولی، ظاهراً، قبل از آنکه به تصرف سامره توفیق یابد، مرك او فرا رسید، و سارگون دوم بجای او نشست، زیرا در کتیبه‌هایی که باقی مانده ملاحظه میکنیم که او فتح سامره را بخود نسبت میدهد و میگوید: «در آغاز پادشاهیم، در سال اول، سامره را محاصره کردم. ۲۷۲۹۰

تن را باسیری بردم، پنجاه عرابه را انتخاب کردم، ولی بقیه (مردم) را اجازه دادم که مایملک خود را حفظ کنند. من حاکم خود را بر آنها گذاشتم و باج شاه قبلی را بر آنها تحمیل نمودم. «کتاب دوم پادشاهان (۱۸: ۲۴-۴۱) این روایت را کاملاً تأیید میکند و اضافه مینماید که او مردمی را از کشور خود به سامره کوچ داد که در آنجا مسکن گیرند و با سامریان در هم آمیزند. نکته شایان توجه اینجاست که اکثر ده طایفه اسرائیل هرگز موطن خود را ترك نگفتند و تنها معدودی از آنها کوچ کردند. باین جهت، تحقیق در سرنوشت «ده طایفه مفقود» عملی بیهوده و مبغنی بر اندیشه نادرست است. حقیقت امر این است که آنها مفقود نشدند، بلکه از راه مراوجت با اقوامی که در گردا گرد اسرائیل میزیستند در هم آمیختند. ولی باید در نظر داشت که این فتح سارگون به تاریخ اسرائیل پایان داد. از آن پس دیگر اسرائیل چون ملتی مستقل سربلند نکرد. سامریان در زمان عیسی قومی مکروه بشمار میآمدند؛ و امروز از این طایفه مغرور و خودخواه جز چند صد نفری باقی نمانده اند.

بازپسین روزهای فرمانروائی یهودا

پس از سارگون، سنخریب، که پادشاه توانائی بود، بجای وی نشست. او شرح پیکار خویش را با یهودا، که از نظر یهودیان نیز بطرز دیگری در کتاب دوم پادشاهان (۱۸: ۱۳ تا ۱۹: ۳۶) نقل شده، به-اقای گذارده است. این پیکار را او چنین توصیف میکند: « به نزدیک عیرون تاختم. حکام و شاهزادگانی را که گناه ورزیده بودند هلاک ساختم. و چوبهائی از اجساد آنان گذراندم. بقیه را که مرتکب جنایت و خیانتی نشده بودند آزاد ساختم. افرادی را که جنایت کرده بودند با سارت درآوردیم، و باقی آنها را که گناه و خطائی مرتکب نشده بودند آزاد کردم. حزقیاء، شاه یهودا، یوغ مرا گردن نهاد. از قلاع و مواضع او چهل و شش قلعه و نقطه مستحکم را با آبادیهای کوچک بیشمارى که بر گرد آنها هستند، با هجوم تیرهای کوبنده و دستگاههای قلعه کوب و حملات پیاده نظام و نیزه و تبر محاصره و تسخیر کردم. ۲۰۰۱۵۰ نفر را، کوچک و بزرگ، انان و ذکور، اسبها، قاطرها، خران، شتران، گلههای بزرگ، گلههای کوچک بیشمار، از میان آنها بیرون آورده، چون غنایم جنگی بر شمردم. اورا (حزقیاء) چون مرغی که در قفس گرفتار آمده باشد در وسط اورشلیم محبوس ساختم. برابر اورا با تپه های گلی مسدود ساختم و هر کس را که

از دروازه‌های شهر خواست بیرون رود برگردانیدم. شهرهائی را که گرفته بودم از خطه او جدا ساختم و آنها را به میتینتی، شاه اشدود، پادی، شاه عقرون، و سیلیبعل، شاه قزا، واگذار کردم. قلمرو فرمانروائی او را تنگتر ساختم. اما در باره خود حزقیا، هیبت و عظمت پادشاهی من و یارای فرا گرفت، و اوربی و بهترین سربازان او، که وی آنها را برای تقویت شهر سلطنتی خود اورشلیم آورده بود، با بفرار نهادند. او را وادار ساختم که سی قطار طلا، دشتصد قطار نقره، سنک‌های بهادر، مقدار معتنا بهی جواهر، دختران خودش، زنان کاخ و زنان نوازنده را از بیم بشهر سلطنتی من نینوا بفرستد. او برای دادن خراج و ادای مراتب بندگی سفیری (نزد من) فرستاد. «در کتاب دوم پادشاهان (۱۸: ۱۳-۱۶) نیز میخوانم که حزقیا به سنخریب باج داده و مبلغ آن بر سیصد قطار طلا و ششصد قطار نقره بالغ میشده است.

با اینحال، در کتاب دوم پادشاهان (۱۹: ۳۵) روایت شده است فرشته خداوند در شب بر اردوگاه آشوریان گذر کرد و ۱۸۵۰۰۰ تن از مردان آنان را هلاک ساخت و شاه آشور ناگزیر گشت بکشور خود بگریزد. ولی در شرحی که از آشوریان در باره این پیکار مانده باین موضوع هیچگونه اشاره‌ای نرفته است. دلیل آن روشن است. فرمانروایان خودسر قدیم نیز مانند سلاطین مستبد امروز فتوحات خود را برخ مردم میکشیدند و از شکست و ناکامی‌های خویش سخنی نمیگفتند. لذا، انتظار نداریم سنخریب نیز باین سرنوشت شوم و گریز عجولانه‌اش اشاره‌ای کرده باشد. اذعان او باینکه اورشلیم را نتوانسته تسخیر کند و حزقیا را «چون مرغی در قفس» محبوس ساخته، خود اعتراف به هزیمتی است که در این پیکار نصیب او شده. در اینجا این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که سنخریب با اینکه تا بیست سال بعد از این واقعه فرمان-

روائی خود ادامه داد، دیگر جرئت نکرد متعرض یهودا گردد. پیدا است ترس و وحشتی که باو دست داده بود تا پایان عمر گریبان وی را رها نساخت. هرودوت در تاریخ خود مینویسد لشکر انبوهی از لشکریان آشور به مصر حمله ور شد، و مصریان با قدرت تمام بمقابله برخاسته، آنانرا مجبور به بازگشت ساختند. هرودوت اضافه میکند که آشوریان گرفتار موشهائی شدند که زه‌های کمان‌ها و یراقهای چرمی آنها را خوردند، و آشوریان که سلاحهای خود را از دست داده بودند ناچار شدند بموطن خویش بازگردند. ممکن است این روایت دارای مبنائی باشد و سرنوشت شوم آشوریان را در این بیکار منعکس سازد.

محاصره «لاخیش» نیز، که کمی پس از این واقعه روی داده و لایارد تصاویر حجاری شده آنرا بسال ۱۸۵۰ در نینوا بدست آورده، داستان جالب و دلکشی است. این تصاویر که بر سیزده قطعه سنگ حک شده‌اند جریان محاصره شدن و سقوط این قلعه قدیمی را مجسم میسازند. روی سنگ‌ها این عبارت جلب توجه میکند: «سنخریب، شاه توانا، شاه مملکت آشور، که در برابر شهر «لاخیش» بر نخت نشسته است. من برقتل عام آن فرمان دادم.» تصویر دیوارهای شهر «لاخیش» بر فراز تپه شیب داری در دو قسمت نمایان است. برجها و برآمدگیهای با پنجره‌های کوچک میله دار بر آنها دیده میشود. نرده‌های چوبین و اجسامی که به سپرهای گرد میمانند از برجها بیرون آمده است. در مجاورت مدخل استحکاماتی دیده میشود و در دامن تپه چیزی که دریاچه‌ای برای حمله به بیرون شهر یا مخزن آب بوده جلب توجه مینماید. محوطه اطراف بصورت سرزمین کوهستانی و پوشیده از بیشه نمایان گردیده است. از روی دیوارها و برجها مدافعین بسوی مهاجمین سنگ و تیر پرتاب میکنند. دست کم، ده تپه دیده میشود که توسط مهاجمین در

برابر سنگرهائی که برای محافظت دیوارها احداث گردیده ساخته شده است. این تپه‌ها از خشت و سنگ و تنه درخت ساخته شده‌اند. هفت تیر کوبنده در این گذرگاه‌ها بسوی دیوارها غلطانیده شده‌اند. هر يك از این تیرهای کوبنده بر چهار چرخ سواراند و دارای بدنهای پوشیده از چرم هستند که در جلو سربوشی بر آنها نهاده شده. اینها هر يك سه مرد را در خود پناه میداده‌اند، یکی برای اینکه تیر کوبنده را بکار اندازد یا با اهرمی سنگ‌ها را از دیوار برچیند، یکی برای اینکه تیر را از زیر سربوش پرتاب کند، و سومی برای اینکه آب را با ملاقه دسته بلند روی آتش باره‌هایی که مدافعین بسوی این تانک ابتدائی میپاشیدند بریزد. در این نقش برجسته همه چیز یکباره اتفاق میافتد، محاصره، حمله و تسلیم همه یکجا صورت میگیرد.

تیر اندازان در صف جلو زانو زده، در صف دوم بسوی جلو خم شده، و در صف بعد ایستاده‌اند، و همه تیرها را بسوی مدافعین شهر متوجه ساخته‌اند. سپرداران با سپرهای چکن که با پوست حیوانات پوشیده شده تیر اندازانی را که آنها نیز در پشت تانک‌ها موضع گرفته‌اند محافظت میکنند. نیزه داران و کسانی هم که کارشان پرتاب کردن سنگ بوده دیده میشوند. نردبان‌هایی که برای بالا رفتن از آنها استفاده میشده در حال پرتاب شدن از دیوارها هستند و محاصره شدگان برای اینکه از پیشرفت دشمن جلوگیری کنند عرابه‌های خود را بسوی آنها پرتاب میکنند. روایت کتاب مقدس و کتیبه‌هایی که از سنجش مانده هر دو بر سقوط شهر گواهی میدهند.

هنگام حفاری شهر «لاخیش»، باستان‌شناسان به گودالی بعرض و طول و ع.ق ۷۴، ۸۴ و ۸۵ پا برخوردند که با مهارت تمام در میان سنگ آهکی کنده شده و نمودار کاردانی صنعتگران قدیم یهود است.

شکفت اینجا است که آنها با فقدان ماشینها و مواد منفجره امروزی و با ابزارهای ساخته شده از سنگ چخماق و مس و آهن نرم که در دست داشتند چگونه توانسته‌اند در آن روزگار پانصد هزار پای مکعب از سنگ را بکنند. ظاهراً، این حفره برای ذخیره کردن آب ایجاد شده، ولی این نکته هنوز بثبوت نرسیده است.

یکی دیگر از آثار شکفت انگیز آن روزگار ترعه حزقیا است که از چشمه «جیچون» آغاز میشده. در کتاب دوم پادشاهان (۲۰: ۲۰)، باین ترعه اجمالاً اشاره شده است. این ترعه را پارکر (۱) در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۱ با چند جوی آب قدیمی دیگر لاروبسی کرد. همق متوسط ترعه شش پا و طول آن بالغ بر هزار و هشتصد پا است. بفاصله ۱۹ پا از انتهای ترعه، پسر خرد سالی که از ترعه میگذشته در آن میافتد و خراشهایی که بر دیوار ترعه بوده توجه او را جلب میکند و او آنها را بآنانی که در بیرون ایستاده اند خبر میدهد. باستانشناسان این خراشها را که در واقع کتیبه‌ای است خوانده و مضمون آن را اینگونه ترجمه کرده‌اند: «نقب زدن. و این بود طرز نقب زدن. ضمن آنکه حفاران بلند میکردند کلنک‌های خود را هر يك بسوی دیگری، و ضمن آنکه هنوز سه ذراع باقی بود که نقب شود، هر يك از آنها (شنید) آواز کسی را که دیگری را صدا میزد، زیرا شکافی در دیوار طرف جنوب وجود داشت. و در روز نقب زدن کلنک حفاران بیکدیگر خورد و یکی بدیگری اصابت کرد، و آب از چشمه به استخر هزار و دوست ذراع جریان یافت، و صد ذراع ارتفاع صخره در بالای سر حفاران بود.»

این کتیبه توسط شخص ناصالحی از جاکنده شد و اکنون در موزه شهر استانبول است. هنگام احداث ترعه، این چشمه در خارج دیوارهای



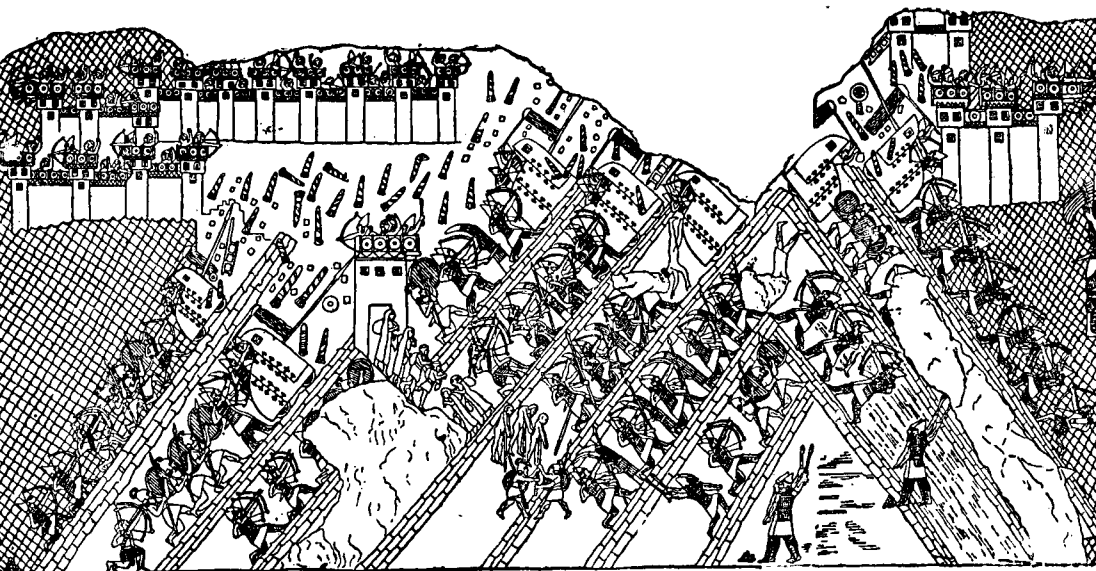
سارکون دوم و وزیرش



کتیبه موآب



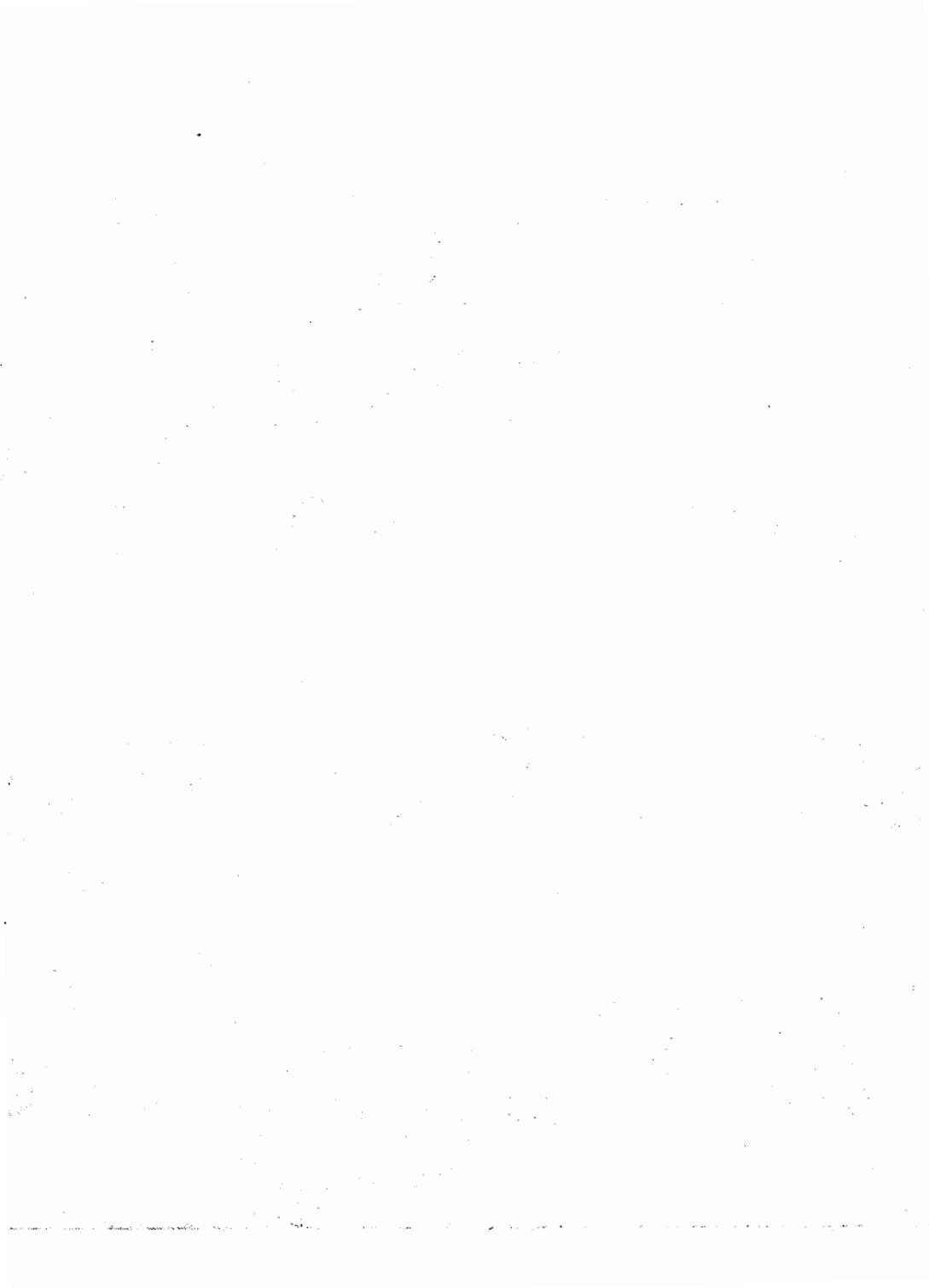
اسرائیلیان در حال
پرداخت باج



محاصره لاکیش



دروازه ایشدار در بابل



شهر قرار داشت. روی آنرا صخره‌هایی پوشانیده بود و آب از راه ترعه بشهر سرازیر میشد.

پس از قتل سنخریب، که هم در کتاب دوم پادشاهان (۱۹: ۳۷) و هم در کتیبه بدان اشاره شده، پسرش ایسارهادون بیادشاهی رسید. او بیش از سایر پادشاهان آشور کشورگشایی کرد و اراضی وسیعی را تا مصر تحت انقیاد خود در آورد. این پادشاه در کتیبه‌هایی که باقی گذاشته شرح میدهد از شاهان کشورهای باختر، که منسه پادشاه یهودا نیز یکی از آنهاست، چوب و سنگ برای بنای کاخ خود در نینوا میگرفته است.

جانشین او آشور بانیبال از سرکوبی شورش که در باختر روی داده بود سخن میگوید و از منسه چون شاهی که از وی فرمانبرداری میکرد یاد میکند.

در کتاب دوم تواریخ ایام (۳۳: ۱۰-۱۳)، میخوانیم که منسه به اسیری به بابل برده شد و بعد تاج و تختش بوی باز گردانیده شد. در کتیبه‌های موجود باین موضوع اشاره‌ای نشده، ولی از واقعه مشابه دیگری در یکی از کتیبه‌ها ذکر شده است که میگوید «نکو»، فرعون مصر، باسیری به بابل برده شد و چندی بعد اجازه یافت تاج و تختش را باز یابد. این آشور بانیبال همان پادشاهی است که سالهای آخر عمرش را صرف گردآوری کتیبه‌های زمان خود ساخت و کتابخانه بزرگی در بابل بوجود آورد که، چنانکه دیدیم، بسال ۱۷۴۹ توسط لایارد باستانشناس کشف شد.

پس از آشور بانیبال قدرت آشور بسرعت رو بزوال گذاشت. در سال ۶۱۲ ق.م، نینوا، پایتخت آشور، بدست نیروهای مؤلف بابل و مار سقط کرد و سرانجام کمی پس از آن لشکریان آشور که با مصریان متحد شده بودند، بکلی منهزم گشتند.

با این واقعه، انهدام شهر نینوا، همچنانکه در کتاب نحمیا باب‌های دو و سه پیشگویی شده بود، عیناً تحقق یافت.

شکوه و عظمت بابل:

کاوش در ویرانه‌های بابل قدیم نسبتاً دیر شروع شد، و در سال ۱۸۹۸ بود که رابرت کلدوی (۱)، باستانشناس آلمانی، تحقیقات خود را در این نقطه آغاز کرد. بر خلاف لایار و بوتل، که نمی‌دانستند تحقیقاتشان بکجا خواهد انجامید، کلدوی از آغاز کار اطلاعات جامعی از تاریخ و ابنیه قدیم بابل داشت و مطمئن بود به آثار زمان نبوخذ نصر، که داستان کارها و موفقیت‌های او در کتیبه‌های آشور منعکس گردیده، دست خواهد یافت.

هنوز از آغاز حفریات او دیر وقتی نگذشته بود که دیوارهای عظیم این شهر باستانی از زیر خاک بیرون آورده شد. بیش از پانزده سال باستانشناس نامبرده با سیصد کارگر در اینجا کار کرد، و در این مدت هزاران تن خاک و بقایای ابنیه قدیم که روی هم انباشته بود از جا کنده شد، و حفره‌هایی در زمین ایجاد گردید که در بعضی نقاط عمیق آنها به هفتاد و هفت پا می‌رسید. در نتیجه این حفریات، معلوم شد محوطه‌ای بوسعت دوازده میل مربع با دو رشته دیواری که بیرونی ۲۲۴ پا و درونی ۲۵ پا ضخامت داشت و بفاصله ۳۸ پا از هم قرار داشتند، محصور بوده است. فضای وسط این دو دیوار را پر کرده، بر آن سکونی ایجاد کرده بودند که چهار جفت اسب براحتی می‌توانستند در کنار هم از روی آن بگذرند.

برجهای نگهبانی، که در فواصل منظم بر روی این سکو ساخته شده بودند، بشکپانان اجازه میداد از ارتفاع بیشتری مراقب

اطراف باشند. این برج‌ها در حدود صد و شصت پا از یکدیگر فاصله داشتند، و از آنها سیصد و شصت برج روی دیوار درونی و دویست و پنجاه برج روی دیوار بیرونی بنا گردیده بود. شرحی که خود نبوخذ نصر در باره ساختمان این قلعه عظیم و مستحکم نگاشته بدست ما افتاده است و مضمون آن چنین است: «دیوار بزرگی احداث کردم که در مشرق بابل را محصور سازد. خندقهای آن را کندم و شیب طرفین آنرا بازفت و آجر پخته ساختم. در حاشیه خندق دیوار مرتفعی بر پاساختم که چون تپه بلند است. در آن دروازه‌های پهن گذاشتم و درهائی از چوب سرو آزاد برای آن ساختم که با مس پوشیده شده. و برای اینکه دشمنی که نیت پلید دارد نتواند طرفین بابل را مورد تهدید قرار دهد، در جوانب شهر سیلی عظیم روان ساختم. چون امواج دریا که بر زمین جاری شود قلعه را محیلانه تحکیم کردم و بابل را بصورت قلعه در آوردم.»

این حفاریات نشان داد نبوخذ نصر، بخلاف اسلاف خویش که از خشت خام استفاده میکردند، در ساختمان اغلب بناها آجر پخته بکار برده است. او بیش از بیست معبد را تعمیر کرد. مقدار آجرهائی که در زمان او ساخته شده و مهر او را در بر دارد بعدی است که با آنها شهر «هیل» (۱) ساخته شد و در ساختمان جدید سد فرات مقدار زیادی از آن آجرها بکار رفت. از جمله آثار جالب توجهی که در اینجا بدست کلدوی افتاد میتوان طاقهای جنبان و ساختمانهای سنگی را نام برد که ظاهراً متعلق بباغهای معلق معروف بابل بوده‌اند. این باغها از عجایب دنیای قدیم بشمار میرفتند.

همچنین، يك حفرة سه گانه زیر زمینی بدست آمده است که گویا وسیله رسانیدن آب به باغها بوده. این باغ «مهنوعی» پنهانور بر فراز تپه بلندی که در وسط شهر قرار داشت احداث شده بود.

در کتاب پیدایش (۱۱: ۴۰ و ۳) به برج عظیم بابل اشاره رفته است. چنانکه از آثار مکشوف برمیآید، برج اصلی در زمان همورابی ویران شده و بجای آن برج دیگری ساخته شده است. ناباپولاسر (۱)، یکی از شاهان بابل، اقدامات خود را جهت ساختن این برج در کتیبه‌ای شرح داده است: «در آن هنگام مردوک (خدای او) مرا فرمان داد که برج‌های بابل را که سست شده و بدون مرمت مانده بود از نو بسازم. او بمن فرمان داد که پایه آن را در سینه زمین بنهم و کنگره‌های آن سر به آسمان برافرازد.» بعد نبوخذ نصر، فرزند او، که کار پدرش را ادامه داد و تکمیل کرد، شرحی باین مضمون باقی گذارده است: «بر آن شدم که انتهای «ا - تمن - آنکی» (۲) را بالاتر برم، تا با آسمان برابری کند.» این برج پس از اتمام ساختمان آن دارای هفت تراس بود که ارتفاع آنها به ۲۸۸ پا میرسید. طول و عرض مقطع آن نیز ۲۸۸ پا بود. پنجاه و هشت میلیون آجر در ساختمان آن بکار رفته و همه کار این بنای عظیم بدست اسیران انجام گرفته است. بر فراز برج، معبدی از کاشی نیلگون ساخته شده بود که تنها يك تخت در آن دیده میشد. هرودوت مینویسد: بابلیها عقیده داشتند شبی مردوک باین اطاق درآمده، روی تخت استراحت خواهد کرد. از روی این برج منظره شکفت آور جلگه هموار اطراف تا فاصله چند میل نمایان بود. در اطاق وسیعی در زیر برج پیکر بزرگ مردوک پیلندی هیجده پا از طلا قرار داشت. بروایت هرودوت، این مجسمه از معادل هشتصد قنطار یا تقریباً ۵۷ خروار طلا، که بهای آن بیول امروز بیست و چهار میلیون دلار میشود، ساخته شده بود.

یکی دیگر از عجایب بابل قدیم دروازه بزرگی بنام دروازه ایشتر

1- Nabopolassar

2- E-tamen-anki

بود که بخیابان وسیعی که جهت دفیله ساخته شده بود باز میشد. این-
 خیابان باشکوه به پهنای هفتاد و سه پا و مستقیم بود و در طرفین به-
 دیوارهایی با ارتفاع بیست و دو پا محدود میشد که تصویر الوان صد و
 بیست شیر بر آنها نقش شده بود. این خیابان هنگامی که دفیله در آن
 انجام میگرفت شکوهی خیره کننده داشت. پس، از اینکه در
 کتاب دانیال (۴-۳۰) میخوانیم بنوخنصر از داشتن چنین شهری برخود
 میبالید، نباید در شکفت شویم: «آیا این بابل عظیم نیست که من آنرا
 برای خانه سلطنت بتوانائی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده ام؟» در
 همان هنگام وی وفاداری و سرسپرگی خود را به خدایانی که مورد
 پرستش او بودند ابراز میدارد: «چون مردوک، خدای توانا، مرا به-
 فرمانروائی این زمین برگزید، و نام با رفعتی بمن داد که شهرها را
 نگاه دارم و معبد هارا مرمت کنم، من، پرستنده دهاگذار، خردمند و
 ملتس خدای خویش، بیاد ساختن این خانه افتاده ام.»

خط و کتیبه‌های کهن

تحقیقات باستان‌شناسی بسیاری از دانشمندان را معتقد ساخته است که خط و کتابت نخستین بار توسط سومریان در ادوار ماقبل تاریخ در جنوب بین‌النهرین اختراع شده. نه تنها ابتدائی‌ترین نمونه کتابت در محوطه معبد اروك (۱) بدست آمده، بلکه در سایر شهرهای قدیمی نیز آثاری از خط و کتابت یافت شده است که هر يك متعلق به دوره معینی از تاریخ تکامل خط است. ظاهراً، کتابت با ساختن مهرهای استوانه‌ای شکلی که سومریان آنها را برای تعیین هویت اشخاص و شهرها و خدایان بکار میبردند آغاز گشته است. معلوم شده بود که از اینها میتوان برای نمایاندن مقصود در روی الواح گلی استفاده کرد، و از همین‌جا خط تصویری، سپس خطی که در آن هر علامت نماینده يك هجا بود، و سرانجام خطی که برای هر صدائی حرف یا علامت مخصوصی دارد، آغاز گشت.

مصالحي که برای نوشتن مورد استفاده قرار می‌گرفته به مقتضای محیط و اقلیم در هر ناحیه تفاوت می‌کرده است. در بین‌النهرین، که سرزمینی خشك با خاک رس فراوان است، از الواح گلی خام و پخته برای نوشتن استفاده میشده است. کتابخانه بزرگ آشوربانیپال، که قبلاً بآن

اشاره رفت، حاوی قریب شصت هزار قطعه از این الواح بوده است. در ایران، که سنك فراوانتر و هوامرطوب‌تر است، کتیبه‌ها را بر روی سنك مینوشتند و گاهی نیز از فلزات گرانبها چون زر و سیم برای این کار استفاده میشد. با اینحال، در اینجا نیز ساختن الواح گلی معمول بوده، چنانکه چند هزار قطعه آن در ویرانه‌های تخت جمشید بدست آمده است.

در مصر که گیاه پاپیروس بفروانی در اراضی مردابی کنار رود نیل میروید، از همان ابتدا بشر در یافته است که از مغز ساقه آن میتواند با دوام‌ترین مصالح را برای نوشتن بسازد. پاپیروس در آب کم‌عمق میروید و دارای ساقه‌ئی بقطر بازوی انسان است و ارتفاع آن تا پانزده پا میرسد. از مغز ساقه این گیاه نوعی کاغذ ساخته میشد که بنام پاپیروس خوانده میشود. مغز ساقه پاپیروس را در آورده، با سولنی تیـز آن را بقطعات نازک پهن میبردند و این قطعات را پهلوی یکدیگر مینهادند. سپس يك ردیف دیگر از همان قطعات را روی ردیف زیر مینهادند، بطوری که درز قطعات دو ردیف نسبت بهم زاویه قائم تشکیل دهد، و بعد این دو ردیف را با صمغ و گاهی نیز با آب رود نیل بهم میچسبانیدند. قطعاتی که بدینسان ساخته میشد بهم الصاق میگشت، تا قطعات بلندتری به دست آید. سپس، سطح آنها را با صمغ صاف و صیقلی میکردند. برای مصارف بازرگانی معمولاً بیست قطعه پاپیروس را که پنهای هر يك از دو تا پانزده اینچ بود بهم الصاق میکردند. طول طومارهای پاپیروس معمولاً سی تا سی و پنج پا بود. يك طومار نادر و غیر عادی بطول ۱۳۲ پا و ارتفاع ۱۷ اینچ بدست آمده که بر آن شرح وقایع زمان رامس دوم، فرعون مصر، نوشته شده.

معمولاً، يك روی پاپیروس را مینوشتند و نوشته‌ها نیز موازی درز-

های آن بود. ولی قطعاتی از پاپیروس دیده شده که بر هر دو روی آنها مطالبی نوشته شده است. مثلاً، در مکاشفه یوحنا (۱:۵)، درباره طوماری از پاپیروس میخوانیم که هر دو روی آن مکتوب بوده است. قلم کاتبین مصری از ساقه‌ی ساخته‌ی میش و شبیه قلم‌هایی بود که تاچندی قبل در ایران نیز متداول بود. دو نوع مرکب در مصر قدیم بکار میرفت، یکی مرکبی که از اختلاط دوده و صمغ و آب بدست می‌آمد، و دیگری مرکبی که مخلوطی از شیرۀ جوش درخت گردو، زاج سبز و آب بود. طومارهایی که در قرن اول میلادی بکار میرفت بیبلیون (۱) نامیده میشد، و جمع آن کلمه بیبلیا (۲) است. نام کتاب مقدس در زبان‌های اروپایی از همین کلمه گرفته شده، در صورتی که خود این کلمه در اصل بمعنی مغز ساقه‌ی درخت بوده است.

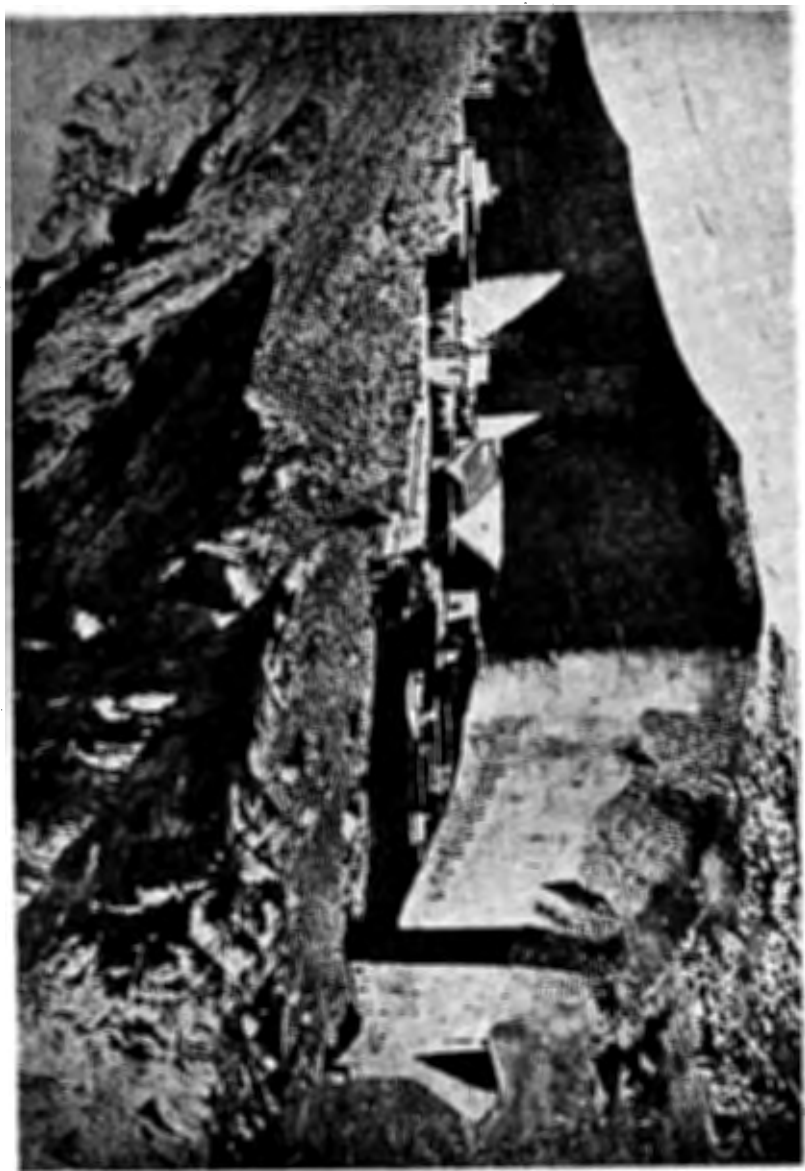
در فلسطین قطعات چوب‌را با قشری از صمغ که معمولاً بیرنگ سیاه بود می‌انداختند و هنگام نوشتن روی آنرا با آلتی می‌خراشیدند. تخته‌ای که در انجیل لوقا (۱:۶۳) بدان اشاره شده از همین الواح چوبین بوده است. این کتیبه‌ها بسیار کم‌دوام بودند و با ذوب شدن صمغ یا سائیدگی آن مطالبی که بر آنها نوشته شده بود محو میگشت. شاگردان مدارس در آن روزها این الواح را با خود حمل میکردند و معمولاً آنها را به کمر بند خود می‌بستند. معمولاً، هر شاگردی دو قطعه از این الواح را همراه داشت که حاشیه‌های برجسته‌ی آنها مانع از اصطکاکشان با یکدیگر میشد و نمیکذاشت مطالبی که بر آنها نوشته شده از بین برود. از این حیث این الواح شبیه لوح‌هایی بودند که در روزگار قدیم در آمریکا برای نوشتن بکار میرفت. قطعات مستطیل پاپیروس را روی هم مینهادند و بهم میدوختند. مزیت این نوع کتیبه‌ها این بود که خواننده

1- Biblion

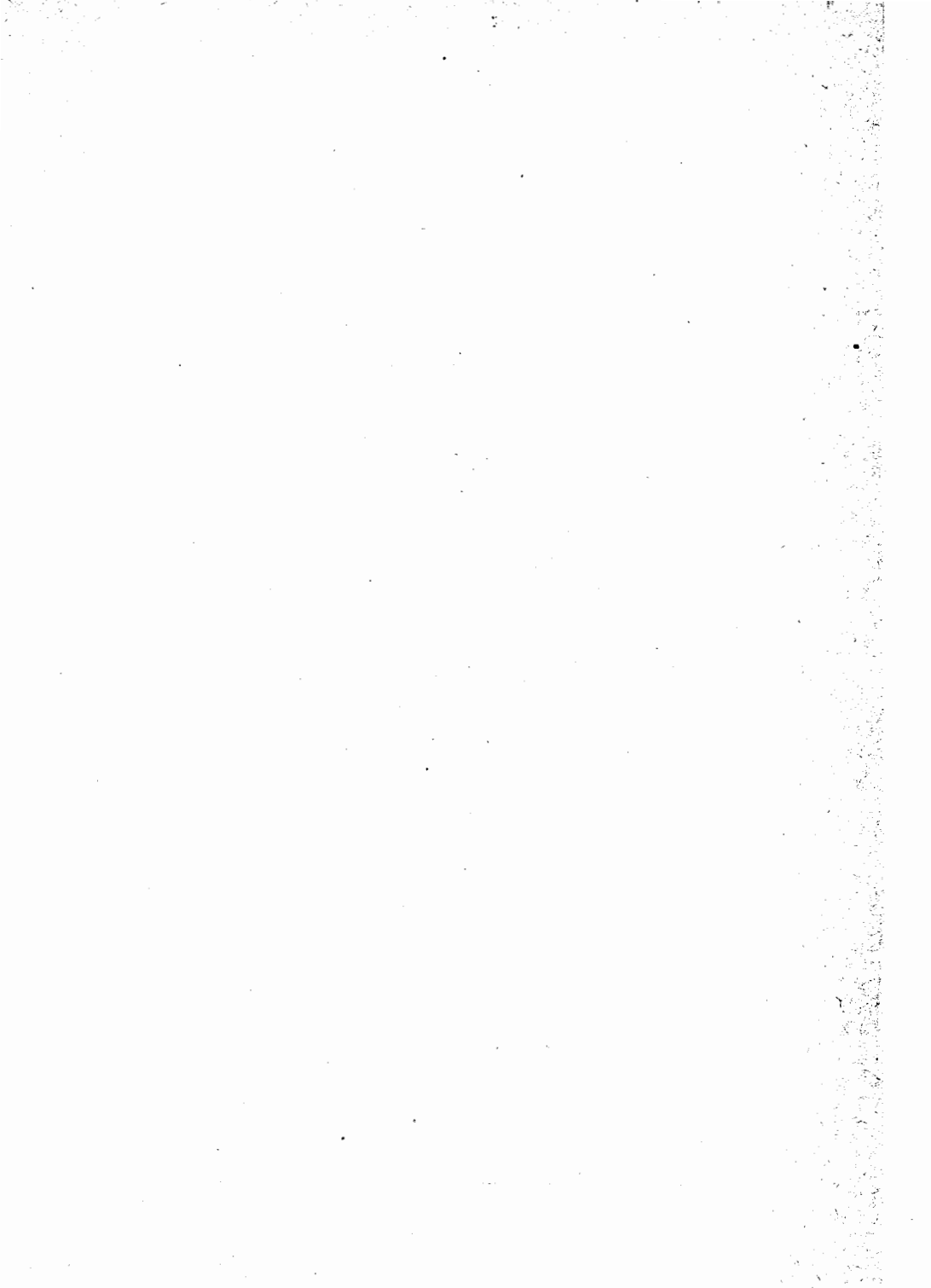
2- Biblia



طاومار باپيروس



صومعه سان کاترین



میتوانست بیدرنك بوسط با آخر کتیبه مراجعه کند، در صورتی که در طومار انسان ناگزیر بود برای یافتن مطلبی در وسط یا آخر آن همراه با بکشايد. اختراع این نوع کتیبه‌ها بمسیحیان اولیه نسبت داده‌اند، ولی صحت آن بتحقق نپیوسته است. ولی چه آنرا مسیحیان اختراع کرده باشند و چه دیگران، مسیحیان اولیه نخستین کسانی بودند که از آن استفاده میکردند.

مردم فقیر فلسطین معمولاً از قطعات شکسته سفال که در سرزمین خود مییافتند برای نوشتن استفاده میکردند. هزاران قطعه از این سفالها که شامل مطالب کوتاه و ساده است و شاگردان مدارس در سهای خود را بر آنها تمرین کرده‌اند یا چون قبض رسید بوده، بدست آمده است. مقداری نیز که يك با دو آیه از کتاب مقدس بر آنها نوشته شده یافت گردیده است که گفته میشود حکم تعوید داشته است. همانگونه که قبلاً دیدیم، مقداری از جالب توجه‌ترین کتیبه‌هایی که در «لاخیش» بدست آمده بر این گونه قطعات سفال نوشته شده است.

بایروس در فلسطین چندان معمول نبود، زیرا از يك طرف می - بایست آنرا از خارج وارد کنند، و از طرفی نیز بایروس در هوای مرطوب این کشور نمیتوانست دوام کند. در دوره‌های قدیم در فلسطین از پوست گوسفند و پوست گوساله برای ثبت اسناد مهم و گرانبها استفاده میشد. محتملاً طوماری که ارمیا در کتاب خود (باب ۳۶ آیه ۲۳) بدان اشاره میکند و میگوید پادشاه آنرا بریده، در آتش افکند، از پوست ساخته شده بود. کتیبه‌های پوستی که بولس رسول در دومین نامه خود به تیموتائوس خواهش میکند با و فرستاده شود محتمل است که شامل کتابهای عهد عتیق بوده باشد. در قرن چهار میلادی با رواج کتیبه‌های پوستی استعمال بایروس در امپراتوری روم متروک گشت. بهمین جهت

است که بسال ۳۲۲ قسطنطین امپراتور به یوسیبوس (۱) فرمان می‌دهد پنجاه نسخه از همه کتابهای مقدس روی پوست تهیه کند که در کلیساهای پایتخت جدید او مورد استفاده قرار گیرند. یوسیبوس مینویسد این طومارها سه و چهارلا نوشته شده بود که احتمالاً منظورش این است که هر صفحه‌ای شامل سه یا چهار ستون بوده است. این صفحات را چنان بهم متصل کرده بودند که آن روی پوست که صاف و خالی از بشم است رو بروی هم قرار می‌گرفت. از آن روی این اوراق پوستی که قبلاً دارای بشم بوده خطوطی کشیده میشد، و چون این خطوط با فشار زیاد ایجاد شده بود در سوی دیگر پوست نمودار میکشت و نوشتن را در آن سوی آسان می‌ساخت.

قدیم‌ترین نوع خط یونانی يك دوازدهم خوانده میشد. از این نام چنین استنباط میشود که هرسطری از کتیبه‌های یونانیان شامل فقط دوازده حرف بوده است. همه نسخ قدیمی کتاب جدید در قرون چهار تا ۹ میلادی باین خط نوشته شده است. بعدها حروف کوچک، که حروف کوچک خوانده میشد، جانشین حروف مزبور گشت. این تغییرات یکی از قرائنی است که از روی آن قدمت و تاریخ نگارش نسخ قدیمی بطور تقریب مشخص میشود. یکی دیگر از این قرائن علامت گذاری است. در ابتداء علامت گذاری در جملات معمول نبود و کلمات بلافاصله پشت سر هم نوشته میشد. تداول تدریجی علامات تحریر، انفکاک کلمات از یکدیگر، و تقسیم مطالب به بندهای مختلف یکی دیگر از قرائنی است که ما را بتاریخ تحریر نسخ قدیم راهنمایی میکند. قدیم‌ترین نسخه‌های خطی انجیلها که در دست داریم به قسمت‌های مختلف منقسم‌اند، ولی فصل بندی نشده‌اند. تقسیم انجیلها به فصول نخستین بار در سال ۱۲۲۸

توسط «کاردینال هوگودوسکارو» (۱) عملی شد، و تقسیم فصول بآیات نیز در سال ۱۵۵۱ بدست کسی بنام «رابرت اتیین» (۲) انجام گرفت.

مهم‌ترین نسخه‌های خطی کتاب مقدس:

از هزاران نسخه قدیمی که شامل قسمتی یا همه کتاب مقدس است، چهار نسخه از همه قدیم‌تر و گرانبهارتر و کامل‌تر شمرده می‌شود.

یکی از این چهار نسخه، که محتملاً قدیمی‌تر از سه نسخه‌های دیگر است، نسخه «واتیکان» خوانده شده، زیرا بکتابخانه واتیکان تعلق دارد و بیشتر طول عمر معلوم خود را در آن گذرانده. نام و شرح آن در صدر فهرست کتابخانه که بسال ۱۴۷۵ تهیه شده گنجانده شده است. نابلیون این نسخه را پس از تسخیر ایتالیا به پاریس انتقال داد، و از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۱۵ این کتاب در پاریس ماند. هنگامی که نسخه واتیکان در پاریس بود، «توبیرژن» (۳)، محقق، کاتولیک، آنرا مطالعه کرد و قدمت و ارزش آنرا تأیید نمود. بسال ۱۸۸۹-۹۰، از همه صفحات این کتاب عکس برداری شد و نسخه‌هایی که بدینسان تهیه شد به موزه‌ها و دانشگاه‌هایی که علاقمند بداشتن آن بودند فرستاده شد. نسخه واتیکان در آغاز شامل ۸۲۰ ورق بوده که امروز ۷۵۹ ورق از آن در دست است. در تحریر جملات این نسخه علامات تحریر بکار نرفته است. صفحات به سه ستون تقسیم شده و هر ستونی شامل ۴۲ سطر است. کارشناسان، با توجه به قرائن موجود، مانند سبک کتابت، علامات تحریر، فقدان تصاویر و تزئینات و غیره، تاریخ تحریر آنرا باوایل یا اواسط قرن چهار، یعنی حدود ۳۲۵-۳۵۰ میلادی، رسانده‌اند.

1- Cardinal Hugo de Scaro

2- Robert Etienne

3- Tubirgen

دومین نسخه مشهور بنام نسخه سینا معروف است، و سبب تسمیه آن این است که در کوه سینا بدست آمده. از قرن چهار میلادی در دامنه کوهی که بنام سینای عهد عتیق معروف است دیری وجود داشته. این دیر را ملکه «هلنا»، مادر قسطنطین امپراتور، ساخته، و گفته میشود در همان جایی که موسی بوتۀ فروزان را دید بنا گردیده است. این دیر بنام زنی مسیحی که در زمان «ماکزیمینوس»، امپراتور روم، شهید شد، صومعه «سان کاترین» نامیده شده. آنرا در جای مرتفعی نسبت بجلگه اطراف ساخته‌اند، و همین سبب گردیده است که در مدت هزار و پانصد سال از ویرانی مصون ماند. شهرت این از زمانی که نسخه مورد بحث ما در آن یافت شد افزایش یافته است. کاشف نسخه کوه سینا «کنستانتین تیشندورف» (۱)، دانشمند آلمانی است. محقق نامبرده چون از وجود يك نسخه قدیمی در این دیر آگاه گشت، در سال ۱۸۴۴ برای تماشای آن بدان سو رهسپار گشت. در همان لحظه اول ورود به دیر، زنبیل بزرگی نظر او را جلب کرد که محتوی قطعات پوست بود. باو گفته شد که این پوست‌ها را برای سوزاندن گرد آورده‌اند و قبلاً نیز دو زنبیل دیگر از آنها را سوزانده‌اند. تیشندورف با کسب اجازه از متصدیان دیر همه شبرا در آنجا مانده، این اوراق را از نظر گذراند و دریافت که بگنجینه گرانها و کم نظیری دست یافته است. سپس او این اوراق را، که جمعاً چهل و پنج ورق بود، برای مطالعه بیشتر بغانه خود برد. در سال‌های ۱۸۵۳ و ۱۸۵۹، او مجدداً به اینجا بازگشت، تا شاید اوراق بیشتری از آن نسخه بدست آورد. در سفر دوم، شب قبل از مراجعتش به اروپا، یکی از راهبان بسته بزرگی را نزد او آورد که در بارچه پیچیده بود، و تیشندورف متوجه شد آنچه را که در جستجویش

بود یافته است. این بسته شامل قسمت اعظم عهد حقیق، عهد جدید، رساله معروف به پرنابا و، همچنین، رساله موسوم به «شبان هرماس» بود. پس از مذاکرات ممتد، او توانست با پرداخت ۶۷۵۰ دلار آنرا خریده، به پتروگرا د بفرستد. دو پتروگرا د از آن نسخه‌های متعددی تهیه شد و بعدها از صفحاتش عکس برداری گردید. پس از انقلاب روسیه، دولت شوروی، که محتاج ارز خارجی بود و از طرفی نیز بکتاب‌های دینی علاقه‌ی نداشت، نسخه کوه سینا را بیهای صد هزار لیره به انگلیسیان فروخت. گمان می‌رود این نسخه در آغاز شامل هفتصد و سی صفحه بوده که امروز ۳۹۰ صفحه آن در دست است. مضامین این نسخه، بی آنکه در بین کلماتش فاصله باشد یا علامت گذاری در آن رعایت شده باشد، در چهار ستون نوشته شده. عقیده دانشمندان بر این است که تاریخ تحریر این نسخه بزمان نگارش نسخه واتیکان می‌رسد، و شاید فقط چند سال دیرتر از آن بوده است. گمان می‌رود این یکی از همان پنجاه نسخه‌ی است که قسطنطنین فرمان داد برای کلیساها نوشته شود. سومین نسخه از چهار نسخه گفته شده، که قدمتش بآنها نمی‌رسد، نسخه اسکندریه است. این نسخه در سال ۱۶۲۴ از طرف «سیریل لوکار» (۱)، پاتریارخ قسطنطنیه، به سفیر انگلیس اهدا شد. گفته می‌شود که نویسنده آن «تسلا» (۲) نامی معاصر پولس بوده است. ولی این ادعا کاملاً بی‌بایه است. احتمال می‌رود «سیریل»، که قبلاً پاتریارخ اسکندریه بود، این نسخه را با خود از آنجا آورده باشد، زیرا عبارتی بساین مضمون بروی آن دیده می‌شود: «بعنوان هدیه غیر قابل بیع بیتاریارخ شهر اسکندریه تقدیم می‌شود. آنکه آنرا جابجا کند ملعون و مطرود

1- Cyril Lucar

2- Thecla

کرد. بندهٔ حقیر، آتاناسیوس. « این آتاناسیوس احتمالا همان کسی است که باین نام قبلا پاتریارخ اسکندریه بوده و بسال ۱۳۰۸ میلادی در گذشته است. گمان میرود این نسخه دراصل شامل ۸۲۰ صفحه بوده است که از آن امروز ۷۱۳ صفحه در دست است. صفحات آن به دو ستون تقسیم شده و مختصر تزییناتی نیز در بردارد. تاریخ تحریرش را قرن پنجم میلادی میدانند.

چهارمین نسخه از نسخه‌های چهارگانه گفته شده نسخه معروف به « افرایم » است، که تاریخ تحریرش به قرن پنج میلادی میرسد و نسخهٔ ثانی کتابی است که قبلا وجود داشته. نسخهٔ اصلی، که شامل کتابهای عهد عتیق و عهد جدید بوده، در قرن دوازده ضایع شده و از طومار چرمی آن برای نوشتن درسهای یکی از دانشمندان دین مسیح که در قرن چهارمیزسته استفاده شده است. این نسخه سالها در دست خانوادهٔ مدسی در فلورانس بوده و در قرن شانزده توسط کانرین مدسی، که زن هنری دوم پادشاه فرانسه شد، به پاریس آورده شد. چون معلوم شد آنچه قبلا بر روی آن نوشته شده بود از کتاب مقدس بوده، هیچ کس نتوانست آنرا بخواند، تا آنکه تیشندورف بسال ۱۸۴۲ مشغول مطالعهٔ آن شد و نتیجهٔ مطالعاتش را در سال ۱۸۴۳ منتشر ساخت. او دریافت که ۱۴۵ صفحه از مجموع ۲۰۹ صفحهٔ این نسخه حاوی مطالب کتاب عهد جدید بوده و در يك ستون، بی آنکه در بین کلمات فاصله باشد، نوشته شده بود. بدینسان، ملاحظه میشود که نسخه‌های قدیم کتاب مقدس در سال ۱۶۱۱، که ترجمهٔ معروف «کینگ جیمز» بزبان انگلیسی انتشار یافت، بر کسی معلوم نبوده است.

بهمین جهت است که دانشمندان بعدها تجدید نظر در ترجمهٔ کتاب مقدس را لازم شمردند. بهمهین سبب، آخرین ترجمهٔ کتاب مقدس بزبان انگلیسی از ترجمهٔ ۱۶۱۱ به نسخه‌های قدیمی نزدیکتر است.

علاوه بر نسخه‌های گفته شده، که از حیث اهمیت و قدمت در مرتبه اول قرار دادند، صدها نسخه و قطعه دیگر از کتاب مقدس بدست آمده است، چنانکه اکنون بیش از صد و هفتاد نسخه یا قطعه از کتاب مقدس بروی پاپیروس، متجاوز از دویست نسخه بخط معروف به «بك دوازدهم»، و بیش از دو هزار و چهار نسخه متأخر یونانی که شامل حروف کوچک نیز بوده، در دست است. مستنسخین این کتاب‌ها هنگام استنساخ آنها ناچار مرتکب اشتباهاتی نیز گشته‌اند. این اشتباهات امروز مشخص گردیده و شماره آنها بهزاران رسیده است. ولی بیشتر این اشتباهات بسیار ناچیز و قابل اغماض است. رو بهمرفته، اختلافاتی که بین مضامین نسخه‌های قدیمی موجود است بیش از يك هزارم مجموع مطالب کتاب مقدس نیست. يك نکته جالب توجه اینجا است که از نسخی که در قرن‌های اول و دوم بزرگانهای یونانی و لاتین نوشته شد يك نسخه بدست ما رسیده است، و از این جهت استناد ما به نسخه‌های قرون ۹ تا یازده میلادی است. پس ملاحظه میشود نسخه‌های قدیمی کتاب مقدس که امروز در دست ما است بیشتر و کامل‌تر از نسخ قدیمی هر کتاب دیگر است.

عصر پیدشرفت باستانشناسی

در طی سه سال گذشته هزاران سند و کتیبه که در زیر شنزارهای مصر مدفون بود بدست باستانشناسان افتاد. قسمتی از این اسناد مربوط به کتاب مقدس و بقیه مدارکی است که تاریخ گذشته این منطقه جهان را روشن میکنند. ارزش واقعی این کتیبه‌ها، که بر قطعات پاپیروس نوشته شده، تا چندی قبل بر کسی معلوم نبود. بسال ۱۷۷۸، يك دلال اروپایی ورق پاپیروسی از يك دهقان مصری خرید که بنا بگفته آن دهقان قبلا او پنجاه عدد از آنها را برای بوی خوش آنها سوزانده بود. در قرن نوزده کشاورزان مصری، با آگاهی به اینکه این کتیبه‌ها خریدارانی دارد، شروع کردند آنها را از اوراق مکتوب پاپیروس به دستشان میرسید بشهرها آورند و برای فروش عرضه دارند. در اندک زمانی، معلوم شد در این کشور گنجینه عظیمی از کتیبه‌های پاپیروس موجود است که تاریخ مصریان قدیم و معتقدات آنها را روشن میسازد. بسال ۱۸۷۷، توده عظیمی از کتیبه‌های پاپیروس یافت شد که در جایی نزدیک بشهر قدیمی «کروکودیلوپلیس» (۱) مدفون بود. این شهر در مجاورت واحه متروکی در بیابان، در هشتاد میلی جنوب قاهره، واقع شده و محل پرستش «کروکودیل» بوده است. در جنوب واحه مزبور شهری بنام «اکسیرهینکوس» (۲) قرار داشت که در قرون چهار و پنج میلادی یکی از مراکز مسیحیان و محل تمرکز کلیساها و صومعه‌های متعدد

1- Crocodilopolis

2- Oxyrhynchus

بوده است. پس از حفاریات منظمی که در این محل صورت گرفت بقایای شهرهای قدیم که دارای گنجینه‌هایی از کتیبه‌های پاپیروس بوده‌اند از زیر خاک بیرون آمد. در یکی از گورهای قدیمی سرفلیندرز پتری (۱) مقداری اوراق پاپیروس مستعمل یافت که با آنها جسد داخل تابوت جسد مومیائی شده‌ئی را پوشانده بودند. باستان‌شناس نامبرده سپس دریافت که این اوراق را میتوان از هم جدا کرد و مضامین آنها را خواند.

خشم کارگری سبب شد که یکی از غنی‌ترین کتیبه‌های پاپیروس بدست این محقق باستان‌شناس بیفتد. این کارگر میدانست که کارگران برای یافتن قطعات پاپیروس تلاش میکنند. ولی در ضمن حفر زمین بعضی اینکه پاپیروسی بدست آید بیل او پیوسته به کروکودیل‌های مومیائی شده برمیخورد. سرانجام او خشمگین شد و یکی از این کروکودیل‌ها را بر زمین کوبید و شکست. ناگهان متوجه شدند کروکودیل مزبور در میان لفافی از اوراق پاپیروس پیچیده است که آنها را میتوان بهم الصاق نموده، خواند. پس از آن کروکودیل‌های بسیار دیگری نیز بدست آمدند که یا اوراق پاپیروسی در دهان داشتند یا در لفاف پاپیروس پیچیده شده بودند. با کشف این پاپیروسها مقدار معتنابهی کتیبه پاپیروس بر کتیبه‌های سابق افزوده گشت.

در ویرانه‌های «اکسیرهینکوس» دو برگ پاپیروس بدست آمد که حاوی عباراتی است که به مسیح نسبت داده شده، ولی بیشتر این سخنان با آنچه در کتاب عهد جدید میخوانیم تفاوت دارد. تشابه و اختلاف مضامین این پاپیروسها با مطالب «عهد جدید» نکته شایان توجهی است. مضمون کتیبه‌های مزبور چنین است:

۱- «و آنگاه نیک خواهی دید، تا خسر را از چشم برادرت بیرون کنی.» این عین همان گفتاری است که متی (در انجیل متی باب ۷ آیه ۵)

از مسیح نقل میکنند.

۲- «عیسی گفت: بی آنکه نسبت بجهان روزه گیرید، ملکوت خدا را تحصیل نمیتوانید کرد، و بی آنکه روز سبت را نگاهدارید، پدر را نمیتوانید دید.» با توجه بسایر تعلیمات عیسی که در انجیل مرقس (۲: ۲۷ و ۲۸) آمده، قسمت دوم عبارات بالا موثق بنظر نمیرسد، گرچه ممکن است قسمت اول آن موثق باشد.

۳- «عیسی گفت: من در جهان ایستادم و جهانیان مرا در جسم دیدند، و همه مردم را مست یافتم، و کسی را در میان آنان مشتاق و تشنه ندیدم. روح من برای فرزندان انسان افسرده است، زیرا آنها در دل خویش ناپیدا هستند و فقیرانند و از فقر خود آگاه نیستند.» این چند عبارت انعکاسی از تعلیمات انجیل است و میتواند صحیح تلقی شود.

۴- «هر جا که دو نفر حضور دارند خدا در آنجا است، و هرگاه کسی در جایی تنها باشد، من میگویم که در آنجا نیز هستم. سنک را در بردار و مرا در آنجا خواهی یافت، و هیزم را بشکن و من در آنجا هستم.» این عبارت را میتوان با آیه ۱۸ باب ۲۰ انجیل متی قیاس کرد. مطمئناً، این حقیقتی است که مسیحیان در همه جا بدان باید گواهی دهند.

۵- «عیسی گفت: پیغمبر در وطنش پذیرفته نیست، همانگونه که پزشک نمیتواند کسی را که وی را میشناسد شفا دهد.» بخش اول این عبارت شبیه آیه ۲۴ باب ۴ انجیل لوقا است. و قسمت آخر آن ممکن است تعبیر نادرستی از آیه ۲۳ باب چهار همان انجیل باشد.

۶- عیسی گفت: شهری که بر فراز کوهی بلند ساخته شده و محکم بنا گردیده است، نه ویران میشود و نه پنهان.» این عبارت نیز آیه ۱۴ باب ۵ انجیل متی را بیاد میآورد.

۷- «تو با يك گوش میشنوی، ولی دیگری را فرو بسته ای.»

این عبارت در انجیل نیست، ولی نموداری از حال کسانی است که مایل اند مواعید خدا را بشنوند، ولی حاضر نیستند سخنی در باره وظایف خویش بشنوند.

کتیبه پاپیروس دیگری که بسال ۱۹۰۴ در همان محل یافت شده با دیباچه‌ئی آغاز میگردد، باین مضمون: « اینها سخنانی است که عیسی خداوند زنده به توما و (شاگردانش) گفت، و بآنها گفت هر کسی باین سخنان گوش فرا دارد هرگز مرگ را نچشد. » (کلمه‌ئی که در پرانتز آمده برای تکمیل جمله افزوده شده است).

بعد چند عبارت نسبتاً بلندی بمسیح نسبت داده شده که نخستین آنها این است:

« عیسی گفت: نگذارید آن که میجوید از جستن دست کشد، تا وقتی که مطلوب خود را بیابد. وقتی یافت، در شگفت خواهد شد، بسا شگفت به ملکوت خدا داخل خواهد گشت، و چون داخل شد، در آن خواهد آرمید... » این جملات نیز به برخی از گفته‌های مسیح بی شباهت نیست.

و عبارت دیگر این است:

« عیسی گفت: (پرسید کیان اند آنان) که ما را به ملکوت سوق دادند، اگر ملکوت در آسمان است. مرغان هوا و همه جانورانی که در زیر و روی زمین اند و ماهیان دریا (اینها هستند آنها که سوق دادند) ترا، و ملکوت آسمان در وجود تو است، و هر کسی خویشتن را بشناسد، آنرا دریابد. (از این روی) بکوش که خود را بشناسی، ولی در خواهی یافت که فرزند پدری (و) خواهی دانست که در (شهر خدا) ساکنی و تو (خود آن شهر هستی). صرف نظر از آن قسمت جمله که میگوید ملکوت آسمان در وجود تو است، بقیه آن در انجیل یافت نمیشود.

عبارت دیگر چنین است:

«عیسی گفت: انسان نباید هنگام تحقیق راجع به مقام و موقعیت خویش (در ملکوت آسمان) تردیدی بخود راه دهد. شما خواهید دانست بسیاری که اول اند آخر خواهند شد، و آخرین اولین خواهند گشت.»

یکی دیگر از عبارات این است:

«عیسی گفت هر چیزی که پیش روی تو است و از تو پنهان است آشکار خواهد گشت، زیرا چیز پنهانی نیست که آشکار نگردد و مدفونی نیست که بر نخیزد. قسمت اول این عبارت هم‌آهنگ آیه ۲۶ باب ده انجیل متی است، ولی قسمت دوم بحسب ناقص بودن عبارات نامفهوم است.

هیچگاه نخواهیم دانست آیا سخنانی که در این کتیبه‌ها به مسیح نسبت داده شده موثق است یا نه. قسمتی از آنها ممکن است از گفتارهای عیسی باشد. لوقا در انجیل خود مینویسد که قبل از وی بسیاری بنوشتن زندگی عیسی و شرح سخنان وی دست بردند. و یوحنا مینویسد، اگر همه سخنان و اعمال عیسی نوشته شود جهان گنجایش آنرا نخواهد داشت. ما نیز معتقدیم که همه آنچه عیسی گفت و بجا آورد نوشته نشده است. و آنچه کتاب عهد جدید در این باره میگوید تنها قسمتی از اعمال و گفته‌های اوست. لذا، جز آنکه بگوئیم این روایات ممکن است صحیح و موثق باشد، عقیده دیگری در باره آن نمیتوانیم داشته باشیم.

علاوه بر اینها، کتیبه‌های دیگری هم بدست آمده است که بروشن شدن اخلاق و روحیات مصریان باستان کمک میکند.

یکی از اینها نامه‌ای است که ظاهراً يك سال قبل از میلاد نوشته شده، و نویسنده که مرد کمدوادی بنظر میرسد زنی را که گویا همسر

او بوده بنام خواهر خود مخاطب میسازد. قسمتی از مضمون آن نامه چنین است :

« از هیلاریون به خواهر او الیس، گرمترین سلامها . ما هنوز در اسکندریه هستیم. از تو خواهش میکنم که از طفل خردسال توجه و مواظبت نمائی. فوراً، پس از آنکه مزد دریافت داشتیم، آنرا برای تو خواهم فرستاد. اگر کودکی که منتظر تولدش هستی پسر است، بگذارنده بماند، واگر دختر است، او را بدور افکن. به افراد سیاسی گفته‌ای که ترا فراموش نکنم. چگونه میتوانم فراموش کنم؟ لذا، از تو خواهش میکنم که نگران نباش. » نویسنده، ظاهراً، مرد صمیمی و خونگرمی است که در باره همسرش فکر میکند و میخواهد آسایش او را تأمین کند. با اینحال، مصرأ از او خواهش میکند که نوزادش را در صورتی که دختر است به دور اندازد. باید در نظر داشت که دور افکندن نوزادان دختر در آن روز عادت عمومی بود. با اینحال، در همان وقت کودک دیگری چشم بجهان گشود، و شاید هنگام تحریر این نامه در مصر بسر میبرد که مقدر بود زندگی و تعلیمات او این رسم ستمگرانه را از جهان براندازد.

نامه دیگری که مضمون آن لحن تأثر انگیز و اندوهزائی دارد بدست آمده که ترجمان احساسات پسر مصرفی است که سرگذشت او بحال پهلوان داستان معروف و جاویدان عیسی بیشباهت نیست. مضمون نامه چنین است: « آنتونیست لونگوس به مادرش نیلوس درود فراوان می‌رساند. پیوسته برای تندرستی تو دعا میخوانم و هر روز به سراپیس (یکی از خدایان مصر) تضرع میکنم. میخواهم بدانی که درمن دیگر امیدی نمانده است که تو بیایتخت بیایی. از این جهت، من تا کنون داخل شهر نگشته‌ام. ولی شرم و حیا نگذاشته است به کارانیس (دهکده‌ای در مصر که ظاهرأ موطن آنها بوده) بیایم، زیرا جامه‌های من مندرس شده. بتو مینویسم که

برهنه مانده‌ام. از تو تمنا میکنم، مادر، که با من آشتی کنی. ولی میدانم که سرخود چه آورده‌ام. از هر لحاظ متنبه گشته‌ام. میدانم که گناه ورزیده‌ام. از پستوموس که ترا ملاقات کرده... لایق قطع راجع بتو میپرسم. آیا میدانم که من ترجیح میدهم شل باشم از اینکه بدانم هنوز يك «اوبول» (واحد پول قدیم یونان) بتو مدیونم؟! خودت بیا... من شنیده‌ام که... از تو خواهش میکنم... من تقریباً... از تو تمنا دارم... چرا این نخواهم کرد.» اتفاقاً، برخی از عبارات این نامه-مانند از تو میخواهم بدانی، و از تو تمنی دارم- عین همان عباراتی است که پولس نیز در نامه‌های خود بکار برده.

نامه‌های مطول متعدد دیگری نیز بدست آمده است. چیزی که در این نامه‌ها بیشتر جلب توجه میکند شباهت ترکیب آنها با ترکیب نامه‌های پولس است. این نامه‌ها معمولاً با دیباچه‌ای خطاب بطرف آغاز میگردد، و پس از آن متضمن شکرگذاری و دعا و مطلب اصلی نامه است، و به درود و تودیع پایان میدهد. لذا، پیدا است که پولس در تحریر نامه‌های خویش از سیک و شیوه رایج زمان خود پیروی کرده است. ولی مضامین نامه‌های او چقدر با مطالب نامه‌های دیگران تفاوت داشت!

یکی از حقایق شایان توجهی که بر اثر کشف این نامه‌ها دستگیر باستانشناسان شده این است که همه آنها به همان زبانی نوشته شده‌اند که کتاب عهد جدید بدان نوشته شده. آشنایان بزبان یونانی میدانند که زبان یونانی که کتاب عهد جدید بدان نوشته شد با یونانی کلاسیک تفاوت دارد. این تفاوت سبب شده بود که از دیر زمانی محققین یونانی عهد جدید را وسیله ابراز الهامات بشمارند و آنرا «زبان روح-القدس» بنامند. ولی پروفیسور آدولف دیسمان (۱) دریافت که این

نامه‌ها عموماً بزبان یونانی کتاب عهد جدید نوشته شده‌اند. و بعد این موضوع نیز روشن گشت که در زمان نگارش این نامه‌ها این نوع زبان یونانی زبان رایج مردمان یونانی زبان ساکن مشرق مدیترانه بوده است. و شاگردان عیسی نیز بهمین جهت پیام خویش را بزبان معمول خوانندگان خود نوشته‌اند. قبل از کشف این حقیقت، مفهوم پانصد کلمه از پنج هزار کلمه‌ئی که در نگارش کتاب عهد جدید بکار رفته برای آشنایان بزبان یونانی نامعلوم بود و معنی آنها را میبایست از روی مفهوم کلی عبارت و جمله دریابند. ولی با کشف کتیبه‌های پاپیروس مزبور، این معما نیز بموازات مسائل دیگر حل گشت.

نسخه‌های کهن کتاب مقدس

یکی از کوتاه‌ترین و در عین حال مهم‌ترین نسخه‌های قدیمی کتاب مقدس که کشف شده نسخه موسوم به «ریلند» (۱) است. این نسخه از دو نظر شایان توجه است. یکی از این جهت که کهن‌ترین نسخه کتاب عهد جدید است که تاکنون بدست آمده و بنظر کارشناسان در حدود سال ۱۲۵ میلادی نوشته شده است. دلیل دیگری که بر اهمیت آن افزوده این است که گرچه این کتاب در مصر یافت شده، بخشی از انجیل یوحنا است. در سالهای اخیر در باره انجیل یوحنا بحث و گفتگوی فراوان شده. طبق قدیم‌ترین احادیث کلیسا، یوحنا این انجیل را در سالهای کهولت نوشته است. ولی برخی از محققین زمان نگارش این کتاب را دیرتر از آن دانسته‌اند و حتی گروهی معتقد بوده‌اند که زودتر از قرن سوم میلادی نوشته نشده است.

از این روی، کشف نسخه «ریلند» حدود تحریر انجیل یوحنا را روشن می‌کند و معلوم می‌دارد که این کتاب در سال ۱۲۵ میلادی و حتی از مدت‌ها قبل از آن در مصر بکار میرفته است. ولی مهم‌ترین نسخه‌های قدیمی که تاکنون از کتاب عهد جدید بدست

آمده نسخه‌های موسوم به «نسخه بتی» (۱) است. بسال ۱۹۳۱ این نسخه‌ها در بازار مصر بمعرض فروش نهاده شده و قسمت‌هایی از آن توسط آقای چسترتی، اهل لندن، و قسمت‌هایی نیز از طرف دانشگاه میشیگان خریداری شد. این نسخه‌ها عبارت از یازده کتاب‌اند که شامل قسمتی از ۹ کتاب عهد عتیق و یازده کتاب عهد جدید میباشند. قسمتی که رسالات پولس را در بردارد در حدود سال دویست میلادی نوشته شده. پس با توجه باینکه پولس رسالات خود را در سالهای ۵۰ تا ۶۰ نوشته و با در نظر گرفتن اینکه نسخه «واتیکانوس» سابق الذکر که بعد از نسخ مورد بحث قدیم‌ترین نسخه موجود رسالات نامبرده است از سال تقریباً سیصد میلادی باقی مانده، فاصله زمانی تعریب این رسالات و تاریخ نگارش قدیم‌ترین نسخه موجود آن بنصف میرسد. ترتیب‌گردآوری رسالات پولس از رساله اول به رومیان تا رساله اول به تسالونیکیان همان است که در عهد جدید کنونی رعایت شده و تنها در دو مورد ترتیب آن تفاوت کرده است: یکی اینکه رساله به عبرانیان در بین رساله به رومیان و رساله اول قرنتیان جا داده شده، و دیگر آنکه جای رساله به افسسیان با رساله به غلاطیان عوض شده است. با صنجش متن این رسالات با تازه‌ترین ترجمه‌های آنها معلوم میشود که تفاوت قابل ملاحظه‌ای در بین نیست، و یک بار دیگر روشن میشود که مستنسخین و مترجمین کتاب عهد جدید نهایت کوشش و دقت را جهت حفظ صحت و اصالت آنها بکار برده‌اند.

نسخه دیگری که نسبت به نسخه‌های مذکور دیرتر کشف شده نسخه سریانی چهار انجیل است که در صومعه «سان کاترین»، واقع در کوه سینا، بدست آمده. این نسخه در قرون پنج و هفت میلادی از انجیلی که در قرون دوم به زبان سریانی ترجمه شده استنساخ گردیده

است. بهمین جهت، یکی از قدیم‌ترین و اصیل‌ترین نسخه‌های چهار انجیل شمرده می‌شود. این نسخه حاوی ترجمهٔ چهار انجیل بوده است که بعداً شرح زندگانی زنان مؤمن و مقدس را بر روی آن نوشته‌اند. چون اوراق این نسخه وقتی بدست آمد بر اثر مرور زمان بهم پیوسته بود، با بخار آنها را از هم جدا ساختند و بعد بکماک مواد شیمیائی متن قدیم را ظاهر کردند. متن کامل چهار انجیل، باستثنای هشت صفحه که مفقود شده، در این نسخه مندرج است.

در میان نسخه‌های قدیم انجیل کتّاب دیگری است که «دیانسرون» نامیده می‌شود. نویسندهٔ آن شخصی بنام «تاتیان»، عضو کلیسای سربانی زبان در شمال بین‌النهرین بوده است. وی مضامین چهار انجیل را در هم آمیخته و از آن کتابی ساخته است که گرچه ترجمهٔ طابق النعل بالنعل با انجیل نیست، ولی همهٔ مطالب آنرا در بر دارد. از این کتاب در کلیسای اولیهٔ استقبال شایانی شد و سرانجام از ترس اینکه مبادا جایگزین کتاب عهد جدید شود استعمال آنرا در کلیسامنوع ساختند. گرچه در اسناد قدیم باین کتاب اشارات فراوان شده، ولی بسیاری از محققین عقیده داشته‌اند که کتاب نامبرده در تاریخ، که بآن نسبت داده شده نمیتوانسته است موجود باشد، زیرا تاتیان بسال صد و هفتادمیلادی در گذشته، حال آنکه بکمان آنها انجیل یوحنا در این هنگام هنوز نوشته نشده بود. نکتهٔ شایان توجه اینست که در سالهای اخیر نسخه‌های قدیمی که حاوی قسمت‌هایی از این کتاب است کشف شده. یکی از آنها صفحه‌ای از متن یونانی کتاب است که در شهر قدیم «دورا»، واقع در درهٔ فرات بدست آمده، و ظاهراً در فاصلهٔ سالهای ۲۵۴ و ۲۵۷ که مقارن انهدام شهر نامبرده است در آنجا مدفون شده. متن عربی این کتاب در کتابخانهٔ واتیکان موجود بوده که در قرن سیزده بزبان فارسی

ترجمه شده است. چون ترجمه فارسی آن نمونه‌ای از سبك نگارش زبان فارسی در قرن سیزده است و گروهی از علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی بخواندن آن ابراز تمایل کرده‌اند، اخیراً مقدمات چاپ مجدد آن بدست کمیته ادبیات شورای کلیسایی ایران فراهم شده است. کشف نسخ مزبور هرگونه شك و شبهه‌ای را در باره اصالت و قدمت کتاب دیبا - تسرون و مطالب منتسب به یوحنا که در فصل چهار کتاب آمده از میان برده است.

ولی در میان نسخه‌های قدیمی کتاب مقدس از همه مهم‌تر طومار - هائی است که چندی قبل در دامن تپه‌ای در باختر دریای میت در هشت میلی شهر اریحا بدست آمد. داستان کشف این طومارها چنین است: چند نفر چوپانی که از یی بزگمشده‌ای در صحرا میگشتند به غاری رسیدند. از روزن باریکی که در مدخل غار بود سنگی را بداخل پرتاب کردند و صدای شکستن سفالی بگوششان رسید. چوپانان، که صدای بیرخ - ورد سنک بغمزه‌های سفالین حس کنجکاوی آنانرا برانگیخته بود، مدخل غار را گشودند و در داخل آن به کتیبه‌هایی برخوردند که بر طومارهای چرمی نوشته شده است. این طومارها را چوپانان برای فروش بشهر - اورشلیم بردند و مطران مار آناناسیوس، رئیس صومعه مرقس مقدس، که از دیرهای کلیسای یعقوبی سریانی است، آنها را، چنانکه شایع است، ببهای صد و چهل لیره از چوپانان خرید. پنج رشته از این طومارها که بدست مطران نامبرده افتاده بزبانی نوشته بود که وی با آن آشنائی نداشت، و از همین روی ارزش واقعی آنها تا چندی بر خود او نیز پوشیده ماند. چندی بعد، سه رشته دیگر از آنها را آقای سوکینیک (۱)، که رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه اورشلیم بود، خریداری کرد. او از همان

ابتدا ارزش آنها را دریافت و در یادداشت‌های خود نوشت: «امروز قطعه طوماری بمن نشان داده شد. جرئت نمیکنم نظر خود را در باره آن بنویسم.» چندی بعد جنک اعراب و یهود در گرفت و سبب کشت کاه مطران آتاناسیوس و سوکینیک هر یک تحقیقات و مطالعات خود را در باره این طومارها بطور مجزا و بدون اطلاع از کار یکدیگر ادامه دهند. در ماه فوریه ۱۹۴۸، مارآتاناسیوس، چون از چند نفر شنیده بود که این طومارها فاقد ارزش است، با مدرسه باستانشناسی آمریکایی تماس گرفت. در اینجا آقای ترور (۱)، باستانشناس آمریکایی، طومارها را با کتیبه قدیمی دیگری مقایسه کرد و دریافت که این طومارها نسخه‌ای از کتاب اشعیاء و بسیار قدیمی هستند. وی با کسب اجازه از صاحب طومارها از آنها عکس گرفت و عکس‌ها را به دکتر آلبرایت (۲)، استاد مدرسه جان هاپکینز، که میتوان گفت سرآمد باستانشناسان کتاب مقدس است، فرستاد. دکتر آلبرایت در پاسخ خود بیابندگان این طومارها تعنیت گفت و آنها را مهم‌ترین کتیبه باستانی شمرده که در این عصر بدست آمده. بعقیده این دانشمند، طومارهای مزبور در حدود صد سال قبل از میلاد نوشته شده‌اند. چندی بعد خبر کشف این طومارها بمراسر جهان فرستاده شد، و آقای سوکینیک نیز در باره نسخه‌های دیگری که خود بدست آورده بود و کمی دیرتر از طومارهای کتاب اشعیاء نوشته شده‌اند اعلامیه‌ای انتشار داد.

طومار کتاب اشعیاء فاقد عنوان است و از هفده قطعه پوست که بهم دوخته شده‌اند ساخته شده. پهنای این قطعات از پانزده تا بیست و پنج اینچ است و طول آنها رو بهم به بیست و چهار پا میرسد. قدر مسلم

1- Trever

2- Albright

این است که طومارها قبل از آنکه برای حفاظت در خمره استوانی شکل نهاده شوند مدت‌ها مورد استعمال بوده اند، زیرا آثار سائیدگی در پشه آنها پیدا است و حتی گوشه‌ئی از آن پاره شده و سپس آنرا مرمت کرده‌اند. با مطالعه دقیق مضامین طومار کتاب اشیاء و با ملاحظه اسناد و قرائن مربوط بآن تاریخ نگارش آنرا در حدود صد سال قبل از میلاد تعیین کرده‌اند. در این صورت طومار مزبور قریب هزار سال قدیم‌تر از قدیمی‌ترین نسخه‌هایی است که تا کنون از نسخ عبری کتاب مقدس به دست آمده. البته از قرون سوم و چهارم میلادی نسخه‌هایی از این کتاب باقی مانده است، ولی اینها عموماً بزبان یونانی هستند نه عبری. گرچه از نظر طرز املاء و قواعد زبان در بین این طومارها و نسخه‌های تازه‌تر تفاوت‌هایی ملاحظه میشود، ولی از جهت مضمون با نسخه‌ئی که از قرن دهم بدست ما رسیده تفاوتی ندارد.

يك قسمت دیگر از این طومارها حاوی تفسیر کتاب حبقوق است. این نیز از قرن آخر قبل از میلاد مانده و احتمالاً در اواخر آن قرن نوشته شده است. این طومار بیپنای هفت اینچ و بطول شش پا است. تفسیری که بر آن نوشته شده متضمن اشاراتی است بحوادثى که ظاهراً در آن عصر روی میداده است، ولی چون این اشارات مبهم است محققین نتوانسته‌اند آنها را با حوادث زمان تطبیق دهند. طومار دیگری کشف شده که حاوی مقرراتی برای يك فرقه مذهبی است. با احتمال قریب به یقین میتوان گفت این فرقه همان دسته معروف به «اسین» است که یوسفوس در نوشته‌های خود بارها بآن اشاره کرده است و در دبری نزدیک آن حدود میز بسته‌اند. اخیراً محققین توانستند با تحمل زحمات

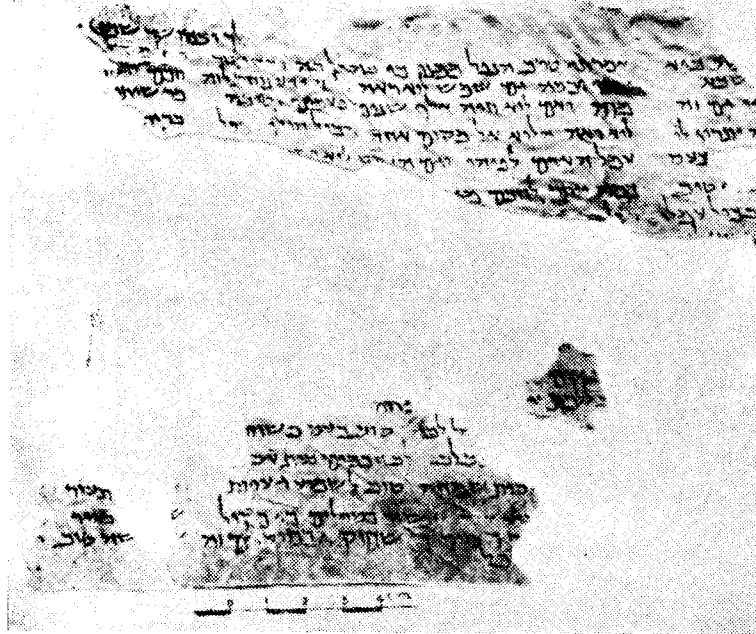
فراوان این طومار را کشف کرده، بخوانند، و معلوم شد شامل چهار فصل از کتاب پیدایش با تفسیر همان فصل‌ها است. این طومار به زبان آرامی است.

خبر کشف این طومارها در محافل علمی و دینی جهان با هلاقه و هیجان فراوان تلقی شد. نسخه‌ئی که بدست سوکینیک افتاده بود مربوط به کتاب اشعیا است، ولی زمان تحریر آن بالنسبه دیرتر است و معملاً دوست سال تازه‌تر از طوماری است که از طرف مطران آتاناسیوس خریداری شده. یکی دیگر از نسخه‌های سوکینیک از جنک در بین فرزندان ظلمت و روشنائی سخن میگوید. یکی دیگر متضمن «سرودهای حمد و ثنا» نظیر کتاب مزامیر است، ولی از نظر معنی بیای آن نمیرسد. چون گروهی از دانشمندان در باره قدمتی که باین طومارها نسبت داده میشد تردید داشتند جهت تعیین تاریخ قطعی آنها آزمایشهای متعددی بعمل آمد. دست‌هایی از باستانشناسان از غاری که این طومارها در آن کشف شده و همچنین از غارهای مجاور آن بازدید کردند و در نتیجه این بررسی‌ها هزاران قطعه از نسخ بخش‌های دیگر کتاب مقدس و آثاری از کتاب‌های دیگری که تا آن تاریخ کسی از آنها اطلاع نداشت بدست آمد. مسکوکات و قطعات ظروف سفالین که در غارها دیده شد همگی حکایت میکرد که این غارها در قرن اول میلادی مسکون بوده‌اند. علاوه بر این، لفاظی که این طومارها در آن پیچیده شده بود بطریق موسوم به کاربن ۱۴ مورد آزمایش قرار گرفت و تاریخی که بدست آمد سال ۶۷ میلادی با احتمال دوست سال اختلاف بود.

ولی از همه این تحقیقات اطمینان بخش‌تر حفاریاتی است که در ویرانه‌های «ویرانه قران»، که در حوالی غار مزبور قرار دارد، بعمل آمده، و معلوم شد این ویرانه بقایای دیری است که در سه دوره مختلف مسکون و مورد استفاده بوده است. دوره اول، بگواهی مسکوکاتی که در محل حفاری باقی مانده، مصادف با زمان پادشاهی «ژان میرگانوس»، یا «اسکندر جانیوس»، یا سال ۱۳۰ قبل از میلاد بوده است. این دوره از مسکونیت غار تا سال ۳۱ ق. م.، که در آن ظاهراً زمین لرزه شدیدی قسمتی از بنار اویران ساخته، ادامه یافته است. چنین مینماید که در سالهای ۳۰ تا ۲۴ ق. م.، که مصادف با فرمانروایی هیرودیس بزرگ بوده، این دیر متروک شده و باز از سال ۴ ق. م. در زمان پادشاهی فرزند او آرشلوس مسکون گشته است، و این دوره تا سال ۶۸ میلادی بطول انجامیده. ظاهراً، در سالهای ۶۸-۷۰ میلادی، در بحبوه جنگ‌های روم و یهود، دیر مجدداً ویران گشته است. گویا در همین زمان بود که دیر نشینان، برای اینکه طومارهایشان از گزند حوادث مصون ماند، آنها را در غارهای مجاور پنهان کردند. از آن پس، بگواهی مسکوکات دیگری که از زیر ویرانه‌ها بدست آمده، سربازان روم تا پایان قرن اول در آن اقامت گزیده‌اند. ادوات تحریر که در اینجا بدست آمده و اطاقهای مخصوص کاتبان که در آن ساخته شده شکلی باقی نمیگذارد که طومارهای مورد بحث بدست ساکنان همین دیر نوشته شده‌اند و زمان تحریر آنها بیشک مصادف با دوره‌هایی است که دیر مسکون بوده.

از آن زمان تا کنون غارهای مجاور بدقت مورد بررسی و کاوش قرار گرفته و در ۳۹ غار آثاری از سکونت انسان و همچنین ظروف سفالین یافت شده است. برخی از این غارها دارای هزاران قطعه از نسخ خطی بوده‌اند. و در یکی دو قطعه طومار مس بدست آمده که چون زنگ آنرا

پوشانیده بود آنرا بقطعات کوچک بریده، مضامینش را خواندند. مجموع قطعات نسخه‌های خطی که در این غارها بدست آمده از پانصد متجاوز است، و اینها شامل قسمت‌هایی از کلیه کتاب‌های عهد عتیق‌اند. خواندن مضامین همه این کتیبه‌ها مستلزم اقل پنجاه سال وقت است. با کشف این کتیبه‌ها و نسخه‌های بینظیر و منحصر بفرد، پرتوی بر دین و زبان و مراسم آن روزگار تابیده است، و سالها طول خواهد کشید تا ارزش واقعی آنها آشکار شود.



نسخة کومران

عکس زیر: دیوار اورشلیم



فصول اول انجیل لوقا

در برتو کشفیات تازه باستانشناسی حوادثی را که در کتابهای لوقا - اعمال رسولان منعکس گردیده است دنبال میکنیم و در ضمن آن به برخی از اماکنی که در انجیل‌های دیگر نام برده شده رجوع می - نمائیم. چون انجیل لوقا را می‌گشائیم، خود را در روزگار هیرودیس، پادشاه یهودیه، می‌یابیم. برای آشنائی با او و سوابقش لازم است به سال ۶۳ ق. م. برگردیم. در این سال، دو برادر هیرکانوس و آریستوبولس برای تصاحب تخت و تاج یهودیه با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. هردوی اینها از بمپی، سردار رومی، استعانت کردند. بمپی بعنوان وساطت وارد یهودیه شد و حکومت خود را در آن مستقر ساخت. از آن پس یهودیه روی آزادی ندید. پس از آنکه ژولیوس قیصر بمپی را مغلوب ساخت، «آنتیپاتر» (۱) را به ولایت یهودیه گمارد. فرزند او هیرودیس، که در آغاز بعنوان یکی از گماشتگان پدرش انجام وظیفه میکرد، پس از اندک زمانی فرمانروای مطلق العنان یهودیه گشت. پس از کشته شدن قیصر، برای تصاحب تخت و تاج در بین هیرودیس، و آنتیگونوس فرزند آریستوبولوس، جنگ در گرفت. شخص اخیر به بارت‌ها متوسل

شد و آنها آمده، اورشلیم را تسخیر کردند. این پیشآمد رومیان را بیدار ساخت. و آنها پارت‌ها را از یهودیه بیرون رانده، هیرودیس را به تخت پادشاهی نشاندند. (در سال ۴۰ ق. م).

دوران سلطنت هیرودیس سی و شش سال، یا تا سال ۴ قبل از میلاد، بطول انجامید. نخستین سالهای فرمانروایی او توأم با مشکلات فراوان بود. او برای تحکیم پایه‌های فرمانروایی خویش سه سال با مخالفان دست و پنجه نرم کرد. در آغاز امر «آنتونی» (۱)، که در شرق حکومت میکرد، اریحا و شهرهای ساحلی را به «کلوپاترا» (۲) بخشید. ولی او کتاوبوس (۳) پس از غلبه بر او این شهرها را باضافه نواحی دیگری به هیرودیس باز گرداند. هیرودیس حقاً یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخی است. او شهر سامره را که ویران شده بود از نو بنیاد نهاد و آنرا بنام امپراتور روم، «آگستوس» (۴)، «سباست» نامید (این کلمه یونانی آگستوس است). در این شهر پلکان مرتفعی بنا شده بود که به فضایی با ستونهای متعدد منتهی میگشت. باستان‌شناسان در حین حفاری در پائین این پلکان به مذهبی برخوردند که در کنار آن پیکر آگستوس بر زمین افتاده بود. علاوه بر این، در بسیاری از شهرهای خاوه نزدیک به آثار خیابانها و پرستشگاههایی برهمن‌خوریم که توسط هیرودیس بنا شده‌اند. در شهرهایی که از این پس نام برده میشوند به آثار زمان هیرودیس اشاره خواهد شد.

1- Antony

2- Cleopatra

3- Octavius

4- Augustus

از همه بناهایی که در زمان این پادشاه ساخته شده بزرگتر بنای معبد اورشلیم است. از آنجا که هیرودیس ادومی بود و در امور دینی به بی بنه و باری شهرت داشت، جمعی با بنای معبد بدست او بنای مخالفت گذاردند. ولی او با دقت و پشتکار بکار ساختمان ادامه داد، تا از اختیارات کاهنان یهود که در حفظ آن وسواس داشتند کمترین انحرافی رخ ندهد. خود او از دخول به محوطه معبد اجتناب میکرد و برای اینکه دست ناپاکی ساختمان را آلوده نکند هزار نفر از کاهنان را وادار ساخت بنایی و درودگری بیاموزند، تا فقط آنها اجازه دخول به محوطه معبد را داشته باشند. همچنین، برای اینکه به سنت جاری یهود بی اعتنائی نشود، او این بنا را بر شالوده قدیم معبد نهاد، با این تفاوت که دیوارهای آن را بلندتر و با شکوه تر ساخت. ساختمان بنای اصلی در هیجده ماه بنایان رسید. دیوارهای جلو و سقف، که ۱۷۲ پا ارتفاع داشتند، از ورقه های طلا پوشیده بودند. این بنا را به «دکوه» بر برف پوشیده از طلا» تشبیه کرده اند. بنای معبد اورشلیم اگر باقی میماند حتی امروز یکی از عجایب معماری روزگار باستان بشمار میرفت. ولی در سال هفتاد میلادی، مقارن تسخیر اورشلیم بدست تیمتوس، آنرا آتش زدند.

هیرودیس فرمانروای توانا و هوشمند و در عین حال سنگدل بود. او، علی رغم دشمنی و کارشکنی مخالفان، مقام خود را حفظ کرد و بمقتضای مصالح سیاسی هر گاه با یکی طرح دوستی و الفت ریخت. او ده زن گرفت که در میان آنها به «ماریان» (۱)، که یکی از افراد خاندان «مکابی» بود، بیش از همه محبت و دلبستگی داشت. هنگامی که ناکزیر گشت برای دریافت حکم سلطنت به جزیره رودس برود و بازگشتش

قطعی نبود، فرمان سری صادر کرد که در صورت عدم مراجعت او زنش را بکشند، زیرا نمیخواست مرد دیگری او را تصاحب کند. ولی زن از آن آگاه گشت، و چون شوهرش با پیروزی و کامیابی بر میگشت، آنرا با خونسردی تلقی نمود. ولی هیرودیس چون بعداً بر او بدگمان شد، وی را ممدوم ساخت و پس از چندی از این عمل سخت پشیمان گشت. بدگمانی و واهمه او بعدها بجاهایی کشید که مادر و برادر و مادرزن و دو فرزندش را نیز بدیار نیستی فرستاد. هیرودیس قبل از مرگ فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه هنگام مرگ او گروهی از یهودیان سرشناس را گرد آورده، بقتل رسانند، تا یهودیه در مرگ اوماتم واقعی بگیرد. بقایای قبر او هنوز بر کوه «فرانک»، که در آن برجهای مدور و آبارتمانهای مجلل ساخته است، دیده میشود.

دوران فرمانروائی هیرودیس مصادف با پایان اعصار قبل از میلاد و آغاز عصر مسیحیت است. هر گاه او سری از گور بر آورده، بشنود واقعه‌ای که در زمان او روی داده مبدء تحول تاریخ بشریت گردیده است، در باره آن چگونه فکر خواهد کرد؟ قدر مسلم اینست که او هرگز باور نخواهد کرد این تحول شگرف با تولد کودکی از يك دختر روستایی در خانه درودگری گمنام آغاز گشته است؛ هیرودیس در آخرین وصیتش، یهودیه، ادم، و سامره را به فرزندش «آرکلاموس» (۱)، جلیل و پیریه را به «آنتیپاتر»، و ماوراء اردن را به فیلیپ بخشید. آگستوس این وصیت را تأیید کرد، با این تفاوت که «آنتیپاتر» و فیلیپ بجای پادشاه تیتراخ نامیده شوند. با اینحال، هر سه نفر نامبرده پادشاه نامیده شدند. و هیرودیس پادشاه، که بعدها فرمان قتل بجای تعمید دهنده را صادر کرد آنتیپاتر، فرزند هیرودیس

مورد بحث بود. توضیح آنکه، هر سه فرزند هیرودیس خویشان را، بنام سر سلسله خودشان، هیرودیس لقب داده بودند.

ناصره :

در آغاز انجیل لوقا میخوانیم که خبر تولد عیسی در قریه ناصره از طرف فرشته اعلام میشود، و سپس داستان بازگشت یوسف و مریم را باین قریه ملاحظه میکنیم. نام ناصره با دوران کودکی عیسی همراه است. ناصره در ولایت جلیل بر روی تپه‌ای در دره‌ای به شکل کاسه بنا شده و در کنار آن چشمه‌ای قرار دارد که امروز چاه مریم خوانده میشود. این دره از روی کوهی که در پشت شهر واقع است دورنمای بس زیبا و دلگشای دارد. در مغرب قریه کوه «کارمل» در کنار آبهای نیلگون مدیترانه سر بآسمان کشیده، در شمال شرق کوه «هرمون» که بیشتر ایام سال را پوشیده از برف است واقع شده، و در مشرق کوه تاریخی «تابور» قرار دارد که بر روی آن «باراک» لشکریان خود را برای مصاف دادن با سیسرا بیاراست. در زمان مسیح ناصره در کنار راه اصلی شمال و جنوبی که به شهر مهم «سیفوریس» منتهی میشد واقع شده بود و در شش میلی جنوب آن شاهراه شرقی و غربی امتداد داشت. دامن کوه‌های آن شیب‌دار ولی حاصلخیز است و در بهار از گل‌های خودروی وحشی پوشیده میشود. چندی قبل که از این شهر میگذشتیم، در ظرف ده دقیقه که در آنجا توقف کردیم بیش از سی نوع گل خود-رو در دامن این کوه‌ها شمردیم. در ایام طفولیت عیسی شهر «سیفوریس»، که بماصله پنج میل از ناصره واقع شده بود، بزرگ‌ترین شهر جلیل بشمار میرفت و هیرودیس بناهای عظیم با شکوه در آن ساخته بود. در زمان کودکی عیسی «یهودا»ی جلیلی علیه روم قیام کرد و شهر «سیفوریس» را تسخیر نمود. وی با ارتشی مرکب از ده هزار یهودی به

«تیریراس» حمله برد و آنجا را اشغال کرد. ولی در اثر حمله سردار رومی، «واروس» (۱)، مهاجمین منهزم شدند و شهر سر تا پا طعمه حریق گشت. دو هزار تن از یهودیان را در کنار ابنیه می که هنوز از آنها دود بر میخاست بصلیب کشیدند و بقیه را باسارت بروم بردند. این فاجعه میبایست خاطره هراس انگیزی توأم با ترس از سنگدلی و توانائی رومیان در خاطر اهالی جلیل باقی گذارده باشد. پس برای عیسی که در این هنگام دوران کودکی را در ناصره میگذرانید، معلویت واقعیتی بود که خود شاهد وقوع آن بوده است. هیئت باستانشناسی دانشگاه میشیگان در زیر ویرانه‌های شهر «سیفوریس» به بقایای قلعه و تماشاخانه می دست یافته است که گویا هر دو در زمانی که شهر مجدداً بدست «آنتیپاس» ساخته شد بنا گردیده‌اند.

چند پرسش در باره آیات ۱-۳ فصل دوم انجیل لوقا:

آنان که آیات ۱-۳ فصل دوم انجیل لوقا را با نظر تحقیق می خوانند ممکن است از وقوف باین امر که روایات این آیات در میان دانشمندان اختلاف نظر پدید آورده دچار حیرت شوند. در آیه اول گفته شده اکستس (اغستس) قیصر فرمان داد هر شخصی در زادگاه خود برای سرشماری آماده شود. این روایت را بسیاری دور از حقیقت پنداشته‌اند، زیرا با اینکه تاریخ نویسان نامی آن عصر وقایع زمان را بتفصیل در نوشته‌های خود نقل کرده‌اند در هیچ يك از اسناد و مدارک موجود اشاره می باین سرشماری نرفته است. عبارت دیگر که میگوید هر فردی ناچار بوده است برای شرکت در سرشماری به زادگاه خود برود، بیش از روایت قبلی موجد اختلاف نظر گشته است. جمعی از مفسرین گفته‌اند هر کسی ملزم بوده است در همان جایی که مسکن داشته در

سرشماری شرکت کند و لوقا برای اینکه بیت لحم را زادگاه عیسی قلمداد کند تمام جهان را در جوش و خروش توصیف کرده است. و مضمون آیه دوم مبنی بر اینکه کورینیوس در آن هنگام والی سوریه بوده با روایت یوسفوس که میگوید نامبرده در سال ششم میلادی حکم انتصاب خود را به فرمانروائی سوریه دریافت داشت سازگار نمی باشد. لذا، پاسخی که باستانشناسی باین پرسشها میدهد بسیار جالب و قابل ملاحظه است.

بدو، باید در نظر داشت بطوری که محقق شده سرشماریهای مرتب متناوب از ملزومات حکومت رومیان بوده و هر چهارده سال يك بار تکرار میشده است. از جمله اسنادی که باین موضوع گواهی میدهد پاپیروس بزرگ مصری است که از سرشماری ۱۷۴-۵ میلادی گفتگو میکند و در ضمن به دو سرشماری قبلی که یکی در ۱۶۰-۶۱ و دیگری در ۱۴۶-۷ واقع شده اشاره میکند. چنانکه ملاحظه میشود، فاصله این سرشماریها درست چهارده سال بوده است. پاپیروس قدیمیتری که در زمان سلطنت «تیبیریوس» نوشته شده به شرکت زن و بستگان مردی در يك سرشماری اشاره میکند، و ظاهراً منظور از این سرشماری سرشماری سال ۲۰-۲۱ میلادی است. در پاپیروس دیگری به سرشماری ۶۲-۳ میلادی اشاره میشود. پاپیروس دیگری از کسانی که در چهل و یکمین سال سلطنت اگستس از پرداخت مالیات معاف شدند نام میبرد، و معلوم است که اگستس بسال ۲۷ ق. م. سلطنت رسیده است. و از آنجا که این پادشاه مدعی است از آغاز سلطنتش در صدد بر آمده امور امپراتوری را اصلاح و مرتب کند، ممکن است سرشماری اول دوران حکومت او در سالهای ۲۳-۲۲ ق. م.، یا چنانکه لوقا روایت میکند، در سالهای ۹-۸

ق. م. بعمل آمده باشد. بدینسان، ملاحظه میشود یکی از ایراداتی که به روایت لوقا میشود منتفی است، چه که بیشک سرشماری‌هایی بطور مرتب و متناوب در امپراتوری روم اجرا میشده است.

و اما باین پرسش که آیا شرکت در این سرشماری‌ها مستلزم حضور اشخاص در زادگاهشان بوده است، بایروسی که در مصر بدست آمده و متضمن دستورهایی درباره سرشماری آینده است باصحنی قانع کننده میدهد. مضمون این بایروس چنین است: «نظربه سرشماری که در پیش است، لازم است کلیه کسانی که بجهتی دور از موطن خویش بسر میبرند بیدرنک آماده بازگشت به موطنشان شوند تا با خانواده خود در این احصاء و سرشماری شرکت کنند، و اراضی مزروعی و متعلقات و مابملک آنانرا نگاه دارند.» باین ترتیب ملاحظه میشود روایت لوقا در این مورد هم مقرون بحقیقت است و شك و شبهه‌ئی در آن باره جایز نیست.

ولی تاریخ صحیح و دقیق انتصاب کورینیوس به حکمرانی هنوز معلوم نیست. با اینحال، در انطاکیه، واقع در غلاطیه جنوبی، بسال ۱۹۱۲ کتیبه‌ئی بدست آمد که شامل نام اشخاصی است، و بکسمک این نام‌ها تاریخ تحریر کتیبه‌را در حدود سالهای ۱۰ تا ۸ ق. م. تخمین میزنند. این کتیبه از کورینیوس نیز بعنوان سرور نام میبرد و از انتصاب او به مقام افتخاری فرمانداری در ازای غلبه‌اش برطایفه «هامو-نود» سخن میراند. لذا، معلوم است که وی در این زمان در آن ناحیه سمت فرماندهی داشته است. از این روی، یا کورینیوس دو بار باینجا آمده، یا یوسفوس که تاریخ ورود او را سال ۶ میلادی ذکر میکنند در قول خود مرتکب خطا گشته است. در هر حال، او از سالها قبل در آن حدود مسکن داشته و مقارن سرشماری زمان تولد عیسی فرماندار

آن ناحیه بوده است. در ضمن، لوقا می‌نویسد این سرشماری نخستین سرشماری دوران حکومت وی بوده است، و تلویحاً اشاره می‌کند که سرشماری دیگری نیز در دوران فرمانداری او صورت گرفته است. پس هر گونه شکى را که ممکن است در باره روایات این قسمت انجیل لوقا پیش آید تحقیقات باستان‌شناسی با ادله محکم و قانع کننده مرتفع می‌سازد.

بیت لحم :

در باره موقعیت بیت لحم، که در شش میلی جنوب شهر اورشلیم واقع است، تردیدی نیست. یکی از اماکن مورد توجه مسیحیان کلیسایی است که در این قریه در محلی که گمان می‌رود در آن مسیح چشم بجهان گشوده بر پا شده است. باید دید این محل مفروض محل حقیقی تولد عیسی است یا نه. گفته می‌شود که کلیسای اولیه در اینجا از طرف ملکه هلنا، مادر قسطنطین، که در هشتاد سالگی از ارض اقدس دیدن کرد، برغاری که محل تولد مسیح شناخته میشد ساخته شده است.

بعدها، بنای این کلیسا توسعه یافت و با شکوه تر شد، ولی محل و موقعیت آن تغییر نیافت. گفته می‌شود این قدیم ترین کلیسای دنیا است که لاینقطع و مداوم مورد استفاده بوده است. حدیثی که اینجارا محل تولد عیسی معرفی میکند بسیار قدیمی است. جوستین شهید در ۱۵۵-۶۰ نوشت: «بهنگام تولد طفل در بیت لحم، چون یوسف نتوانست مسکنی در دهکده فراهم کند، در غاری نزدیک ده مسکن پگزید.» اورینگن نیز در سالهای ۲۴۶-۸ نوشت: «در بیت لحم به غاری اشاره می‌کنند که او در آن چشم بجهان گشوده و در آن آخوری است که وی را در قندار پیچانیده، در آن خوابانیدند.» راجع به این غار حتمی دشمنان دین زیاد صحبت میکنند و گفته می‌شود در این غار همان عیسائی که مورد پرستش و احترام مسیحیان است بجهان آمد.» ژروم میگوید که

از زمان هادریان (۱) (۱۱۷-۱۳۸) پیشه آذونی بر بیت لحم سایه افکنده بود و در داخل غار آنجا که عیسی کودک نخستین گریه خود را سرداد برای معشوق ونوس سوگواری میکردند. از آنجا که «هادریان» پرستشگاه‌های مسیحیان را مورد بی حرمتی قرار میداد، از این عبادت بر میآید که از آغاز سلطنت او این محل جایی شناخته میشد که در آن این واقعه شکفت انگیز، یعنی تولد عیسی، صورت گرفته است.

کلیسای اولیه، که بفرمان قسطنطین در اینجا ساخته شده بود، در زمان ژوستینین، امپراتور روم، ویران شد و بجای آن در سالهای ۵۲۷-۵۶۵ کلیسای بزرگ‌تری ساخته شد. وی فرمان داد این بنا را چنان بسازند که حتی معبد اورشلیم در شکوه و عظمت نتواند با آن برابری کند. همچنین، گفته‌اند وی هنگام بازدید از این کلیسا چنان بر آشفت و ناراحت شد که دستور داد سازنده آنرا بجرم اختلاس مجازات کنند. بهر حال، این بنا هنوز باقی و پا برجا است. روایت کرده‌اند ایرانیان هنگام اشغال فلسطین بسال ۶۱۴ بخاطر تصاویر موزائیک جلوی بنا که مغان را در جامه ایرانی نشان میدهد از ویران ساختن آن خودداری کردند. اعراب مسلمان نیز، با اینکه خلیفه حکیم از خلفای فاطمی بسال ۱۰۰۹ بسیاری از کلیساهای مسیحیان را در فلسطین ویران ساخت، از تخریب آن صرف‌نظر کردند. در میلاد ۱۱۰۱، یکی از مجاهدین جنگ‌های صلیبی بنام بالدوین (۲) در این کلیسا تاجگذاری کرد و از آن پس خود را پادشاه اورشلیم خواند. در قرن دوازده میلادی مجاهدین دیگر جنگ‌های صلیبی آنرا با تصاویر

1- Hadrian

2- Baldwin

موزائیک عالی و دلربا آراستند. بسال ۱۹۳۴، هاروی (۱)، باستان شناس، قسمت کوچکی از داخل این کلیسارا حفر کرد و در زیر کف کنونی آن ببقایای کلیسای قسطنطین برخورد. قسمتی از پله‌هایی که وی از زیر خاک بیرون آورد پوشیده از موزائیک است، و این قدیم‌ترین موزائیکی است که در فلسطین بدست آمده. در کلیسای قدیمی

«سانتا پودنزیانا» (۲) در روم موزائیکی است که از قرن چهارم میلادی مانده و بعقیده باستان‌شناسان تصویر کلیسایی را که بر محل تولد عیسی ساخته شده نمایش میدهد. در صورتی که این عقیده مقرون بحقیقت باشد، بقصویر اصلی کلیسایی که بفرمان قسطنطین در بیت لحم ساخته شده دست مییابیم.

اورشلیم:

در فصل دوم انجیل لوقا میخوانیم که عیسی در دوازده سالگی به اورشلیم سفر کرد. در اینجا وضع آن روز این شهر را که تماشای آن بیشک در ذهن کودک دوازده ساله خاطره جاویدان گذاشته است از نظر میگردانیم. شهر قدیم اورشلیم در خلال تاریخ بمق چهل تا هفتاد پا در زیر انبوهی خاک مدفون شده و امروز جز قسمت کوچکی از شهر قدیمی مانده است. در زمان عیسی دره «تیروپی» (۳)، که امروز جز شکاف کم عمقی نیست، شهر را بدو بخش تقسیم میسکرده است. عیسی، که از شمال وارد شهر میشد، میبایست از میان دو دیوار هم مرکزی که شهر را در آن سو محصور کرده بود گذشته باشد. هرودیس آگریپا (۴) دیوار دیگری بر این دو دیوار افزود، ولی

1- Harvey

2- Santa Pudenziana

3- Tyropian

4- Herod Agrippa

ساختمان این دیوار تا سال ۷۰ میلادی پایان نیافت. محتمل است که کلیسای «مقره مقدس» در خارج دیوار دوم و در داخل دیوار سوم یا دیوار آخر واقع بوده. ولی ویرانی بعدی است که در باره این موضوع هم در میان محققین اختلاف عقیده بروز کرده و جمعی گمان میکنند این کلیسا در خارج دیوار سوم بوده است. در صورتی که این کلیسا در داخل دیوار سوم بوده باشد، مصلوبیت مسیح باید در جای دیگری وقوع یافته باشد و کلیسا بر تپه جلجتا بنا نشده است. هرودیس بزرگ دیوار را بنا یا مرمت کرد و آنرا با سه قلعه به ارتفاع ۷۳، ۱۱۷ و ۱۳۱ پا مستحکم ساخت. یوسفوس مینویسد این قلاع از نظر استحکام و عظمت در سراسر جهان نظیر نداشته است. هرودیس، همچنین، بابنای تماشاخانه، میدان اسب دوانی و يك امفی-تئاتر پایتخت خود را زیباتر و با شکوه تر ساخت. لذا، شهری که عیسی در دوازده سالگی دید شهر با شکوهی بود که پیوسته بر زیبایی و عظمت آن افزوده میشد.

معبد بهوه، مسلماً، با شکوه ترین و با عظمت ترین بنای اورشلیم بود. با حدس قریب به یقین میتوان گفت که این معبد در همان جایی واقع بوده است که امروز «حریم شریف» با گنبد سنگی زیبایش که با شتاب مسجد عمر خوانده میشود واقع است. هرودیس کبیر تپه معبد را از سه سو با دیوارهای سنگی عظیم که سنگ های آنرا با دقت و مهارت روی هم نهاده بودند محصور ساخته بود. دیواری که امروز میهن پرستان یهود در پشت آن اشک میریزند بسبب معماری زمان هرودیس بنا گردیده است. معبد اورشلیم دارای حیاط اندرون و بیرون بوده است. دیوار حیاط اندرون دارای ایوانها و راهروهای سرپوشیده

و دوردیف ستونهای مرمر بوده که سقفی از چوب سرو آزاد منبت کاری شده روی آنها را میپوشانید. یوسفوس بنای اینهارا به سلیمان پادشاه نسبت میدهد، و محتمل است این همان ایوان سلیمان باشد که در انجیل یوحنا (۱۰: ۲۳) بدان اشاره شده و در کتاب اعمال رسولان (۱۱: ۳) نیز گفته شده است که شاگردان عیسی پس از شفا دادن مرد مفلوج در زیر آن گرد آمدند. در ضلع جنوبی ایوان شاهی قرار داشت و ایوان از ۱۶۲ ستون ضخیم که سه نفر بسختی میتوانستند یکی از آنها را در آغوش گیرند ساخته شده بود. حیاط درونی با دیوار سنگی حجاری شده به ارتفاع چهار پا و نیم که با مهارت ساخته شده بود جدا میشد. در مواقع معین بر این دیوار علایمی نصب میشد که بیگانگان را از دخول به حیاط درونی منع میکرد. باستانشناسان دو تا از این علائم را بدست آورده‌اند. بر روی اینها نوشته است: «هیچ بیگانه‌ای از این دیوار به محوطه مجراب پا نگذارد. جزای کسانی که دستگیر شوند مرگ خواهد بود.» ظاهراً همین محوطه بیرونی بود که عیسی آنرا از وجود صرافان و سوداگران پاک کرد، تا آنچرا شایسته آن سازد که پرستشگاه همه امت‌ها خوانده شود. (مرقس ۱۱: ۱۷).

رود اردن :

از هنگام تعمید گرفتن عیسی تا يك هفته قبل از مرگش، در خلال حوادث زندگی او مکرر بنام رود اردن برمیخوریم. عیسی بارها از روی این رود، که بستر آن از همه رودهای جهان باین تراست، عبور کرده. اردن آب خود را از چهار نهر اصلی دیگر، که سه تا از آنها از کوه هرمون و دیگری از مغرب جربان دارد، میگیرد. این نهرها از دریاچه کم عمقی بنام «آب‌های مرون» میگذرند و از آنجا با سرعت بدریاچه جلیل سرازیر میشوند. در بین این رود دریاچه بستر رود همسطح دریاچه است،

ولی دو جایی که بدریاچهٔ جلیل میریزد مجرای آن ۶۹۶ یسا باین تر از سطح دریا است. پس از دریاچهٔ جلیل تا دریای میت اودن مسیر پربیج و خمی را طی میکند و در بین این دو دریاچه، که فاصلهٔ آنها بخط مستقیم شصت و پنج میل است، طول مسیر آن به دویست میل میرسد. از آنجا که اختلاف سطح این دو دریاچه پانصد و نود پا است، مسیر رود در این قسمت در هر میل قریب ۹ پاشیب دارد. نتیجتاً، سرعت جریان رود سبب شده است مسیر آن که از زمین خاکی میگذرد پیوسته تغییر پذیرد. در مسیر رود گردابها و آبشارهای کم ارتفاع متعددی وجود دارد. بنهای متوسط رود نود تا صد پا و عمق متوسط آن سه تا ده پا است. در نزدیک دریاچهٔ جلیل آب رود زلال و صاف است، ولی پس از طی مسافتی در اثر آغشته شدن بـخاک زمین گل آلود و کدر میشود. از این روی، شگفت نیست که نعمان سربانی که در کنار آبهای زلال رودهای «ابانا» و «فریر» دمشق پرورش یافته بود، بررود اردن نگریسته، با استهزاء میگوید: «آیا آبهای ابانا و فریر بسی بهتر از همهٔ نهرهای اسرائیل نیست، و آیا من نمیتوانم در آنها شستشو کرده، پاک شوم؟»

در فاصله دریاچه‌های جلیل و میت، اردن از زمین‌هایی میگذرد که از بیشه‌های بید و خر زهره و نی و تبریزی و گیاهان دیگر پوشیده شده. این بیشه‌ها گاهی چنان انبوه و متراکم است که گذشتن از میان آنها مشکل مینماید. پیش از آنکه باستانشناسان اینجا را عرسهٔ فعالیت بهناور خود سازند، بسیاری از جهانگردان با ملاحظهٔ گرما و مالاریا و خطر انسانهای وحشی و جانوران درنده عقیده داشتند این ناحیه هیچگاه ممکن نبود که مسکن جمعیت‌های متراکم انسانی شود. ولی داستان ابراهیم و

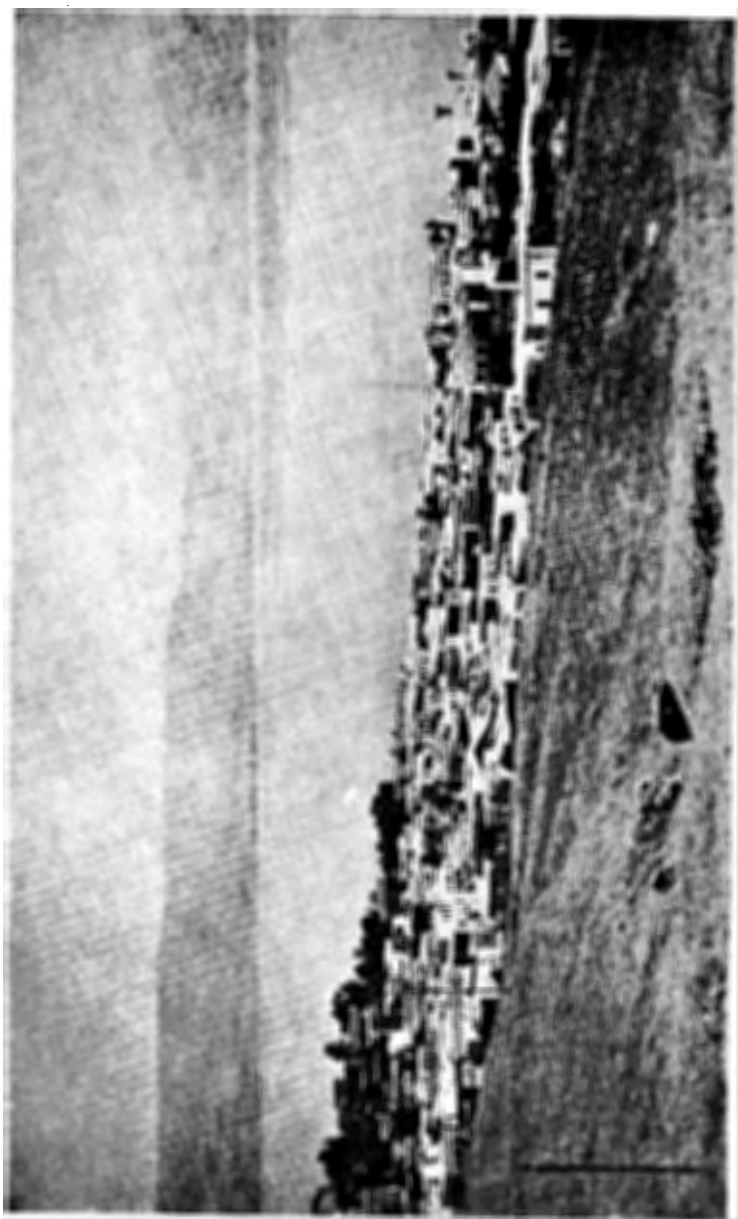
لوت حاکی است که این منطقه فلسطین در آن روزگار مسکون و آباد بوده است. تحقیقات باستانشناسان در اینجا نیز گواه بر صحت مندرجات کتاب مقدس است و ثابت میکند روزی سر تا سر این منطقه مسکن اجتماعات بزرگ و کوچک بشری بوده ظروف سفالینی که بدست باستان-شناسان افتاده حاکی از وجود تمدن پیشرفته‌ئی در این منطقه است. از این گذشته، آثاری که از سدها و نه‌رهای آبیاری و قنات‌ها برجای مانده شکی نمی‌گذارد که کشاورزی نیز در میان ساکنان باستانی اینجا رونق داشته است. تنها در ناحیه خاوری اردن بیش از هفتاد جامعه مختلف قدیمی شناخته شده که قریب پنج هزار سال قبل وجود داشته‌اند. از این روی، اینجا یکی از آبادترین نواحی فلسطین بوده است. با اینکه جمعیت کنونی ماورای اردن از سیصد و پنجاه هزار نفر تجاوز نمی‌کند، «گلوئک» (۱)، باستانشناس، با استناد به نتیجه تحقیقات خود، تخمین می‌زند که در زمان عیسی محتملاً یک میلیون و پانصد هزار نفر در آنجا زندگی می‌کرده‌اند. پس جای شکفت نیست که یحیای تمعید دهنده چنین جای پرجمعیتی را برای موعظه برگزیده بود. در این منطقه اتلا یا زده نه‌ردایم جریان دارند که به دریاچه‌های جلیل و میت میریزند. «گلوئک» با شکفت از احادیث شایع در میان ریشسفیدان کنونی ایلات اینجا داستانها نقل میکند. او میگوید جمعی از پیرمردان قبائل اینجا احادیثی نقل میکنند که از چهل نسل گذشته یا هزار سال قبل در میان آنها شایع بوده است. و اضافه می‌کند هرگاه یکی از پیرمردان قبیله‌ئی در ضمن نقل داستان مرتکب کوچک‌ترین خطایی شود، دیگران اشتباه او را اصلاح میکنند. باستانشناس نامبرده معتقد است این احادیث که هزار سال دهان پدهان گشته‌اند میتوانند قابل استناد و مقرون بحقیقت شمرده شوند.

دریاچه جلیل:

دریاچه جلیل در بای زیبایی بشکل گلابی است که سیزده میل طول دارد و در عرض ترین قسمت پهنای آن به هشت میل میرسد. گودی آن از چند پا تا صد و پنجاه پا است. در روزهای آفتابی به کاسه زمردین میماند که از آب زلال شفاف بلور انباشته است. بهنگام غروب آفتاب که ابرهای سرخ فام در افق پدیدار میشود، این دریاچه، همانگونه که در کتاب مکاشفه یوحنا (۲:۱۵) توصیف شده، چون «دریائی مخلوط به آتش» تجلی میکند. بسبب اختلاف فاحش ارتفاع کوه هرمون (۱۰۰۰۰ پا بلندتر از سطح دریا) و دریاچه جلیل (۷۰۰ پا پایینتر از سطح دریا)، این دریاچه در معرض بادهای طوفانی ناکهانی سهمناک قرار دارد. تپه‌های اطراف آن بسیار حاصلخیزاند و از نهرهای متعدد سیراب میشوند. در زمان مسیح ۹ شهر مهم در کنار دریاچه جلیل قرار داشتند که برخی از آنها از آبادترین شهرهای خاور نزدیک بشمار می‌آمدند. این شهرها دارای پرستشگاه‌ها، کنیسه‌ها، کاخ‌ها، میدان‌های اسب دوانی و گرمابه‌هایی بودند که اکثراً از سنگ مرمر بسبک معماری یونانی ساخته شده بودند. از زمین‌های حاصلخیز این ناحیه میوه و سبزی فراوان بدست می‌آمد و ماهی که از دریاچه جلیل صید میشد بنقاط دور دستی چون روم صادر میگشت. اکنون از جنوب غرب شروع کرده، در کنار این دریاچه به گردش میپردازیم، و از نقاط تاریخی آن دیدن میکنیم.

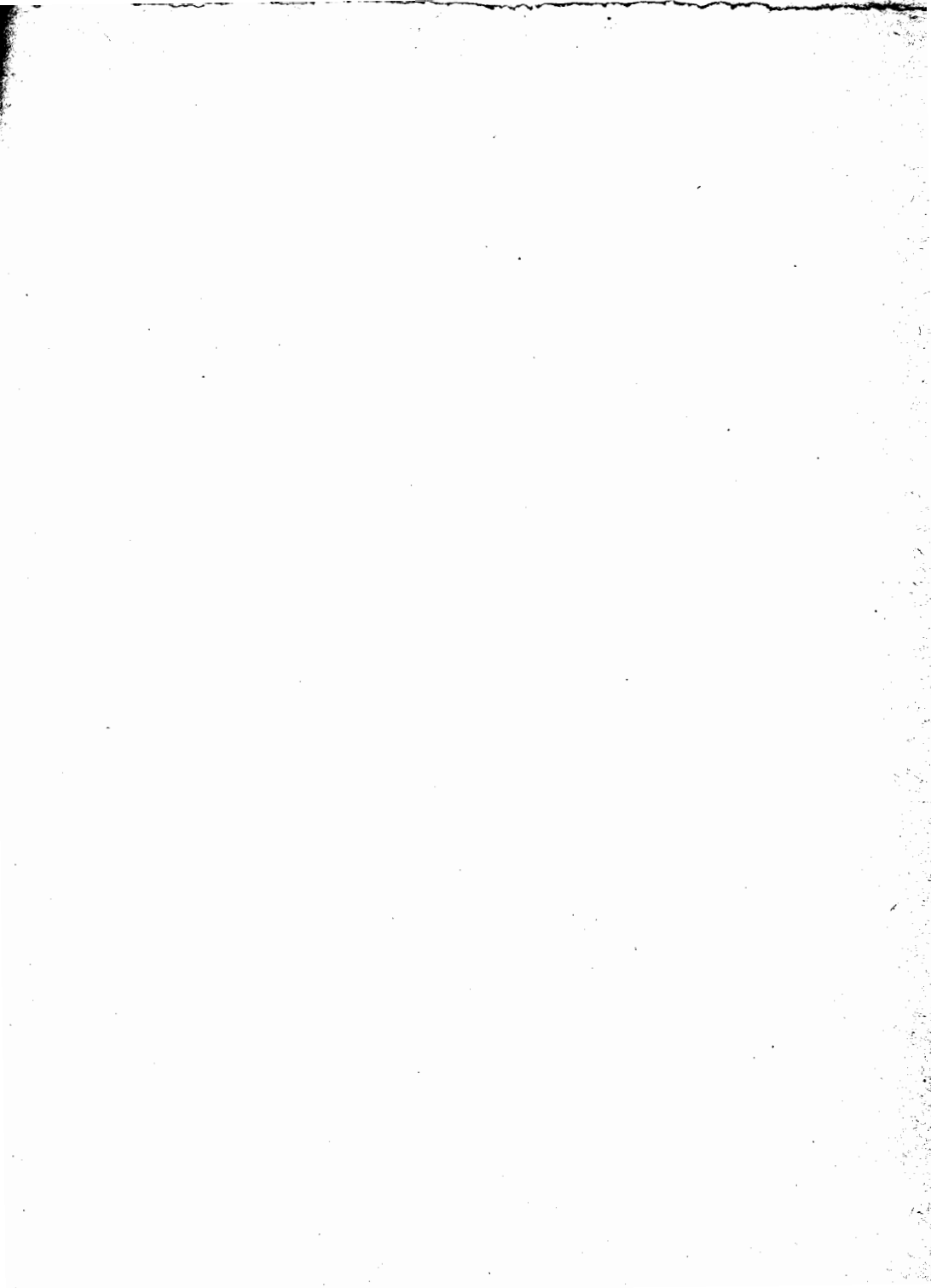
نخستین جایی که در انجیل از آن ذکری بمیان آمده «تبریس» (۱)

است (انجیل یوحنا ۶:۲۳). این شهر بدست هیرودیس بزرگ ساخته شده و بزرگترین قلعه جلیل بود. هیرودیس برای اینکه بنای این شهر را با تمام رساند، ناکزیر بود یک کورستان قدیمی را محو کند. بهمین



كنيسة كفرناحوم





جهت در زمان مسیح یهودیان متعصب این شهر را ناپاک می‌شمردند و از نزدیک شدن بآن خود داری می‌کردند. و هرگاه احتیاج آنانرا ناگزیر می‌ساخت بشهر وارد شوند، از نظر شریعت ناپاک می‌شدند و می‌بایست هفت روز مراسم تطهیر را بجا آورند. از این روی، اکثر ساکنان شهر را آن زمان اراذل و اوباش تشکیل می‌دادند. با اینحال، پس از سقوط شهر اورشلیم، تیسریوس مهم‌ترین مرکز فرهنگ و آموزش و محل دیوان عالی یهود گردید و تلمود فلسطین در آنجا تکمیل شد. هیرودیس بزرگ بر تپه‌های اطراف شهر کاخهای مجللی ساخت که ویرانه‌های آن‌ها تا امروز باقی است. سبب اشتهار دیگر این شهر چشمه‌های آب گرم آن بود که معالجاتی بر روی بیماریها شمرده می‌شد. هیرودیس، کمی قبل از مرگش، بامید اینکه بیماریش شفایابد، باین شهر آمد. این چشمه‌ها هنوز هم وجود دارند و مورد استفاده بیماران و رنجوران می‌باشند. ولی از اینکه عیسی باین شهر آمده باشد، خبری در دست نیست.

در شمال و مغرب تیسریوس دو قله کوه قرار دارند که «شاخه‌های هایتن» نامیده می‌شوند و ارتفاعشان از سطح دریا در حدود دو هزار پا است. این قله‌ها کوه‌های آتشفشان خاموش شده‌ای هستند و معمولاً محلی شمرده می‌شوند که عیسی وعظ معروف روی کوه خود را بر آن ایراد نمود. از روی این قله‌ها دریای جلیل دور نمای بس دلکشی دارد. بر روی همین کوه بود که مجاهدین صلیبی برای آخرین بار بسال ۱۱۸۷ موضع گرفتند. اینان، که رابطه‌شان بادریای جلیل قطع شده بود، با سرسختی آمیخته بنومیدی پیکار کردند و سرانجام بجز معدودی همگی کشته شدند، و آنانی که بدست دشمن اسیر شده بودند، بیدرنک اعدام گردیدند. همانگونه که جرج ادم سمیت (۱) نوشته است، در اینجا «مسیحیتی زورگو

و خون آشام، که باندازه بقایای صلیب حقیقی مسیح که صلیبیون بدورش گرد آمده بودند دور از مسیحیت واقعی بود، در همان جایی که مسیح انجیل صلح را اعلام داشته بود، با سرنوشت طبیعی و منطقی خود مواجه گشت، و این گفته معروف او که «هر کس شمشیر کشد بشمشیر نیز کشته شود»، به‌حق پیوست.

بفاصله سه میل در شمال تیبریوس، در کنار دریاچه جلیل، شهر مجدل واقع بود که مریم مجدلیه لقب خود را از آن گرفته است. این آبادی، که در حاشیه جنوبی جلگه «جنسره» واقع شده، امروز مجدل نامیده میشود. در زمان عیسی مجدل چهل هزار نفر جمعیت داشت و شهرش مدیون کارگاههای رنگرزی آن بود.

از روزگار کهن جلگه «جنسره» به‌حاصلخیزی معروف بوده است. یوسفوس این جلگه را چنین توصیف میکند: «طبیعت آن چـون مناظر زیبایش شکفت انگیز است. خاک آن چنان حاصلخیز است که همه نوع درخت در آن می‌روید، زیرا طرز اختلاط هوای آن رشد انواع درختان را میسر می‌سازد. بویره، درخت گردو که درخت منطقه سرد سیر است در آن بفراوانی می‌روید، درخت خرما که مخصوص مناطق گرمسیر است در آن بارور میشود، و در کنار اینها درختان انجیر و زیتون نیز که به هوای ملایم تری احتیاج دارند دیده میشوند. در اینجا بلند همتی طبیعت درختانی را که طبعاً مخالف یکدیگر اند در کنار هم نهاده است. بر سر این سرزمین در بین فصول سال نزاع و کشمکش مسالمت آمیز در گرفته است، چنانکه گویی هر یک اینجارا از آن خود میدانند، زیرا نه تنها میوه‌های پاییزی بفراوانی در آن بدست می‌آید، بلکه میوه‌های اصلی دیگری چون انگور و انجیر نیز ده ماه از سال را در دسترس بشر است.» با توجه به وضع افسانه‌انگیز این محیط، میتوان حدس زد که وقتی عیسی تعلیمات

خود را با مثال‌هایی از بذرافشانان، دروگران، گندمی که در حال روئیدن است، لاله‌های صحرای بارانی که بر عادلان و ظالمان نازل می‌شود توأم می‌ساخت، سخنان او تا چه اندازه بگوش مردم مأنوس می‌آمد و در دل آنها هینشست.

در گوشه شمال غربی دریاچه جلیل شهر کفرناحوم قرار داشت. این شهر مرکز اصلی خدمات مسیح در ایالات جلیل بود. در همین شهر بود که مسیح در روز سبت در کنیسه تعلیم داد، دیوانه‌ئی را شفا بخشید، تب مادر زن پطرس را برید، و بیمارانی را که پس از غروب آفتاب پا و پناه آورده بودند بهبودی بخشید. در همین جا بود که لنگی را از سوراخ سقف اطلاق فرود آوردند تا مسیح او را شفا دهد، و در همین جا مسیح غلام یوزباشی را از بیماری شفا بخشید. و همین شهر بود که مسیح علیه‌آن اعلام خطر کرد (لوقا ۱۰:۱۵) باستان‌شناسان برای دست یافتن بتاريخ کفرناحوم در «طل هورا»، که محل این شهر باستانی شمرده می‌شود و بزرگ‌ترین ویرانه‌ئی است که از روزگار باستان دو کنار این دریاچه مانده، بکاوش و حفاری پرداخته‌اند. مهم‌ترین کشف باستان‌شناسان در اینجا ویرانه کنیسه‌ئی است که توسط باستان‌شناسان آلمانی از زیر خاک بیرون آورده شد و قسمتی از آن بدست راهبان فرانسیسکان مرمت گردید. این بنا از سنک‌آهکی رو به اورشلیم ساخته شده است، و ساختن بناهای دینی رو به اورشلیم بشخصی باستان‌شناسان سنت مذهبی بوده که در سراسر فلسطین مراعات می‌شده است. با اینکه گروهی از باستان‌شناسان این کنیسه را یادگار قرن اول میلادی میدانند، با توجه باینکه تیتوس، سردار رومی، در سال هفتاد و «هادرین»، امپراتور روم، بسال ۱۳۰ میلادی امحای کنیسه‌ها را معمول ساختند، میتوان حدس زد که بنای این کنیسه دیرتر از زمان آنها یا در حدود سال دویست میلادی ساخته شده

است. آن دیوار کنیسه که روبه دریاچهٔ جلیل ساخته شده دارای سه در ورودی و يك پنجرهٔ بزرگ بوده است، و انسان میتواند پسران بیعلاقه به مراسم مذهبی را که از این پنجره قایق‌های سفید روی دریاچه را مینگریستند در نظر مجسم کند.

فضای داخل کنیسه بطول هفتاد و بعرض پنجاه پا بوده و از سه طرف با ایوان ستوندارای محصور بود. در بالا فضای دیگری قرار داشت که محتملاً زنان از آن استفاده میکردند. نکتهٔ جالب توجه این است که قسمت‌هایی از این بنا، بگواهی کتیبه‌هایی که در آن تعبیه شده، از طرف اشخاص مختلف اهداء و وقف شده‌اند. هنوز بر روی قطعهٔ یکی از ستون‌ها کتیبه‌ای دیده میشود که نام زبیدی، فرزند یوحنا، بر آن مکتوب است. در کتاب مقدس ما با یوحنا فرزند زبیدی آشنا میشویم. رسم معمول اهالی فلسطین این بود که در هر نسلی دو نام را بتناوب استعمال میکردند. لذا، بعید نیست که این ستون در سنوات بعد از طرف یکی از افراد خانوادهٔ یوحنا، رسول اهداء شده باشد. نکتهٔ شگفت‌انگیز در ساختمان این بنا عقاب رومی است که در تزیینات آن بکار رفته، در حالی که میدانیم یهودیان از رومیان نفرت داشتند. در اینصورت، آیا ممکن نیست این عقاب بدستور همان یوزباشی رومی، که به یهودیان مهر می‌ورزید و کنیسهٔ کفر-ناحوم را که در انجیل لوقا (۷: ۲-۵) بدان اشاره شده برای آنها ساخت؛ تعبیه شده باشد؟

در محلی موسوم به «عین طبقه»، واقع در جنوب غربی کفر ناحوم، بقایای يك کلیسای قرن چهار میلادی برمیخوریم که بنام کلیسای «نان و ماهی» معروف شده. کسی از تاریخ بنای این کلیسا آگاه نیست، و بظن قوی این کلیسا در زمان رومیان ساخته شده و بعداً بنای آن تجدید گردیده است. از این کلیسا امروز جز راهرو آن و پایهٔ چند

ستون شکسته اثری بر جای نمانده است. دکتر مورتون (۱) در کتاب خود موسوم به «در جای گام‌های استاد» دیدار خود را از این کلیسا چنین شرح می‌دهد: «عرب بادیه نشین کهنسال، که این یادگار گرانبهارا معاف‌ظت می‌کند، جاروئی بدست گرفت و مشغول رفتن زمین شد. با هر جاروئی که بر زمین میکشید، تصویر زیبایی کوچکی در نور خورشید می‌درخشید. زمین از موزائیک‌های ریزی که با سلیقه و مهارت رنگ‌آمیزی شده‌اند پوشیده شده و در میان این رنگ‌ها آبی و سبز بیش از رنگ‌های دیگر است. سازنده این موزائیک‌ها، هر کی بوده باشد، شیفته پرندگان دریاچه جلیل بوده است، زیرا تصویر آنها را در سنگ‌های ریز رنگ‌آمیزی شده خود منعکس ساخته است. کف اطلاق به مربع‌های متعددی منقسم شده که هر يك باندازه يك قالبچه معمولی وسعت دارد. هر يك از این مربع‌ها با تصویر پرندگان و جانوران تزئین شده است. ولی در ترسیم و رنگ‌آمیزی آنها چنان ذوق و هنر بکار رفته است که انسان می‌تواند سازنده این تصاویر بدیع را در ذهن خود مجسم کند که در پشت نیزارهای کنار دریاچه پنهان شده، در حالی که بر حرکات اردک‌ها و دوناها مینگرد و به چپچه مرغانی که از نی‌ها آویزان اند گوش می‌دهد، تبسمی حاکی از رضایت بر لب دارد. من تصویر قاز نر فوق‌العاده زیبای او را که گل شاخه نیلوفری را بسوی خود میکشد بیش از همه می‌پسندم.

«یکی دیگر از مناظر جالب این تصویر نزاع يك حواصل با افعی است. تصویر بلدرچین فریبی نیز در میان تصاویر جلب توجه می‌کرد. و من به استادی و مهارت سازنده این موزائیک که توانسته است حالت نادر مرغابی را که بر روی آب ایستاده، بالهای خود را بهم می‌کوبد اینسان زنده مجسم کند، آفرین می‌گویم.»

در انجیل لوقا (۱۰-۱۳-۱۵) مسیح بر شهرهای خـرـزین، بیت صیدا و کفرناحوم اعلام خطر میکنند، و از آنها چنان یاد میکنند که گوئی نزدیک هم بوده‌اند. بفاصله کمتر از دو میل از ویرانه‌های کفرناحوم ویرانه‌ئی واقع است که امروز «کرزه» خوانده میشود و احتمالاً بقایای همان شهر خـرـزین است.

در اینجا نیز ویرانه اصلی متعلق به کنیسه یهود است. بنای کنیسه با پیکر چهارپایان و تصاویری که گرد آوری انگور و گرفتن آب آنرا نمایش میدهد آراسته است. شهر بیت صیدا در مشرق رود اردن قرار داشت. فیلیپ آنرا از سرنو ساخت و بنام دختر امپرانور ژولیا س نامید. بیت صیدا با توجهات این پادشاه شهری با عظمت و با اهمیت گشت. تنها يك ویرانه دیگری با تپه صخره‌ئی است که برخی از باستانشناسان آنرا با بقایای این شهر اشتباه میکنند. اعلام خطر مسیح چه سان مهیب و دهشتناک در باره این شهرها تحقق یافته‌است!

در سمت شمال و در کنار دریای مدیترانه بجائی میرسیم که شهر باستانی «صور» در آن واقع بوده است. در کتاب مقدس و در کتیبه‌های دیگر بارها باین شهر اشاره شده است. «صور» بمعنی صخره است و این نام هم از آن جهت که این شهر بر روی صخره‌ئی بنا شده بود و هم ازین جهت که شهری مستحکم بوده نام مناسبی برای آن بوده است. «صور» در جزیرئی بفاصله تقریباً نیم میل از ساحل بنا شده بود. نام اولیه این شهر «اوشو» (۱) بوده و در کتیبه‌های «طل عمرنا»، که قبلاً از آن سخن گفتیم، بدان مکرر اشاره رفته است. ساکنان «صیدون» این شهر را بنا کرده، آنرا مستعمره خود ساختند و بعدها این شهر بزرگ‌ترین مرکز بازرگانی در خاور نزدیک شد. در سنوات بعد توسط هیرام پادشاه، که در کارهای عمرانی سلیمان پادشاه دخالت فراوانی داشته، در بین این شهر و سرزمین اصلی شاهراهی احداث شد. در آن روزگار شهر

صور از نظر هنر و صنعت سرآمد همه شهرهای جهان بود. از این روی، سلیمان بدو پیغام داد: «میدانی که در میان ما کسی نیست که چون صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.» (اول پادشاهان ۵: ۶). این پادشاه در بسوزن کاری ماهرانه و عظیم هیکل اورشلیم از هیرام و هنرمندان او استفاده کرد. در تاریخ قرون بعد بنام «جزبیل»، از اهالی شهر صور، و دختر «اتبعل» بر میخوریم که برای منسوخ ساختن پرستش یهوه دست به حيله گری و شرارت زد. وی، که زن و ملکه آهاب پادشاه بود، توانست وی را با اجرای نقشه‌های شیطانی خود وادار سازد. در باب ۲۷ از کتاب حزقیال باثروت سرشار این شهر و کالاهائی که ببلل دهگر صادر میکرده آشنا می‌شویم. این کالاهای عبارت بودند از: نقره، آهن، قلع، سرب، عاج، آبنوس، زمرد، منسوجات ارغوانی و زردوزی، کتان ظریف، مرجان، عقیق، ادویه و سنگهای بهادار. در این کتاب ویرانی و انهدام کامل شهر صور نیز پیشگویی شده است. ولی موقعیت مستحکم این شهر که بر جزیره‌ای قرار داشت تا چهار قرن آنرا از دستبرد حوادث مصون داشت. شلمانصر چهارم، پادشاه آشور، این شهر را پنج سال در حلقه محاصره گرفت، ولی به تسخیر آن توفیق نیافت. یکی دیگر از پادشاهان مقتدر بابل، بنام نبوخذ نصر، نیز این شهر را سیزده سال محاصره کرد، ولی نتوانست از هدیه تسخیر آن بر آید. شهر صور با پشتیبانی نیروی دریایی مقتدر خود و با دسترسی به ذخایر خارج از راه دریا، با سرسختی در برابر مهاجمین ایستادگی کرد. ولی سرانجام کاری که مهاجمین دیگر از هدیه انجامش بر نیامده بودند بدست اسکندر انجام گرفت. چون ساکنان صور، که در این هنگام فرمانبردار پادشاه ایران بودند، از تسلیم شهر به اسکندر سر باز زدند، از طرف اسکندر حملات وحشتناکی باین شهر صورت گرفت. اسکندر که، میدانست از راه دریا بکشودن شهر توفیق

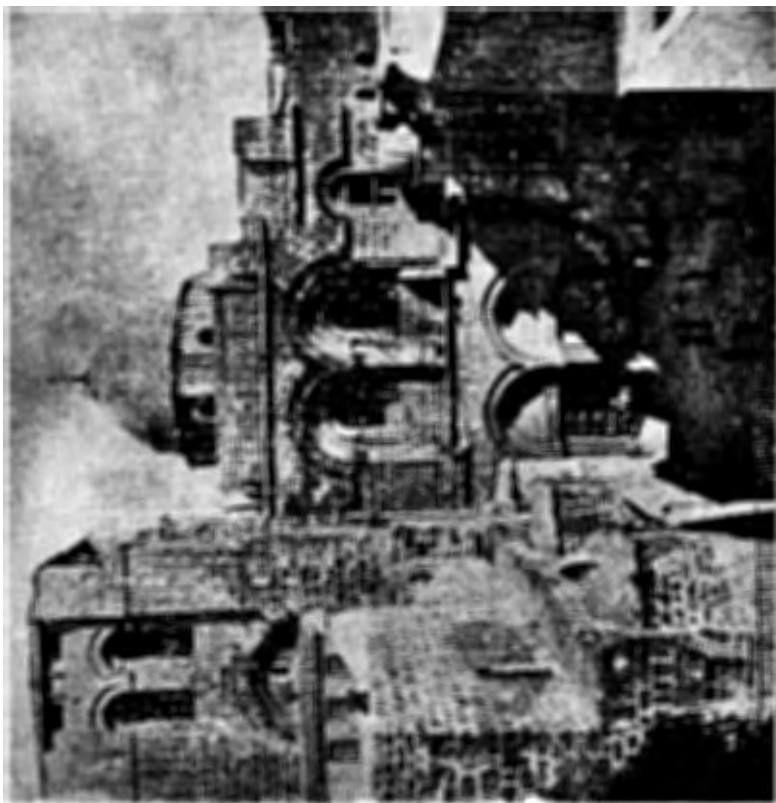
نخواهد یافت، قسمتی از شهر را که در خشکی قرار داشت و بران ساخت و در آن شاهراهی بعرض دویست پا احداث نمود که در کنار دریا به روبروی جزیره منتهی میشد. در این شاهراه او برجهای مرتفع و استحکامات جنگی احداث کرد. اهالی صور با پرتاب کردن مشعلهای آغشته به نفت و گوگرد از دریا و با فرو ریختن ریکهای سرخ سوزان از منجنیقهای خود، بر چهارا ویران ساختند. اسکندر، که دریافته بود تنها از راه دریا ممکن است به تسخیر شهر توفیق یابد، کشتیهای جنگی گردآورد و با نیروی دریائی صور بیکار برخاست. ولی این بار هم نیروهای او منهزم گشتند. ولی غلبه اودر خشکی بر ایرانیان و وحشتی که قدرت دایمالتزاید وی بر دلها افکنده بود، سرانجام اوضاع را دیگرگون ساخت. پادشاه قبرس بکمک اسکندر شتافت و نیروی دریائی خود را، که مرتکب ازدویست کشتی جنگی بود، در اختیار وی نهاد. در بین نیروهای دریائی اسکندر و صور نبرد شدیدی درگرفت و پس از هفت ماه مقاومت صور درهم شکست. ده هزار تن از ساکنان صور کشته شدند و سی هزار تن باسارت رفتند.

از آن پس شهر صور بتدریج مرمت شد، هیرودیس بزرگ معبدی در آن بنا کرد، و کشتی حامل پولس رسول برای باراندازی در بندرگاه آن لنگر انداخت. در قرن دوم میلادی این شهر اسقف نشین شد، ولی نخستین کلیسای آن در حین جفاهای بعدی ویران و نابود گشت. پس از آنکه قسطنطین، امپراتور روم، بمسیحیت گروید، بازبلیک بزرگی در صور بنا شد و هنگام تقدیس آن یوسبیوس، تاریخنویس نامی کلیسا، خطابهائی خواند. این کلیسا حیاط مسقفی داشت که فوارهائی در وسط آن جستن میکرد و درهای سه گانه بزرگش آنرا بکلیسا مربوط میساخت. کف این درها از مرمر ساخته شده بود و سقف آنها را چوب سرو آزاد

موزاييك درعين طبقه



کلیسای قیامت



میپوشانید. در کتابی که بنام « بنیاد نامهٔ رسولان » معروف شده، وضع این کلیسا و ترتیب و مراسم مجالس آن بتفصیل توصیف گردیده است:

« این بنا که رویش بسوی شرق است و رختدراخانه‌هایش در سمت شرق در دو سوی آن قرار گرفته و آنرا شبیه کشتی ساخته است، مدت مدیدی پایدار بماند. در وسط تخت اسقف نهاده شود و در طرفین او پرزبیترها بنشینند؛ و خدام با جامه‌های تنک در نزدیک ایستاده، آمادهٔ خدمتگذاری باشند، زیرا آنان چون کشتیبان‌اند. براهنمائی آنها، جماعت مؤمنان در دو سوی آرام و با نظم بنشینند و خاموش باشند. در وسط قارئی بر جای بلندی بایستد و کتاب‌های موسی... و رسالات پولس و انجیل‌ها را بخواند... در پشت سر آنها پرزبیترها، یکی یکی، نه با هم، مردم را اندرز دهند، و اسقف در جای خود چون فرمانده انجام وظیفه کند. باربران در مدخل مخصوص مردان بایستند و از واردین مراقبت کنند، درحالی که خدام زن چون کشتیبانان در مدخل زنان ایستاده‌اند. ولی هرگاه کسی در خارج از جای مخصوص خود بایستد، خادمی او را مؤاخذه کند و بجای مناسب هدایت نماید، زیرا کلیسا نه تنها چون کشتی است بلکه مانند گلهٔ گوسفند است. همانگونه که چوپان گوسفندان سرکش را جدا نگاه میدارد، در کلیسا نیز باید چنین باشد. مردان جوان، در صورتی که جائی برای نشستن باشد، در کنار هم نشینند، و در غیر اینصورت بر پا بایستند. آنان که از نظر سن بزرگ‌تراند بترتیب نشینند، و کودکان در کنار مادران و پدرانشان بایستند. زنان جوان با هم نشینند، و در صورتی که جائی برای نشستن نباشد، در پشت سر زنان بزرگ‌تر بایستند. زنان شوهردار و صاحب فرزند در کنار هم بنشینند و زنان باکره، یا بیوه یا کهنسال در جلو همه حاضرین بنشینند یا بایستند. خدام واردین را بجای مخصوص آنها راهنمایی کنند. ولی هر کسی که وارد کلیسا میشود میتواند بجای مخصوص خود برود و در مدخل بنا ننشیند. خدام

مراقب حاضران باشند که کسی نجوا نکند، بخواب نرود، نخندد، و اشاره ننماید، زیرا همه حاضران در کلیسا باید مؤدب و متین باشند و بدقت بکلام خداوند گوش فرا دارند. پس از آن، همه با هم برخیزند و درحالی که رو به مشرق ایستاده‌اند، بعد از آنکه منتظرین تعمید و آنان که به‌رای توبه آمده‌اند بیرون رفتند، بحضور خدا دعا بخوانند. پس از پایان دعا، گروهی از خدام با وقار و ترس تدارك عشاى مقدس را بینند. گروهی دیگر از خدام مراقب حاضران باشند و آنانرا ساکت نگاه دارند. لیکن خادمی که در دسترس کاهن بزرگ است به جماعت گوید: کسی با دیگری نزاع نکند و احدی با و یا و تزویر با اینجا نیاید. پس از آن، مردان بردان و زنان بزان بوسه خداوندی دهند. سپس، همان خادم برای همه کلیسا و همه جهان دعا کند: اسقف برای مردم دعا بخواند. بعد، مراسم عشاى ربانى برپا شود، جماعت ایستاده، دعا کنند، و، بعد از آنکه نذرو نیاز پایان یافت هر دسته‌ی جداگانه و بترتیب در بدن خداوند و خون گرانبهای او شرکت کند، و این را با احترام و ترس مقدس بجا آورند، چنانکه با بدن پادشاه خود میکنند. زنان با سرهای پوشیده، همچنانکه عادت آنها میشود، در این کار شرکت کنند ولی متوجه باشید که احدی بی‌ایمان بکلیسا وارد نشود.

شکوه و رونق شهر صور تا عصر جنگهای صلیبی دوام یافت، و صلیبیون آنرا پایگاه نظامی خود ساختند. ولی پس از سقوط «عکا» (۱) و تسخیر مجدد فلسطین بدست مسلمان، شهر بکلی منهدم گشت و تا امروز ویران مانده است. نکته جالب توجه کثرت پیشگوئیهای است که در باره ویرانی و انهدام این شهر شده است، زیرا نه تنها حزقیال بلکه اشعیا، ارمیا، آموس و ذکر با نیز این انجام شوم را برای آن پیشگوئی کرده‌اند. پیشگوئی ذکر با در آیه ۴ از باب نهم کتاب او

نمونه‌ی از این پیشگوئیه‌ها است: «اینک، خداوند اورا اخراج خواهد کرد، قوتش را که در دریا می‌باشد تلف خواهد ساخت و خودش بآتش سوخته خواهد شد.» ویرانی این شهر چنان وحشتناک است که در روزگار خودمان کیپلینک آنرا چون حادثه‌ی عبرت‌انگیز بیاد ما می‌آورد.

ماورای اردن و اورشلیم:

یکی از آبادترین و جدیدترین نواحی فلسطین در زمان عیسی منطقه‌ی بود که «دکاپولیس» یا «دوشهر» نامیده میشد. همه‌آبادیه‌ای این ناحیه، که شهرهای یونانی، نوسازی بودند، بجز یکی، در مشرق رود اردن قرار داشتند. شهر «جرسا» نمونه‌ی این شهرها است که یکی از باستانشناسان ویرانه‌های آنرا با عبارت «رضایتبخش‌ترین ویرانه‌ی که تاکنون دیده‌ام» توصیف می‌کند. این شهر در پنجاه میلی جنوب خاوری دریای جلیل در کنار شاخه‌ی از رود «یَبوق» واقع بود و ظاهراً یکی از آبادترین و باشکوه‌ترین شهرهای ماورای اردن بوده است. این شهر دارای خیابانهای زیبا، میدان مدور، معابد باشکوه، تماشاخانه‌ها و گرمابه‌های متعدد بوده است. این شهر را نباید با شهر جدریان، که در کتاب انجیل لوقا (۲۶:۸) نامش آمده و همان شهری است که عیسی در آن دیوانه‌ی را شفا داد، اشتباه کرد، چه که این شهر احتمالاً در محلی قرار داشته است که امروز «کرسا» نامیده میشود. این محل در مشرق دریای جلیل واقع است و در نزدیک آن کوههای بلند دامن خود را در آب دریاچه فرو برده‌اند.

در «جرسا» به بقایای میدان وسیعی که به مسابقات شمشیر زنی

اختصاص داشته و بصورت گودالی احداث شده بود برمیخیزیم. در اینجا روی تپه‌ها دریاچه مصنوعی بعرض و طول ۳۰۰ و ۷۰۰ پا وجود داشته که در آن قایق‌ها با هم نبرد میکردند. خیابان اصلی این شهر بیش از نیم میل طول داشته و چرخهای کاری‌ها در آن خطوط گودی برجای نهاده بود. در طرفین آن پیاده روهای مرتفعی قرار داشت. برای خروج فاضل آب مجاری می در زیر زمین احداث شده بود و يك تماشاخانه بسبك یونانی در آن قرار داشت که هنوز هم میتوان تعداد ردیف صندلیهای آنرا برشمرد. در نیمی از آن صندلیهای حکاکی شده می بشکل جمبه ظاهراً برای شخصیت‌های محلی نهاده شده بود. پهنای صحن نمایش آن بیش از صد پا است، و این صحنه قطعاً شاهد مناظر هیجان انگیزی بوده است. معبد آرتامیس دارای ایوانی است که با ستونهایی از سنک آهکی سرخ فام بطول چهل و پنج و قطر پنج پا ساخته شده است.

در راه پر پیچ و خمی که اربحارا به اورشلیم میپیوندند، به جایی میرسیم که کاروانسرای سامری نیکو نامیده میشود. این تنها کاروانسرائی است که در این راه قرار دارد و از روی سنگهایش میتوان تشخیص داد که در زمان رومیان یا حتی قبل از آن ساخته شده است. قطعات موزائیک که در يك سوی آن دیده میشود ظاهراً آثار يك کلیسای مسیحی قدیمی است. این کاروانسرا نیز مانند همه کاروانسراهای خاور نزدیک دارای فضای روبازی است که به دیوارهای مستطیل شکلی در چهار طرف محدود میشود و در وسط آن چاه آبی قرار دارد. البته کسی نمیداند که داستان سامری نیکو که عیسی نقل کرد صرفاً يك داستان خیالی است یا شرح واقعه حقیقی است. ولی، در هر حال، در این شکی نیست که وقتی عیسی آن داستان را بر زبان راند همین کاروانسرا را در نظر داشت.

بیت عنیا:

این شهر، بیشك، در خاور کوه زیتون، درجائی که امروز دهكده «المازیه» یا محل ایلمازر قرار دارد، واقع بود. در وسط آن مسجدی است که بر روی کلیسای مسیحی ساخته شده و خود کلیسا نیز بر فراز غاری که ظاهراً مدفن ایلمازر بوده بنا گردیده است. پس از استیلای مسلمین بر فلسطین، مسیحیان تا چند قرن از نزدیک شدن باین غار ممنوع بودند. و در نتیجه دریچه آن مسدود گردید. در قرن هفده، شخصی بنام «کاستوس» توانست اجازه دخول مجدد مسیحیان را بآن تحصیل کند. امروز کسانی که بدیدن این غار میروند پس از پیمودن بیست پله در قرآن به فضای تاریك و غبار آلودی میرسند که دو پله پایین تر از آن گوری مقتسب به ایلمازر قرار دارد. این شهر امروز ویرانه می باشد نیست و، همانگونه که یکی از سیاحان گفته، «دارای خانه هایی است که چون ویرانه میمانند و بر از ویرانه هایی است که بخانه شباهت دارند.» در این شهر باماکنی اشاره میشود که گویا مسکن مریم و شمعون بوده است، ولی در صحت آن تردید است. ولی عیسی پس از ترك موطن خویش اینجارا که به اورشلیم چندان نزدیک بود که در اندك زمانی میشد فاصله آنها را پیود و از طرفی نیز آنقدر از آن شهر فاصله داشت که جای نسبتاً امن و آرامی بشمار میرفت و بسبب تسلط بر رود اردن و تپه های موآب دارای چشم اندازهای دلکشی بود، مسکن و مأوای خود ساخت. در اینجا مارتا، که زن عمل بود، کوشید حواچ جسمی عیسی را مرتفع سازد، و مریم، که زنی صوفی مسلک بود، با تلمذ در نزد وی اورا خشنود میساخت. لازار برادر آنها بود، و او همان کسی است که شاگردان عیسی وی را بسا عبارت «آنکه اورا دوست میداری» پیاد وی میآوردند. بنا بروایت یوحنا، زنده

شدن او بدست مسیح خشم و کینه فرمانروایان یهود را علیه مسیح برانگیخت.

آخرین روزهای عمر عیسی بیشتر در کنار معبد زیبا و با شکوه هیرودیس سپری شده، و در انجیل لوقا (۵:۲۱) این معبد چون پرستشگاهی که با «سنگ‌های خوب» ساخته شده، توصیف گردیده است. از سنگ‌های آن بزرگترین سنگی که تا کنون بدست آمده سنگی است بطول ۵ و ۱۶ و عرض ۱۳ پا، ولی یوسفوس مینویسد سنگ‌هایی بزرگتر از این بابعاد ۵ و ۱۲ و ۱۸ پا در ساختمان آن بکار رفته است. کهنه و پیشوایان دین یهود این پرستشگاه با شکوه و با عظمت را چنین توصیف میکردند: «آنکه شهر اورشلیم را زیبایی خود ندیده باشد، شهر قشنگی هرگز ندیده است. کسی که بنای دوم هیکل را ندیده باشد، در عمرش بنای باشکوهی ندیده است.»

در برابر این پرستشگاه مذبحی بقاعدهٔ چهل و هشت پای مربع بنا شده بود. روی آن بنایی با ارتفاع ۷ و ۵ و بطول ۴۵ پا، روی آن دوپلکان، و در بالای همه مذبح دیگری بطول ۳۶ پا قرار داشت. میزان کار و کوششی که صرف بنای این پرستشگاه و بناهای متعلق بآن شده از اینجا معلوم میشود که ارتفاع بلندترین نقطهٔ آن از قاعدهٔ دیوار بیرونی، که در دره ساخته شده بود، قریب پانصد پا است.

جایی که این همه سنگ از آن استخراج شده، بنا بر روایت یوسفوس، بشاه تعلق داشته است. با گذشت زمان محل این معدن فراموشی سپرده شد، تا اینکه بیش از صد سال پیش يك نفر انگلیسی بنام «بارسلی» (۱)، که با سگی در خارج دیوارهای اورشلیم نزدیک دروازهٔ دمشق میگشت سگش را گم کرد. لحظه‌ای بعد متوجه شد که سگ او از حفرة‌ای بیرون

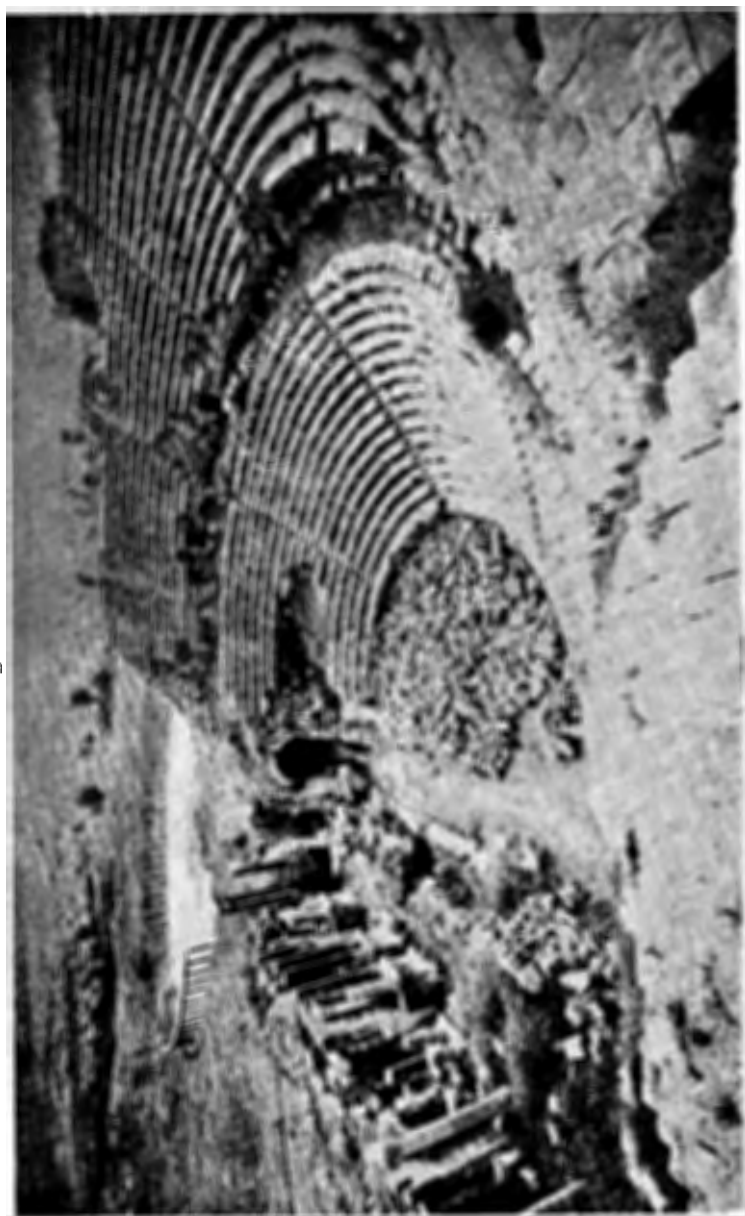
میجهد. «بارسلی» نزدیک تر رفت و دید این حفره به غاری باز میشود که در زیر دیوار شهر قرار دارد. روز بعد او همراه چند نفر دیگر باینجا آمد. اینان حفره را گشوده، وارد غار شدند، و از مشاهده غار بی پایان وحشتناکی که در برابر آنها قرار داشت بر جای خود خشک شدند. وسعت غار بعدی بود که نور مشعل های آنها بانهای آن نرسید. مـرد انگلیسی نامبرده بعد دریافت معدن پادشاهی را که از زمان سلیمان محل استخراج سنگهای ساختمانی بوده کشف کرده است. در این غار پهنای پرتگاه ها و چاه های فراوان و همچنین دالانهائی قرار دارد که بسوی کوهستان کشیده شده. تخمین میزنند که سه بار از آن برای بنای شهر تازه اورشلیم سنگ استخراج شده است. سنگی که از آن استخراج میشده نوعی سنگ سفید است که بآسانی تراشیده میشود، ولی در مجاورت هوا سخت میگردد. هم اکنون جای ادوات سنگتراشانی که دوهزار و هشتصد سال قبل بکندن سنگ های آن اشتغال داشتند بچشم میخورد، و کسانی که امروز از آن دیدن میکنند میپندارند سنگتراشان لحظهائی پیش آنجا را برای استراحت ترك گفته اند و بزودی باز خواهند گشت. گفته میشود در بین این غار و معبد اورشلیم دالانی بوده است که تابوت معروف یهود را هنگام انهدام اورشلیم همراه غنائیم دیگر در آن پنهان ساخته اند. ولی چنانکه از کتیبه طاق تیتوس در روم برمیآید، غنائیم معبد اورشلیم توسط این سردار رومی به روم برده شده است.

جلجتا و کلیسای قیامت:

مدتها عقیده عمومی بر این بود که مرك و قیام مسیح درجائی که که امروز کلیسای «قیامت» واقع است صورت گرفته. باید بیاد داشت که شهر اورشلیم بسال هفتاد میلادی بدست تیتوس، سردار رومی، بکلی منهدم گشت. یوسفوس مینویسد در این فاجعه يك میلیون و نهصد هزار یهودی

کشته شدند و قریب نود و هفت هزار تن بفلامی فروخته شدند. مسیحیان قبل از وقوع حادثه بتبعیت از اعلام خطر مسیح شهر را ترك گفته، به شهر «بالا»، در ماورای اردن، گریختند، و بدینسان زنده ماندند. بجزدیوارهای غربی اورشلیم، که اشغالگران پس از تسخیر و انهدام شهر برای نمایاندن دلاوری خود از تخریب آنها چشم پوشیدند، بقیه دیوارهای این شهر با خاك یکسان گردید و کوچکترین اثری از آن بر جای نماند. رهگذری که پس از تخریب شهر آنجا را دیده است، میگوید: «اثری که دلالت کند روزی انسان در اینجا میزیسته بعظم نمیخورد.» بعدها اورشلیم بار دیگر ساخته شد و آبادی را از سر گرفت. در زمانی که شهر روبه آبادی میرفت، بیشک، جمعی از مسیحیان نیز بدانجا بازگشتند و در نقاطی که شاهد وقایع مهم تاریخ دین آنها بوده است بناهایی بنیاد نهادند، و در این میان جایی را که کلیسای «قیامت» در آن ساخته شده همان جایی پنداشتند که مسیح در آن مدفون شده است.

در سال ۱۲۲، «هادرین» (۱)، امپراتور روم، به اورشلیم آمد و فرمان داد این شهر از نو ساخته شود. او مایل بود اورشلیم مطلقاً بصورت يك شهر رومی درآید. در این وقت یهودیان از ترس اینکه مبادا به محل معبد آنها بی حرمتی شود، علیه رومیان شوریدند. سرسختی و شدت مقاومت آنان بجائی کشید که هادرین ناگزیر گشت برای خوابانیدن انقلاب لایق ترین سردار خود ژولیوس سوروس را بفلسطین بفرستد. این بار رومیان پس از تسخیر ششصد شهر و دهکده، که بصورت دژ در آمده بودند، و با از پا درآوردن پانصد و هشتاد هزار تن از شورشیان، توانستند آتش انقلاب را خاموش سازند. از این پس تجدید بنای اورشلیم آغاز گشت. هادرین فرمان داد برای تحقیر جلبتا پرستشگاهی برای





بت پرستان در آن بنا شود. بدستور او، تپه جلجتا با دیوار محکمی
 با ارتفاع بیست پا محصور شد و در میان آن برای معبد قرارگاهی بطول
 سیصد و بعرض صد و شصت پا احداث گردید. در اینجا که با درختان متعدد
 تزیین شده بود، مجسمه ژوپیتر بر کلیسای قیامت و مجسمه ونوس بر جلجتا
 نصب گردید. این وضع تا دویست سال دوام یافت، تا مسیح بر روم غالب
 آمد و خود امپراتور روم به مسیحیت گردید. در این هنگام ماکاریوس،
 اسقف اورشلیم، فرمانی از روم دریافت داشت که کلیسایی که بر جلجتا بنا
 شده باید ترمیم شود. بسال ۳۳۶، معبد بت پرستان ویران گشت و گوری
 که در زیر آن بود بیرون آمد. ظاهراً، یوسیبوس، که در آن هنگام پسر
 بچه‌ای بیش نبود، شاهد این تحول بوده است. یکی از نویسندگان بعدی
 ت-رمیم بنای جلجتا را بزمان متأخرتری که مصادف با سفر هلنا، مادر
 امپراتور روم، به اورشلیم است، منتسب میکند. در این تردیدی نیست که
 هلنا به اورشلیم سفر کرده و در آنجا صلیبی یافته است که بتصور اوصلیب
 حقیقی مسیح بوده. بدستور او بنائی که بر روی جلجتا ساخته شده بود
 ویران شد و بجای آن گنبدی بقطر صد و نه پا بنا گردید. مساحت تپه‌ای
 که تصور میشود همان محلی است که مسیح پ-ر آن مصلوب شده، بابعاد
 ۱۵ و ۱۸ پا است. در ازمنه متأخرتر این کلیسارا آتش زدند، بار دیگر بنا
 کردند و چندی بعد باز ویران شد. از آن زمان تا کنون چند بار در آن
 تغییراتی داده شده و بعضی قسمت‌هایش تجدید بنا گردیده است، ولی
 قسمت‌هایی از آن یادگار عصر جنگ‌های صلیبی است.

کلیسای مزبور امروز عبارت از بنای کهنه و کثیف پربیچ و خمی
 است که دارای نمازخانه‌ها و حرمهای متعددی میباشد و برای تماشای همه
 آنها انسان باید چند روز وقت صرف کند. در نتیجه رقابت فرقه‌های مختلف
 مسیحی هر گوشه این کلیسا امروز نمایشگاهی از مراسم و سنن گوناگون

گردیده و هر تصویر و هر قطعه فرش آن بفرقه دسته خاصی تعلق دارد و کمترین تخطی به حقوق دیگران کافی است که آشوب خونینی بر پا کند. در حال حاضر هشت کلیسای مختلف، که عبارتند از کلیسای ارمنی، کریگوری، کلیسای قبطی، کلیسای سوری، کلیسای ارتدکس، کلیسای حبشی و کلیسای کاتولیک رومی، در اداره این کلیسا سهیم اند. در عصر جنگ‌های صلیبی اداره کلیسا منحصراً در دست کلیسای روم بود. پس از آن کلیساهای دیگری نیز تدریجاً در آن برای خود جایی باز کردند. در وسط کلیسا، آنجا که گمان می‌رود قبر مسیح بوده، حرمی است که اجازه داده شده چهل و سه چراغ از سقف آن آویزان شود. از اینها سیزده چراغ به کلیسای روم، ۱۳ چراغ بکلیسای ارتدکس، ۱۳ چراغ بکلیسای ارمنی، و چهار چراغ به کلیسای حبشه تعلق دارد.

رسم سالانه آتش مقدس از جمله موهومات هراس انگیزی است که این پرستشگاه باستانی را در بر گرفته. این رسم مبتنی بر حدیثی است که می‌گوید قرن‌ها پیش راهبی که شغلش روشن داشتن چراغ در حرم «قیامت» بود بخواب رفت و در اثر غفلت او چراغ خاموش گشت. چون چشم کشود، از قصوری که مرتکب شده بود افسرده و هراسان گشت و از خداوند طلب بخشش کرد. در این هنگام آتش مقدس از آسمان نازل گشت و چراغ روشن شد. از آن پس، هر سال در ایام عید قیام مسیح این معجزه تکرار می‌شود. کلیسا از هزاران مؤمنی که هر يك شمع خاموشی در دست دارد انباشته می‌شود. در میان مراسم مفصل با شکوه اسقف اعظم ارتدکس سه بار بدور حرم طواف می‌کند. بعد گروهی از کشیشان که جامه‌های آراسته‌گرانبها در بر و دوش‌های پر زرق و برق در دست دارند و پیوسته سرود می‌خوانند بمیان جمعیت روان می‌شوند. سپس، اسقف اعظم، در حالی که توده‌ای شمع خاموش در دست دارد، بتنهایی داخل حرم می‌شود.

در این هنگام ناگهان شعله‌ئی می‌درخشد و اسقف با شمعهای فروزان بیرون می‌آید. مؤمنین که در کلیسا گرد آمده‌اند پیش آمده، شمع خود را با آن آتش «آسمانی» روشن می‌سازند. پس از آن، جماعت در کوه‌های باریک شهر پراکنده می‌شود و در حالی که هر کس بدقت می‌کوشد شمع خود را از خاموش شدن باز دارد، بخانه‌های خود روان می‌شوند. هر يك از پیروان کلیسای ارتدکس شمع خود را از شعله شمع دیگری روشن می‌کند، و بدینسان این آتش «مقدس» با کثافت عالم ارتدکس برده می‌شود.

کینه و حسد و مکر و تزویر چنان این کلیسای بزرگ را در بر گرفته است که انسان از دیدن آن پریشان و نومید می‌شود. شاید مساعدترین توصیفی که بتوان از این کلیسا کرد همان عبارتی باشد که به اسقف گور نسبت داده می‌شود. چون از او پرسیدند بنظرتی عیسی این وضع را چگونه تلقی خواهد کرد، پاسخ داد: «بنظر من، او با همان تبسم دلنشین خود خواهد گفت کودکان من محتاج باز بچه‌اند. آیا همه کودکان گاهی بر سر باز بچه نزاع نمی‌کنند؟»

«گور باغ»، که در نزدیکی محلی موسوم به «جایزای گوردون» واقع است، وضعتش از هر جهت با وضع کلیسای «قیامت» تفاوت دارد. چند سال قبل يك سر لشکر انگلیسی که بنام «جایز گوردون» (۱) معروف بود، به اورشلیم آمد، و در خارج دیوارهای شهر متوجه تپه‌ئی شد که غارهای کوچکش آنرا بشکل جمجمه درآورده است. بنظر او رسید که اینجا باید جایز حقیقی یا محل جمجمه باشد. افسر نامبرده در زیر تپه غاری یافت که محل دفن اجساد بشری بوده، و از آن پی برد که این غار باید همان جایی باشد که بدن مسیح را در آن نهادند. این غار که در باغی

واقع شده جای وسیعی است و ظاهراً مدفن شخص ثروتمندی بوده. در پیچه آن با سنك بزرگی که در برابرش نهاده بودند مسدود شده بود و از منفذی که در بالا قرار داشت نور بداخل آن میتابید، چنانکه اگر کسی در مدخل آن ایستاده، بداخل مینگریست، بكمك این نور میتوانست درون آنرا تماشا کند - همچنانکه یوحنا بامداد روز قیام مسیح داخل شده، درون آنرا تماشا کرد. آثاری که از زیر خاك این باغ پس از حفر آن بدست آمده عبارت است از يك منگنه قدیمی شرابسازی و سنك های يك معبد بت پرستان. معلوم شده است کسانی که در میجاورت این تپه میزیستند آنرا «تپه جمجمه» میخواندند. هنگام تجزیه خاك این غار، بخلاف غارهای دیگر، اثری از استخوان در آن نیافته اند. با اینحال، کسانی هستند که اینجا را جملعتای حقیقی می شمارند. البته این فرضیه را نمیتوان اثبات کرد، ولی از آنجا که این مکان کاملاً پاك و منزّه و دست نخورده نگاهداری شده، کسی که سحرگاه روز عید قیام در آنجا حاضر میشود، همانگونه که نو یسنده چند سال قبل در آن حضور یافت، در مییابد این غار باید چنان جامی باشد که مسیح در آن مدفون شد، و میتوان حالت زنی را که سحرگاه آن روز با بیتابی بسر قبر رفت در نظر مجسم سازد و صدای فرشته را که میگفت، «در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. بروید و این را بشاکردان بگوئید»، بگوش دل بشنود.

کلیمسای رشد کننده

پس از پنتیکاست مرکز جنبش مسیحیت از اورشلیم به شهر تاریخی دمشق انتقال یافت. این شهر، که در حاشیه دشت سوریه واقع شده، عظمت و پایداری خود را مدیون دو رود ابانا و فرپراست که از کنار آن میگذرند. از این دو رود یکی از دامن کوه هرمون بسوی جنوب غرب، و دیگری از کوههای لبنان در شمال غرب روان است. هر دو رود نامبرده دارای آب زلال و مناظر دلکش اند و دشت بارور پهناوری را سیراب کرده، باغهای سحرانگیز دمشق را بوجود آورده اند. سخنوران عرب این باغها را با باغهای فردوس برابر دانسته اند و گفته اند که چون از حضرت محمد، هنگامی که لشکریان اسلام شهر دمشق را تسخیر کردند، تقاضا شد وارد شهر شده، باغهای آنرا تماشا کند، از پذیرفتن این خواهش سر باز زد و پاسخ داد میترسم تماشای باغهای دلفریب دمشق شوق دیدار باغهای فردوس را از دلم بیرون کند. دمشق حتی امروز شهری زیبا و آباد با سقف سفید و مغازه ها و باغهای سرسبز فریبده است، و کهن ترین شهر جهان بشمار میرود که دایماً مسکون بوده. در کتاب مقدس، از زمان ابراهیم گرفته تا زمان تدوین کتاب عهد جدید و هنگام گرایش پولس به مسیحیت، بنام این شهر مکرر اشاره رفته است. در روزگار پادشاهان اسرائیل دمشق پایتخت سوریه بود و یکی از سرسخت ترین دشمنان یهود

بشمار میرفت. این شهر، که بنوبت استیلای سلاطین آشور، یونان و روم را تحمل کرده بود، در زمان مسیح بخشی از قلمرو حکومت آرتاس چهارم، که از سال ۹ ق. م. تا سنه ۴ میلادی از شهر بیترا حکومت کرد، بشمار میرفت. هیرودیس آنتیاس با دختر او ازدواج کرد، بعد برای اینکه زن برادرش را بنکاح خود درآورد وی را طلاق داد، و این کار جنگ انتقامجویانه‌ای را دامن زد که در نتیجه آن قسمتی از قلمرو حکومت هیرودیس از سلطه وی خارج گشت.

پولس تنها کسی است که در نوشته‌های خود اشاره کرده است آرتاس در آن زمان فرمانروای دمشق بود، ولی مسکوکت آن زمان نیز بر صحت گفته او گواهی میدهد. مسکوکت دمشق شامل تصویر تیریروس امپراتور روم است که تا سال ۳۴ ق. م. سلطنت کرد. از آن پس اثری از امپراتوران روم - چون کالگولا، که از سال ۳۷ تا ۴۱ سلطنت کرد، و کلاودیوس، که حکومتش از ۴۱ تا ۵۴ بطول انجامید - در این سکه‌ها مشاهده نمیشود. از زمان سلطنت نرون، که از سال ۶۲ میلادی آغاز میشود، تصاویر سایر امپراتوران روم بار دیگر بر سکه‌های دمشق ظاهر میشود، و همین گواه بر این است که در فاصله سالهای ۳۷ و ۶۲ شاه دیگری بر دمشق حکومت نمیکرده است.

در مشرق دمشق دروازه‌ای است که قسمتی از آن یادگار روزگار رومیان است، و خیابان مستقیمی که از آن امتداد دارد هنوز «درب المستقیم» نامیده میشود، و در کتاب اعمال رسولان بدان اشاره رفته است. در زمان پولس این خیابان با يك ميل طول و صد پا پهنا که در دو سو با ایوانهای مسقف احاطه شده بود از مشهورترین معا بر جهان بشمار میرفت. بزرگترین مسجد شهر امروز مسجدی است که چنانکه از ظاهر آن پیدا است در آغاز

کلیسای مسیحی بوده و بعدها در ترکیب آن تغییراتی داده‌اند. شهرت این مسجد بیشتر از این جهت است که گفته میشود سر بهیای تعمید دهنده در حرم مزینی که در وسط آن است نهاده شده. با توجه باینکه کالوین می‌نویسد تعداد کلیساهائی که در زمان وی مدعی بودند سر بهیای تعمید دهنده را در اختیار دارند از بیست کمتر نبود، خوانندگان ما را معذور خواهند داشت هرگاه ادعای کلیسای دمشق را نیز با تردید تلقی کنیم. آنچه اعتقاد ما را باینکه این مسجد قبلاً کلیسای مسیحی بوده تقویت میکند سرستون سنگی است که بر روی مدخل آجری جنوبی بنا قرار دارد. بر روی این ستون، که از پشت بام بازار مجاور پیدا است، کتیبه‌ئی است که «هنری وان دایک» آنرا «شهامت‌آمیزترین کتیبه جهان» نامیده. مضمون کتیبه چنین است: «فرمانروائی تو، ای مسیح، از آن همه اعصار است، و حکومت تو تا همه نسل‌ها پایدار خواهد ماند.»

در کتاب اعمال رسولان (۲۶: ۱۱) با داستان انتشار مسیحیت بشهر انطاکیه آشنا میشویم، و ملاحظه میکنیم در همین جا بود که پیروان مسیح برای نخستین بار مسیحی خوانده شدند. در واقع، پس از سقوط روم، انطاکیه مهم‌ترین مرکز نفوذ و قدرت مسیحیت در خاور نزدیک شد. از اینجا هدایائی توسط بولس و برنابا به قحطی زدگان اورشلیم فرستاده شد، و از اینجا بود که همان دو رسول نخستین سفر بشارتی خود را آغاز کردند و گاهی از سفرهای خود بهین جا باز میگشتند. وسعت و موقعیت سوق الجیشی انطاکیه آنرا کانون مناسبی برای مسیحیت ساخته بود. انطاکیه در کنار رود اورنتوس بفاصله بیست میل از دریای واقع شده، و در اینجا رود نامبرده یگانه معبری را که در بین کوههای لبنان و «تائوروس» واقع است بوجود آورده است. شهر انطاکیه بامر شاه یونان، سلوکوس اول نیکاتور، ساخته شد. این شاه شهرهای بسیار

دیگری هم بنا کرد که ۹ تا از آنها «سلوکیه»، شانزده تا «انطاکیه»، و شش تا «لائودیکیه» نام داشتند، و نام اخیر بمناسبت نام مادر او باین شهرها داده شده بود. در زمان بولس شهر انطاکیه از چهارشهرمجاور و متوالی که هر يك دیواری مخصوص بخود داشت ولی همگی ببا يك دیوار مشترك محصور بودند تشکیل شده بود. این شهر پس از سقوط بدست رومیان شهری آزاد اعلام شد و پایتخت سوریه گردید. امپراتوران تالی روم با ساختن فواره‌های زیبا بر شکوه و جلال آن افزودند. هیرودیس بزرگ با تسطیح یکی از خیابانهای پهناور شهر و ایجاد ایوانهای مسقف در طرفین آن از خود بادکاری جاودان بر جا نهاد. یکی از خیابانهای شهر، که چون شریانی شرقی و غربی آن بود، چهار میل طول داشت.

لیووالاس در داستان کلاسیک شورا نگیز خویش بنام «بن هور» از وضع شهر در آن زمان آنچنانکه هر رهگذری ممکن بود بدوست خود گوید شرح شور انگیزی بیان داشته است. وی میگوید: «در اینجا رودی بسوی بساخر روان است و بیاد دارم روزی را که آب این رود تا بدیوارهای شهر میرسید. اکنون قسمت جلوی رود را لنگر گاه‌ها و حوضچه‌های تعمیر کشتی پوشانیده است. آنطرف تر، در جنوب، کوه «کاسیوس» واقع است که در برابر برادرش «آمنوس» که در شمال واقع است سر بآسمان کشیده، و در بین آنها جلگه انطاکیه قرار دارد. کمی دورتر، کوههای «سیاه» واقع است که از آن «نهر پادشاهان» آب زلالی را برای خیابانهای خشک و مردم تشنه همراه میآورد. دیوار این شهر شاهکار هنر «کزرائوس» استاد معماری دیوار میباشد. این دیوار استوار مرتفع با زوایای ناهنجار خود در جنوب از نظر ناپدید میگردد. بروی این دیوار چهارصد برج و بارو قرار دارد که هر يك منبع آب بوده است. بر آخرین نقطه مرتفع



بیالہ انطاکیہ

آن ارکی بنا شده که در تمام سال توسط سربازان رومی نگهبانی میشده است. دو سوی دیگر پرستشگاه ژوپیتز سر بآسمان کشیده و در زیر آن مقر نایب‌السلطنه واقع است که مملو از اطاق‌های متعدد است، و بنا اینحال چنان ساخته شده که از دستبرد اوباش مصون باشد. بر روی پلی که قدری دور تر قرار دارد علامت محدودیت کشتی رانی دیده میشود. از بالای پل جزیره‌ئی شروع میشود که «کالینیکوس» بر آن شهر تازه خود را با پنج پل بزرگی که بر روی دره ساخته شده بنا کرد. این پلها چنان محکم و استوار است که طول زمان و سیل و زمین لرزه نتوانسته است بر آنها گزندی وارد سازد. انطاکیه در آن روزگار سومین شهر مهم امپراتوری روم بود و تنها خود روم و اسکندریه با آن میتوانستند رقابت کنند. این شهر که در زیبایی شهره عالم بود مساحتی بیش از يك برابری و نیم شهر روم را در بر داشت؛ ولی از نظر اخلاق مردمش نیکنام نبود. انطاکیه مرکز مهم بازرگانی و داد و ستد و همچنین مرکز ادیان خاور زمین بشمار میرفت. «جوونال» میگوید موهوم پرستی و فساد اخلاق شرق از «اورنتوس» به «تیر» سرایت کرد. گمان میرود در سراسر تاریخ بشری هیچ مردمی به اندازه ساکنان این شهر رومی - یونانی فساد و موهوم پرستی آلوده نشده باشند.

بسال ۱۹۳۲، در این شهر حفریاتی بدست يك هیئت مختلط آمریکائی و بریتانیائی و فرانسوی آغاز گشت. از آنجا که شهر کنونی انطاکیه کوچک تر از شهر قدیمی است، نقاط بسیاری در آن وجود داشت که نظر باستان‌شناسان را بخود جلب کرد. محل دیوارهای قدیمی شهر شناخته شد، آکروپولیس کشف گردید، و بقایای تماشاخانه بزرگی که در قرن اول میلادی توسط رومیان بنا شده و در زمان خود با گنجایش دویست

هزار نفر عظیم‌ترین تماشاخانه جهان بشمار میرفت از زیر خاک بیرون آورده شد. گورمابه‌ها، ویلاها، و بعد از آن بناهای متعدد دیگری کشف شدند که یکی از آنها کلیساهای مسیحی است که بسال ۳۸۴ ساخته شده. علاوه بر این، قطعات فراوان مجسمه و مقداری موزائیک کف اطاق، که متعلق بقرون اول تا ششم میلادی است، بدست باستانشناسان افتاد. این موزائیک‌ها دارای تصاویری از تاریخ و اساطیر یونان - روم و مناظر طبیعت و صحنه‌های شکاراند و از نظر هنری ارزش فراوان دارند.

ولی گرانبهارترین یادگار تاریخی که در اینطاکیه کشف شده توسط کارگران عرب از زیر خاک بیرون آورده شده است نه باستانشناسان. گروهی از کارگران عرب که در سال ۱۹۱۰ زمین را میکنند به پیاله مخصوص عشای ربانی برخوردند که بنام «پیاله انطاکیه» معروف شد. این کارگران از افشای نام محلی که در آن باین پیاله برخوردند امتناع ورزیدند، ولی گفتند در زیر بنای یک کلیسای قدیمی آنرا یافته‌اند. علاوه بر این پیاله، یک صلیب، چند جلد سیمین کتاب، و یک پیاله دیگر نیز در اینجا بدست آنها افتاده بود. این پیاله در حقیقت، ظرفی است که ساغر کوچک تیری در آن جا میگرفته و روی آن تصاویری حک شده است که گمان میرود تصویر مسیح و رسولان او ت.

دو تصویر از مسیح در طرفین آن دیده میشود. یکی از آنها مسیح را در دوران جوانی و دیگری او را بصورت مردی بالغ نمایش میدهد. تصویر ده نفر دیگر نیز جلب توجه میکنند که با دستهای افراشته بر دو مسیح درود میفرستند. دودست راست مسیح بشقابی است که پنج قرص نان و دو ماهی در آن دیده میشود، و در کنار آنها کبوتری جلب توجه میکند. در زیر پاهای مسیح تصویر عقاب رومی قرار دارد. طرح بوتۀ تانک با

تصاویر دیگر در هم آمیخته است. ایسین، باستان‌شناس، پس از ده سال دقت و بررسی این پیاله، کتاب مصورجالب توجهی انتشار داد که مضامین آن ما حاصل مطالعات اوست. باستان‌شناس نامبرده تصاویر دور مسیح جوان را متی، مرقس، لوقا، یوحنا، یعقوب پسر زبدی، و آنانی را که بدور مسیح بالغ گرد آمده‌اند بطرس، پولس، یعقوب، یهودا و اندریاس تلقی میکند. این تصاویر هر يك دو اینچ طول دارد و با هم متفات‌اند. ایسین با توجه بشکل و ترکیب این پیاله آنرا متعلق به سال هفتاد میلادی میداند. پیاله‌های دیگری که چون این دارای قاعده کوچک باشند پس از دوران تیبریوس که فرمانروایش در سال ۳۴ بیابان رسید، تا کنون بدست نیامده است. لذا، او تصاویر روی این پیاله را مستمند میشمارد. مسیح در این تصویر فاقد ریش است و وقار و ملاحه از چهره‌اش هویدا است. از نظر هنر، این پیاله بسبب یونانی ساخته شده، و ظاهراً بآخرین مراحل هنر یونان تعلق دارد پیاله منقور برونی ظرفی است که ساغر ساده کوچک تری را در خود جای میداده است. قطعاتی از این پیاله کوچک‌تر را برور زمان از آن جدا کرده، با خود برده‌اند. دکتر ایسین این فرضیه را که پیاله درونی ممکن است همان پیاله‌ئی باشد که مسیح و شاگردانش در شب بازپسین از آن شراب نوشیدند، معتمل تلقی میکند. این فرضیه، گرچه قابل اثبات نیست، ولی جالب توجه و دلکش است. پس از کشف این پیاله، در باره آن و بخصوص قدمتش اختلاف نظر شدیدی در میان باستان‌شناسان پدید آمد. دکتر بارتون معتقد است عقاید منعکس در تصاویر و تزئینات این پیاله بیشتر مربوط به اوایل قرن دوم میلادی، یعنی حدود سالهای ۱۲۰ - ۱۴۰ میباشند. دکتر کوک، استاد کامبریج، برعکس، عقیده دارد که این تصاویر با باید متعلق به عصر فلاوین (۷۰ - ۹۶) باشد یا بزمان تراژان (۹۸ - ۱۱۶). فوکس جانسن

آنها را قرن اول میلادی میدانند. برخی دیگر معتقداند متعلق به قرن پنجم است و سبک هنری آن بزمانی دیرتر از قرن اول میلادی تعلق دارد. با اینحال، پروفیسور بیکن گفته است آثار هنری مشابه این از مابدی که در قرن دوم میلادی در بعلبک بنا شده‌اند بدست آمده‌است، و «دورتنی» ثابت کرده است هنرمندان خاور زمین از مدت‌ها قبل این سبک را پیروی می‌کرده‌اند. توماس کوستین، داستان‌سرا، در اثر کثیرالانتشار خود موسوم به «پیاله»، شرح خیالی دلکشی از نحوه تهیه این اثر گرانپایا بیان داشته است. اکنون پیاله مورد بحث در یکی از موزه‌های شهر نیویورک بنام «دیرها» نگهداری میشود، و در میان آثار گرانپایای دیگری که از صنعت اولیه مسیحی در این موزه گردآمده، محتملاً از همه زیباتر و شگفت‌انگیزتر است.

دو کلیسای ویران نادر در مجاورت انطاکیه کشف شده است. یکی از اینها در «سلوکیه پیریه»، که بندر قدیم انطاکیه است و بولس و برنابا، بر روایت کتاب اعمال رسولان (۱۳: ۴)، سفر بشارتی خود را از آنجا آغاز کردند، واقع شده. این کلیسا، ظاهراً، در سال ۴۸۰ میلادی بنا شده، و کلیسای بزرگی بوده است. کف متحرک آن با مجموعه موزائیک نادر و خارق‌العاده‌ای که صحنه‌هایی زنده از فردوس طبیعت را با جانوران، پرندگان، درختان و گلها نمایش میدهد پوشیده شده است. در میان جانوران زرافه و اسب کوهی دیده میشوند که از دیدن مرغ عظیم‌الجثه‌ای از طایفه درنا، يك فيل خروشان، شیران غران، اسبان لجام گسیخته، يك دسته آهو، گوسفندان، بزها، يك كفتار و جانوران دیگر رم کرده‌اند. پرندگان که در روی پیاله منعکس شده‌اند عبارت‌اند از يك عقاب، درحالی که بالهای خود را بهم می‌زند، يك مرغابی، که سرش را چنك می‌زند، چند طاوس و درنا و مرغابی و قاز. تصاویر مربوط به

داستانهای کتاب عهد هتیک عبارت‌اند: از دانیال، موسی، بوتۀ فروزان و یوسف و شامول. از داستانهای کتاب عهد جدید تصویر مجوسیان، مرد توانگر و ایلمارز، و اطعام پنج هزار نفر توسط عیسی بر روی پیااله منعکس است.

در هشتاد میلی شمال شرق انطاکیه و برانه‌های کلیسای «سیمون مقدس» واقع است. سیمون مقدس در حدود ۳۹۰ در شمال سوریه متولد شد و سی سال آخر عمر خود را بر روی ستونهایی بسر برد که ارتفاع آنها پیوسته افزایش مییافت. ستون اول شش پا و ستون آخر قریب شصت پا ارتفاع داشت. بیشتر روزها را او در دعا و مناجات بسر میبرد و در ضمن آن از کمر تا بزمین خم شده، دوباره راست میگردید. بک تماشای روزی بشردن حرکات او پرداخت، و پس از آنکه هزار و دویست و چهل و چهار بار آنرا شمرده خسته شد و از شمردن باز ایستاد، در حالی که سیمون مقدس خسته نشده بود و هنوز باین حرکت شگفت‌انگیز ادامه میداد. مشهور است که او يك سال تما را روی يك پا ایستاد. از همه جا زائران برای تماشای او هجوم میآوردند، و گفته‌اند که هزاران تن با دیدن او به مسیحیت گرویده‌اند. میگویند ستارۀ فروزانی بر فراز ستون او نور افشانی میکرد، و جماعتی از پیشوایان دین جسد او را تا گور مشایعت کرده‌اند. او نمونه‌ای فنا ناپذیر از قدسین مرتاض مسیحی شناخته شده است. اندکی پس از مرگ وی، کلیسای بزرگی در محل ستون او ساخته شد که ویرانه‌های تأثر انگیز آن هنوز بر جا است. این کلیسا از چهار اطاق بزرگ تشکیل شده بود که بشکل صلیب در کنار هم قرار داشتند. روی این اطاق‌ها را با سقف پوشانده بودند و ستون سیمون مقدس، که هنوز قسمتی از آن پا بر جا است، در وسط آنها قرار داشت. او اگریوس، که بسال ۵۶۰ این کلیسا را دیده، آنرا چنین

توصیف میکند: «ستونهای صیقلی زیبا سقف نسبتاً بلندی را بر روی خود نگاهداشته‌اند. در وسط کلیسا صحنی است که در مرکز آن ستونی با ارتفاع چهل ذراع قرار دارد. بر روی این ستون فرشته مجسم زندگی آسمانی خود را بر روی زمین بسر برده، صومعه‌های متعددی در دور این کلیسا بنا شده بود، و از روی ویرانه‌های شهر میتوان دریافت برای پذیرایی از زائرانی که برای زیارت این کلیسا می‌آمدند چه تدارکات مفصلی لازم بود در این شهر بعمل آمده باشد.

راههائی که پولس پیمود

در کتاب اعمال رسولان (۴: ۱۳ و ۵) با نخستین سفر بشارتی پولس و برنابا به قبرس، که موطن برنابا بود، آشنا میشویم. قبرس جزیره طویل و زیبا و باروری است که در مشرق مدیترانه در مدخل خلیج انطاکیه واقع شده و در روز روشن از این بندر دیده میشود. مبشران نامبرده در شهر سیلامیس، که در آن روزگار از بندرهای مهم مدیترانه بود و مرکز بازرگانی قبرس بشمار میرفت، پیاده شدند. این شهر در کنار جلگه‌ئی واقع است که وسیع‌ترین جلگه جزیره میباشد. چنانکه کتاب اعمال رسولان روایت میکند، در زمان پولس کنیسه‌های متعددی در این شهر قرار داشت. با توجه باینکه سیلامیس در آن زمان مرکز مهم بازرگانی بود و یهود همواره سوداگر بوده‌اند، وجود این کنیسه‌ها را در آنجا امری عادی باید تلقی کرد. امروز در این شهر صومعه‌ئی هست که بنام «برنابای مقدس» خوانده میشود و در کنار آن گوری منتسب به برنابا قرار دارد. راهبان صومعه حدیثی دارند که میگویند دومین باری که برنابا همراه مرقس بجزیره آمد، مردی که پولس در نخستین سفر خود وی را نابینا ساخته بود، با وی بنای مخالفت نهاد و یهود را علیه وی بشورانید و آنها در میدان اسب دوانی برنابا را سنگسار کرده، بقتل رسانیدند.

همان شب مرقس جسد وی را ربوده، در خارج شهر دور از دیده بد خواهان بخاك سپرد. چهارصد سال بعد از این ماجرا، کلیسای قبرس در صدد برآمد خود را از سلطه و فرمانبرداری کلیسای انطاکیه برهاند، و برای حصول این منظور استدلال کرد چون خود آن کلیسا نیز بدست یکی از رسولان مسیح بنیانگذاری شده در شأن و منزلت کمتر از کلیسای انطاکیه نیست. در اثباتی که بحث و گفتگو در این باره جریان داشت، اسقف اعظم قبرس اعلام داشت برنابا در خواب سراغ وی آمده، او را بمحل گور خویش رهنمائی کرده است، و باو تکلیف نموده که مسأله مورد اختلاف را به زنو (۱)، امپراتور قسطنطنیه، احاله کند. فردای آن اسقف اعظم همراه گروهی از پیروانش بکنار گور رفته، آنرا شکافت، و در داخل آن جسد برنابا را یافت که نسخه‌ئی از انجیل متی را بسینه خود نهاده است. وی آثار را که در گور یافته بود برداشته، نزد امپراتور شتافت، و امپراتور از سخنان وی چنان بهیجان آمد که بدردنك شورای کلیسایسارای برای تأیید استقلال و خود مختاری کلیسای قبرس تشکیل داد. علاوه بر آن، شورا به اسقف اعظم اجازه داد که از آن پس نامش را با مرکب سرخ امضا کند، و این پیش از آن حق اختصاصی امپراتور بود. همچنین، اسقف اعظم اجازه یافت کلاه ارغوانی بر سر نهد و عصای سلطنتی با خود حمل نماید. کلیسای قبرس در طی ۱۶۵۰ سال گذشته تا روزگار خودمان این حقوق و مزایا را با سرسختی و تشکنتی برای خویش محفوظ داشته است.

شهر سیلامیس در روزگار ما در زیر درختان انبوه کهنسال پنهان شده و از خلال درختان پایه ستونهای مرمر و بقایای سه بازار قدیمی با میدانهای وسیع که کف آنها با سنگ مرمر پوشیده و با بناهای عظیم

احاطه شده بود، نمایان است. از جمله آثارى که از میان ویرانه‌های شهر قدیمی بدست آمده ابنیه‌ی بسبك خانه‌های رومی است که دارای گرمابه‌های متعدد و دستگاه حرارت مرکزی بوده‌اند. در بزرگ‌ترین میدان شهر پلکانی است که باحتمال قریب بیقین همان پلکانی میباشد که رسولان از آن گذشته‌اند. شهر سیلامیس و بندر آن در زمین لرزه شدیدی ویران شده است.

در وسط جزیره کان‌های بزرگ مس قرار دارد که در روزگار رومیان از آنها بهره برداری میشد و آنها را هیرودیس بزرگ از آگستوس قیصر گرایه کرده بود. نکته جالب توجه اینجا است که معادل کلمه مس در زبان انگلیسی از کلمه قبرس گرفته شده است. امروز يك شرکت آمریکایی با وسائل و شیوه‌های نوین از این کان‌ها بهره برداری میکند. مېشران نامبرده از سیلامیس به پافوس، که مقر فرمانروای رومی جزیره بود، در آمدند. در مجاورت پافوس دهکده‌ی است بنام «سالامیو»، که درختان زیتون کهنسال در آن روئیده است، و ساکنان آن بر خود مېبالند که تخم این درختان را پولس و برنابا هنگامی که برای صرف ناهار در آن توقف کردند بر زمین افشاندند. نزدیک تاماسوس کوری است که گفته میشود به مناسون تعلق دارد، و این همان شخصی است که در کتاب اعمال رسولان (۱۶:۲۱) نامش آمده. معروف است که این شخص بدست یوحنا تعمید یافته و به فاصله راه یکروز از اورشلیم خانه‌ی داشته که در آن از پولس و لوقا پذیرائی کرده. و بعدها با خشکانیدن دست صرافى بى وجدان و ستمگر معجزه‌ی از او سر زده است.

در پافوس مېشران به سر جیوس پولس، «خلیفه ولایت»، که مردی دانا و هوشمند بود و پس از سیسرو، خطیب مشهور رومی، باین مقام گماشته شد، برخوردند. در آن روزگار ایالات تابع روم بر

دو گونه بودند. برخی از آنها تابع مجلس عوام بودند و حکومت آنها بدست «خلیفه ولایت» سپرده میشد؛ و گروهی دیگر را امپراتور توسط فرماندار خویش اداره مینمود. نکته جالب توجه اینجا است که وقتی لوقا از پیلاطوس، فیلیکس و فسستوس چون والی، و از پولس بعنوان «خلیفه ولایت» نام میبرد، در تعیین مقام و مسئولیت آنها راه خطا نرفته است. زمانی گمان میرفت لوقا در جایی که از سرجیوس پولس چون «خلیفه ولایت» قبرس نام برده دچار خطا گشته است، زیرا آگستوس، امپراتور روم، این جزیره را مستقیماً توسط والی خویش اداره میکرد. ولی معلوم شد که اداره امور این جزیره بعدها از امپراتور به مجلس اعیان انتقال یافت. سکه‌های بدست آمده که بر آن نام یکی از «خلفای ولایت» قبرس منقوش است، و همچنین در سالهای اخیر کتیبه‌های متعلق بسال ۱۵۵ میلادی یافت شده که بر روی آن نوشته است: «در زمان پولس، خلیفه ولایت». پلینی نیز از سرجیوس پولس چون نویسنده رساله‌های در باره دانش قبرس نام میبرد، و بدینسان يك گواه دیگر بر آنانی که حضور و مقام وی را در این جزیره تأیید کرده‌اند افزوده میشود.

در همین جا بود که در حضور سرجیوس پولس بحث و گفتگوی شدیدی در بین مغی بنام باریشوع علیمایا از يك طرف و پولس رسول از طرف دیگر در گرفت و به ناپینائی اولی و قبول پیام پولس از طرف «خلیفه ولایت» انجامید. از اینجا دو تغییر در نحوه بیان داستان جلب توجه میکنند. نخست آنکه، نام سولس از این پس به پولس بر میگردد، و دیگر آنکه تا اینجا نام برنابا مقدم بر نام پولس ذکر میشد، و از ظاهر امر برمیآید که او رهبری و ابتکار عمل را در دست داشته است. ولی از این پس هر جا که از مبشران نامی بمیان آمده بنام «پولس و همراه او» از آنان یاد شده است، و این نشان میدهد که از آن پس رسولی که

جوان‌تر بوده ابتکار عمل را بدست گرفته است. چنانکه پیداست، پولس رسول پس از آنکه بجهان رومی گام نهاد، ترجیح داد بجای سولس که نام عبری است بنام رومی پولس خوانده شود.

مبشران پس از ترك قبرس به آسیا باز گشتند و در انطاکیه پامفلیا پیاده شدند. این شهر از جمله شانزده شهر موسوم به انطاکیه است که بدست سلوکوس نیکاتور اول بنا شدند. شهر مورد بحث، چنانکه ویرانه‌های آن گواهی میدهد، شهری یونانی - رومی بوده است. بقایای مجرای آب که بسبب رومی ساخته شده هنوز جلب توجه میکند.

پرستشگاه اصلی شهر که برای الهه « من » (۱)، بنا شده دارای مذبح وسیعی باالواح منقور بود و خاک زیر آن مملو از استخوانهای چهارپایان است. شهر دارای دو میدان وسیع بوده که یکی از آنها بنام اگستوس قیصر و دیگری بنام تیبریوس خوانده میشده است، و در آنها طاق‌هایی بنا شده بود که کتیبه‌هایی یادبود در بر داشت. پرستشگاه « من » حاوی تصاویر سر گاو نر است که در میان تاجهای بافته شده از شاخه درختان و میوه احاطه شده‌اند. سر گاو نر علامتی برای « من »، خدای باروری بوده است. این پرستشگاه نمونه‌ای برجسته از ظرافت یونان و شکوه و عظمت انبیه رومی است. آبی که از مجرای مخصوصی بشهر می‌آمد توسط لوله‌هایی در داخل شهر تقسیم میشد. اخیراً فرمانی که بخط لاتین از میان بقایای شهر بدست آمده، بهای گندم را پس از يك زمستان سخت تثبیت میکند و سودجویان را از تجاوز و تخلف باز میدارد. پیداست که انطاکیه از شهرهای مرقی و بارونق آن روزگار بوده است.

نخستین محقق که ویرانه‌های انطاکیه توجه وی را بخود معطوف

داشت کشیش نظامی انگلیسی مقیم از میر، بنام فرانسیس اروندل (۱)، است. این شخص در اثر تماس یا برادر زنش جیمز موریر (۲)، که با نگارش کتاب حاجی بابای اصفهانی در ایران شهرت یافته است، به باستان شناسی علاقمند شد. پولس، پس از ورود باین شهر، بعادت دیرین خود، روز شنبه به کنیسهٔ یهود در آمد و پیام عیسی را به جماعت اعلام داشت. ظاهراً، یهودیان ساکن این شهر اندک بودند، و بهمین جهت تنها یک کنیسه در آن وجود داشت. این کنیسه یقیناً بشکل کنیسه‌های امروزی بوده و در وسط آن میزی برای قرائت کتاب عهد عتیق قرار داشته است. صندوق حاوی نسخهٔ خطی کتاب عهد عتیق در کنار میز در آنسویی که به اورشلیم نزدیک‌تر است نهاده میشد و در اطراف میز صندلی‌هایی برای حاضرین چیده میشد، و زنان نیز در جای مخصوصی که معمولاً در پشت معماری مشبك با راهرو که بآنان اختصاص داشت گرد میآمدند. لوقا شرح مبسوطی از بیانات پولس در این کنیسه میدهد که نمونه‌ای از مواعظ او برای یهودیان است. سخن پولس در اینجا دوستانه و دلنشین است. از پیشگوییهای پیامبران یهود آغاز میشود و به یحیای تعمید دهنده و عیسی میرسد. در نخستین هفتهٔ اقامت پولس در این شهر، یهودیان ساکن آنجا واکنش دوستانه‌ای با او ابراز داشتند، ولی مخالفتی که بعداً از جانب آنان سر زد سبب گشت که پولس از یهود دل کند و به امت‌ها روی آورد. این ماجرا در حقیقت مبداء تحولی در مشی فعالیت بشارتی پولس بود، زیرا از آن پس او نام «رسول برای امت‌ها» را به خود گرفت. بدیهی است که در شهری چون انطاکیه، که در تحت نفوذ و سلطهٔ رومیان بود، هر تشبیهی بقانون علیه پولس از جانب یهود بی ثمر

1- Fracis Arundell

2- James Morrier

و بلا اثر میماند. از این روی، مخالفان و بدخواهان بزنان مقتدر و متنفذی که به یهودیت گرویده بودند متوسل شدند و آنانرا علیه مبشران برانگیختند، و مبشران را ناگزیر ساختند «خاک و غبار شهر را از پایهای خود افشانده»، به قونیه، یا ایقونیه، که در شصت میلی انطاکیه واقع است، رهسپار شوند.

نزدیک ایقونیه دو تپه‌تی هست که بنامهای پولس و تکلّا خوانده میشود. تکلّا جوانی از اهالی قونیه بود که به مسیحیت گروید، و داستان او در شرح عملی کارهای پولس و تکلّا، که در قرون اول میلادی در کلیساهای خوانده میشد، آمده است.

تنها توصیفی که از اندام و وضع ظاهری پولس در دست داریم در همین کتاب است. نویسنده کتاب میگوید پولس «مردی بود با اندام ویز، سر کم مو، باهای کج، تندروست، ابروان بهم رسیده، بینی نسبتاً خمیده، و شخصی پراز فیض و رحمت، زیرا گاهی چون انسان مینمود و زمانی چون فرشتگان بنظر میآمد.» ایقونیه مستعمره رومیان نبود، بلکه بشیوه دموکراسی اداره میشد. از این روی، هنگامی که ساکنان آن علیه مبشران شوریدند، دموکراسی آن به کریه‌ترین صورتی نمایان گشت، و پولس و برنابا ناگه‌زیر گشتند به لیستره بگریزند. تنها بخش کوچکی از شهر قدیمی، که شاید همان باشد که پولس دیده، تا زمان ما باقی مانده است، زیرا این شهر بارها ویران شده و از سر نو بنا گردیده است.

لیستره بفاصله بیست و پنج میل از ایقونیه واقع است و ویرانه‌های آن در سال ۱۸۸۵ توسط ج. ر. ستیلینگتون سقرت (۱)، محقق آمریکایی، کشف گردیده است. در میان بقایای شهر سنک مذهب‌ی به

ارتفاع سه و نیم اینچ بدست آمده که بر آن نام شهر بخط لاتین حك شده و ضمناً اشاره گردیده است که شهر مستعمره رومیان بوده. از آنجا که این سنك یادگار روزگار آگستوس است، یقیناً پولس و همراه او آنرا دیده اند. در همین شهر بود که چون پولس مرد لنك را شفا داد کاهن معبد مشتری وی را خدا پنداشت و خواست برای او قربانی بگذارد، و مردم برنابارا چون الهه مشتری و پولس را چون خدای عطارد سجده و پرستش کردند. درك اینکه چرا در لیست مردم این مبشران را چون خدایان مشتری و عطارد پنداشتند مشکل نیست. سبب آن این بود که افسانه کهن فیلمون و بائوکیس در ذهن مردم این شهر ریشه دوانده بود. این حدیث میگوید مشتری و عطارد بصورت انسان در شهر نمایان شدند و روستائیان نامهربان آنانرا بیرون راندند. تنها فیلمون، مرد کهنسال نيك سیرت، و زن او بائوکیس با خوشرویی از آنان پذیرائی کردند. موجودی آذوقه آنان بطرز معجز آسایی افزایش یافت تا کفاف مهمانان را بدهد، و بامداد فردا در جای شهر دریاچه می ظاهر گشت که در آن روستائیان نامهربان به ماهی مبدل گشته بودند. بسائق همین حدیث، وقتی مردم پنداشتند خدایان فرود آمده اند، آنانرا خدایان مشتری و عطارد شمردند. بنظر میرسد که مشتری و عطارد خدایان حمامی این شهر بوده اند. بر اثر کاوشهایی که در میان ویرانه های شهر صورت گرفته بقایای معبد مشتری بهمان صورتی که در کتاب اعمال رسولان توصیف شده کشف گردیده، و همچنین الواح فراوانی بدست آمده است که از طرف پرستندگان مشتری و عطارد بآنان تقدیم گردیده است. لذا پیداست که شور و هیجانی که از مشاهده پولس و کارهای او به کاهن معبد مشتری دست داد و اعتقاد او باینکه این بار پذیرائی از این خدایان بجای شور بختی مایه برکات شهر خواهد

گشت بی مبنا نبوده است. در محل شهر دربه، که مبشران از لیستره بدان رهسپار شدند و آخرین نقطه خط سیر پولس در این سفر بود، تاکنون حفاریاتی صورت نگرفته است. پولس و برنابا از اینجا به انطاکیه سوریه بازگشتند.

پولس و سیلاس در دومین سفر بشارتی خود پس از عبور از برخی شهرهایی که در سفر قبلی دیده بودند به ترواس، در آسیای صغیر، رسیدند. در اینجا پولس رؤیای مرد مقدونی را که استعانت میکرد هلاستی از میل و اراده خدا برای عزیمت خود به قاره اروپا تلقی میکند، در این سفر تیموتائوس در لیستره و لوقا در ترواس به مبشران میپیوندند، و بدینسان تعداد آنها ظاهراً بچهار میرسد. تفاوت شیوه این مبشران برای تسخیر اروپا با راهی که خشایارشا، شاه ایران، سال ۴۸۰ ق. م، یا قریب پانصد سال قبل از آنان، تقریباً از همان نقطه باین منظور برگزیده بود، نکته شایان توجه و آموزنده می‌است. خشایارشا، بگواهی اسناد تاریخی، با اتکای به بزرگ‌ترین نیروی نظامی آن عصر تعرض خود را آغاز کرد. هرودوت توصیفی روشن و مستند از کثرت سربازان خشایارشا و ترکیب نیروهای او باقی‌گذاشته است. سربازان او از سراسر امپراتوری پهنای ایران، که از هند تا حبشه و از افغانستان تا شبه جزیره عربستان گسترش داشت، گردآوری شده بودند. نیروهای او از پیاده نظام، که به شمشیر و نیزه مجهز بود، تشکیل میشد و در میان سربازان او جمعی با کلاه خود برنجین، کسروهی با کلاه خود ساخته شده از مجموعه اسب و عده می با کلاه نمادی بودند و جامه‌های رنگارنگ گوناگون بر تن داشتند. کثرت سربازان او بعدی بود که برای شمارش آنان ده هزار تن را جدا ساخته، حصار بی‌گرد آنان کشیدند، و چون گنجایش محوطه داخل حصار معلوم شد، از آن برای

شمارش بقیهٔ سربازان استفاده کردند. در نتیجهٔ این احصاء معلوم شد که تعداد سربازان خشایارشا بر يك ميليون و هفتصد هزار تن بالغ است. هزار و دویست و هفت کشتی نیز که در تنگهٔ داردانل گرد آمده بودند از سربازان او درخشکی حمایت میکردند. شاه ایران که بر تخت مرمر نشسته بود از آنجا بر این سفاین نظر افکند و از عظمت نیروی خویش خشنود گشت. فرمان حمله صادر شد و سربازان شروع کردند از روی پلی که از اجتماع قایق‌ها تشکیل شده بود خود را بکمرانهٔ اروپا برسانند.

تاریخ نتیجهٔ این تعرض نیرومندان ثبت کرده است. میدانیم که هجوم خشایارشا با ایستادگی سخت یونانیان روبرو شد. نیروی دریایی او منهدم گشت و تنها گروه معدودی از سربازان او که ظاهراً شکست ناپذیر بودند بوطن خویش باز گشتند. هجوم خشایارشا را برای تسخیر اروپا با شیوه‌ئی که پولس بهمین منظور برگزید مقایسه کنید. چهار مرد بر آن شدند که قارهٔ اروپا را برای مسیح تسخیر کنند. چهار مبشر تهیدست گمنام و بیسلاح کاری کردند که شاه توانای ایران با انجام آن توفیق نیافت. اینان دین ودل و شیوهٔ زندگی مردم یونان و، با آلامال، سراسر اروپا را دیگرگون ساختند. خشایارشا بفرمانبرداری ظاهری مردم و بوصول باج از آنان دل خوش داشته بود. ولی نیت و هدف پولس بسی عالی‌تر از آن بود. هیچ فتحی، جز اینکه مردم اروپا تن و روان و فکر خود را تسلیم مسیح سازند، این مبشر بزرگ را نمیتوانست از تلاش باز دارد. با اینحال، میبینیم در همان جایی که خشایارشا با شکست مواجه شد پولس شاهد پیروزی و موفقیت را به آغوش میکشد. جنبشی که بدست او آغاز گشت، نه تنها به یونان بلکه سراسر اروپا گسترش یافت. فیلیپی نخستین شهر اروپایی است که پولس و همراهان او برای

اعلام پیام مسیح در آن توقف کردند. این شهر بنام فیلیپ مقدونی، که در قرن چهار قبل از میلاد آنرا بنا نهاده، نامیده میشد. بعدها با جنگ فیلیپی که در آن روی داد و بمغلویت «کاسیوس» و «بروتوس» بدست «آنتونی» و «اوکتاویان» انجامید، بر شهرت این شهر افزوده گشت. مقارن جشنی که بمناسبت این پیروزی برپا شده بود، شهر فیلیپی مستعمره رومیان شناخته شد و سربازان رومی که در جنگ شرکت جسته بودند اتباع آن گشتند. پولس و همراهان در «نیاپولیس»، که در کنار یکی از شاهراهای یونان به روم قرار داشت، توقف کردند. خاکی را که با گذشت زمان بر این شاهراه نشسته است در نقاط متعددی از روی آن برداشته اند و در آن خراشهایی به عمق ۳ تا ۷ اینچ یافته اند که چرخ کاربهای که از آن میگذاشته اند برجای نهاده است.

در فاصله سنوات ۱۹۱۴ و ۱۹۳۸ یک رشته کاوشها و حفاریات دامنه داری توسط مدرسه فرانسوی آتن در ویرانه های شهر فیلیپی صورت گرفت. حفاران مدرسه نامبرده در مرکز شهر میدانی بطول سیصد و بیپنجاه قدم و پنجاه پا یافتند که در همه طرف به پرستشگاههایی منتهی میشد، در سه سمت آن ایوانهایی قرار داشت، و اننیقه بسیاری در اطراف آن ساخته شده بود. در سمت شمال بنایی است که گویا مقر فرمانروای شهر بوده. نهرهای آب که توسط رومیان در شهر احداث شده بود هنوز بصورت قابل استفاده می باقی مانده است. در نقطه دیگر تپه می با قلعه مسطح، یک تماشاخانه، کلیساهایی که تاریخ بنای آنها خیلی دیرتر از زمان پولس است ساخته شده. یکی از بناهایی که ظاهراً قبل از زمان پولس ساخته شده ایوان ستوندار است که بقایای آن در انتهای غربی شهر قدیمی دیده میشود. با توجه بعادت رومیان باستان، میتوان احتمال داد که این بنا پس از آنکه

شهر مستعمره رومیان شد بنا گردیده و ظاهراً انتهای پومرיום را، که خدایان بیکانه را بدان راهی نبوده، تعیین میکرده است. بفاصله تقریباً يك ميل از این شهر، در کنار شاهراه، به رود «گنجاتیس» میرسیم که از آن در کتاب اعمال رسولان (۱۶: ۱۳) نام برده شده، و میشران در کنار آن بگروهی از زنان دیندار برخوردند که در روز سبت مشغول بجا آوردن مراسم دینی خود بودند. لیدیا، دلال ارغوان، که نخستین زن اروپایی است که مسیحیت را پذیرفت، یکی از همین زنان بود.

«گنجاتیس» رودی است به پهنای ۱۰ - ۱۲ یارد که آب زلالی در آن جاری است. این شهر چون هایکام نظامی بود و چون از نظر سوداگری اهمیت چندانی نداشت، یهودیان آن بسیار اندک بودند. شهری نیز که دختری مآل اندیش در آن شفا یافت، میشران مضروب و زندانی شدند، هنگام شب زمین لرزه‌ئی در آن حادث گشت و زندانبانان به مسیحیت گروید، از نظر اهمیت و موقعیت نظامی بهمین شهر شباهت داشت. احساسات گرم و آتشین پولس نسبت به مسیحیان این شهر از نامه او به «فیلیپیان» پیداست. این نامه از آن جهت که از سخنان گله‌آمیز و تهدید کننده خالی است با سایر نامه‌های پولس تفاوت دارد.

رسولان از اینجا به تسالونیکی رهسپار شدند. تسالونیکی نیز در آغاز همان شاهراه بفاصله هفتاد میل از شهر قبلی قرار داشت. این شهر، بسال ۳۱۵ ق. م. بفرمان «کاساندر» ساخته شده، و بنام زن او که خواهر اسکندر کبیر است نامید شده. در جنگ فیلیپی تسالونیکی از فاتحان پشتیبانی کرد و بهمین جهت شهری آزاد اعلام شد. خیابان اصلی آن در امتداد همان شاهراه معروف احداث شده است. بر دروازه ویران آن، که «دروازه واردار» نام دارد، این عبارت دیده میشود: «در زمان پولتیارخ‌ها». این کتیبه از این جهت قابل ملاحظه است که قبل از کشف

آن گروهی از ناقدان اوقارا، که در کتاب اعمال رسولان (۱۷: ۶) از فرمانروایان این شهر بعنوان بولیتارخ نام برده، متهم باستعمال القابی میکردند که تاریخ آنها را بیاد ندارد. علاوه بر این، کتیبه‌های متعدد دیگری که حاوی این لقب‌اند از زمان آکستوس بیادگار مانده. پس انتقادی که از این نظر بر اعمال رسولان میشد پایه و مبنای صحیحی نداشته است. در همین شهر تسالونیکی بود که مخالفان با اشاره بکارهای مبشران گفتند: «اینان جهان را زیر و رو کرده‌اند.»

کمی پس از آن در شهر آتن، که کانون فرهنگ و معماری و دانش یونان بود، بار دیگر به پولس بر میخوریم. تماشای این شهر و مشاهده آثار و ابنیه شکفت انگیز آن در فکر و روح پولس چه اثری بخشیده است؟ محتمل است که او با ملاحظه پیروزیهای درخشان مردم این شهر در زمینه فرهنگ و هنر و معماری از خود پرسیده باشد آیا دین ساکنان آتن برای ارشاد آنان کافی نیست؟ هنوز در این شهر آتناری بچشم میخورد که تا کنون دست بشر در زیبایی و فریبندگی نظیر آنها را نیافریده است. بسیاری از نویسندگان و جهانگردان شکوه و زیبایی خیره کننده آنرا ستوده‌اند. بسال ۱۸۴۱، و. م. لیک در ویرانه‌های آتن بکاوش پرداخت، و سپس شش مؤسسه خارجی با همکاری دولت یونان این کار را بمیزان وسیعی ادامه دادند. مرکز شهر که «آکروپولیس» نام داشت بر صخره بلندی بارتفاع پانصد و دوازده پا، که از هر چهار جهت جدید پیوسته مسکون بوده، بنا گردیده است. آتن شهرت خود را در قرن هفتم ق. م. بدست آورد و مقارن چنگ بسا ایران خود را برهبری حکومت‌های یونان رسانید. در فاصله سالهای ۴۴۳ تا ۴۲۹ ق. م. این شهر برهبری و سرپرستی «پریکلس» (۱)، باوج ترقی و عظمت رسید و با استفاده

از هنر «فیدياس» (۱)، پیکر تراش نامی، خود را با اهبیه عمومی، پرستشگاه‌ها و آثار هنری فراوان بیاراست. با استفاده از مصالحی که در جنگ ماراتون بر جای مانده بود «فیدياس» پیکر عظیم «آتنا» را از مفرغ با ارتفاع هفتاد پا ساخت و آن را در «آکروپولیس» قرار داد. بلندی و عظمت این پیکر بعدی بود که کشتیبانانی که با سفاین خود از دماغه «دانیوس» می‌گذشتند آن را از دور می‌دیدند و اشعه خورشید که بر نیزه و کلاه خود آن می‌تابید چشم آنان را خیره می‌ساخت. علاوه بر آن، پیکر دیگری برای آتنا در داخل معبد پارتنون بر پا شد. این پیکر آتنا از چوب با ارتفاع چهل پا ساخته شده بود و روی آن را با عاج پوشانده بودند. چهره و دست‌ها از عاج، چشم‌ها از ج-واهرات گرانبها، و کیسوان و کلاه خود آن از طلا ساخته شده بود. «ماهافی» (۲) نوشته است: «در سراسر جهان ویرانه‌ئی نیست که این همه زیبایی‌های شکفت انگیز تاریخی در خود گرد آورده باشد. فرهنگ و تمدن جهان در یونان، تمدن یونان در آتن، تمدن آتن در آکروپولیس، و تمدن اکرو-پولیس در پارتنون تجلی کرده است.» میزای شیوع فساد اخلاق در یونان آن روزگار از اینجا معلوم می‌شود که «فیدياس» طلایی را که در مجسمه بکار برده بود چنان ساخت که از آن قابل تفکیک باشد. سپس هنگامی که او را متهم باختلاس طلای مزبور کردند، او قطعات طلا را از پیکر جدا ساخته، توزین نمود.

پس از آکروپولیس، مهم ترین محله شهر بازار آن بود که ضمناً مرکز فرهنگی نیز بشمار میرفت. لوقا در کتاب اعمال رسولان (۱۷): (۲۱) به کنجکاوی ساکنان آتن اشاره می‌کند، و گروهی از نویسندگان

1- Phidias

2- Mahafy

دنیای قدیم نیز آنرا تأیید کرده‌اند. روایت لوقا، در همین جا بود که پولس با یهودیان، مردمان دیندار و دیگران مباحثه کرد. مدرسه باستان شناسی آمریکائی با برداشتن در حدود دویست و پنجاه هزار تن خاک بخش وسیعی از این بازار را بصورت اول در آورده است.

این بازار با بناهای شگفت‌انگیز - از جمله ایوانهای ستوندار، معبد آپولو پتراس، طالار شورای پسانصد نفری، بنای مدور شورای اجرائیه، معبد آریس، طالار موسیقی و کتابخانه - محصور بود. در چنین شهری بود که پولس پیام مسیح را بگوش مردم رسانید.

در کتاب اعمال رسولان (۱۷: ۲۲ و ۲۳) میخوانیم که پولس در آتن با مردمی که بر کوه مریخ گرد آمده بودند سخن گفت. این کوه صخره‌ئی بارتفاع سیصد و هفتاد و هفت پا است که در شمال غرب «آکرو- پولیس» قرار گرفته. قریب پانزده یا شانزده پله که در روی صخره تراشیده شده به زمین همواری در بالای کوه منتهی میشود. در سه طرف محوطه مزبور نیمکت‌های سنگی چیده شده است. اینجا محل انعقاد شورائی بود که از بزرگان شهر آتن تشکیل میشد و در نخستین ادوار تاریخ یونان عالی‌ترین مرجع سیاسی و دینی بشمار میرفت. نکته شایان توجه اینجاست که سخنان پولس در این شهر - با آنچه وی به یهودیان انطاکیه میگفته تفاوتی شگرف دارد. وی در آتن به کتاب عهد عتیق که مضامین آن بگوش یونانیان نا آشنا و نامفهوم بود اشاره‌ئی نمیکند، ولی در ضمن بیانات خود از گفتار شعرا و فیلسوفان یونان شاهد می‌آورد و به مذبح‌ها و پرستشگاههای ساخته شده بدست انسان اشاره میکند. اشاره او به مذبح و خدای ناشناخته بنظر باور نکردنی می‌آید، ولی نویسندگان متعدد صحت آنرا تأیید کرده‌اند. شخصی بنام اپولونیوس، اهل تیانا، که مقارن سفر پولس^۳ به آتن از این شهر دیدن کرده، میگوید:

« شرط حکمت و خردمندی این است که انسان از همه خدایان به نیکی یاد کند، بخصوص در آتن که مذبح‌هایی با احترام خدایان ناشناخته بر پا گشته است. » جغرافیدانی بنام پائوسانیوس، که در نیمه قرن دوم به آتن سفر کرده، مینویسد که در فاصله بندر و شهر آتن به مذبح‌های خدایان ناشناخته برخورد است، و از مذبح خدایان ناشناخته در اولومپیا نام میبرد. اخیراً در پرگاموم نیز کتیبه‌ی بدست آمده که در آن گفته میشود: « به خدایان ناشناخته، کاپیترا، مشعلدار »

پولس مدت کوتاهی در آتن توقف کرد و در طوسی آن معدودی از ساکنان این شهر به مسیحیت گرویدند. با اینحال، در باره یکی از ایمان آورندگان آن شهر، بنام دیونیسیوس آریوباگی، احادیث شنیدنی نقل کرده‌اند. گفته میشود که او همراه پولس و تا زمان شهادت او در روم بسر برد. بعدها او از طرف کلننت روم با سمت میسیونر به گال فرستاده شد. در جزیره‌ی در رود سن رحل اقامت افکند، بسیاری را به مسیحیت کشانید و سر انجام بمقام اسقفی شهر پاریس ارتقا یافت. گفته میشود که او هنگام جفای « دومیتین » بر کوه « مارتی » که امروز کوه شهید نامیده میشود، شربت شهادت نوشیده است. او که در زمره قدسین مسیحی است، در نزد مردم فرانسه بنام دیانیسیوس مقدس یادنیس مقدس شهرت یافته و قدیس خاص فرانسه بشمار است.

پولس و همراهان از شهر آتن به قرتوس رهسپار شدند. این شهر، بخلاف آتن، اهمیت فرهنگی نداشت و مرکز بازرگانی و داد و ستد بشمار میرفت. از قرائن پیداست که لوقا در فیلیپی مسانده، ولی تیموتائوس و سبلاس پس از اندکی به پولس پیوسته، در فعالیت مهم او در شهر قرتوس شرکت کرده‌اند. این شهر در مغرب برزخ باریکی که پلپونزی را به سرزمین اصلی یونان میپیوندد قرار داشت. تقریباً رو

بروی آن در سمت شرق بندر کنخریه واقع بود. لذا، کشتی‌هایی که از اسپانیا، سیسیل و روم می‌آمدند در بندر قرتوس لنگر می‌انداختند. بسبب کمی پهنای برزخ تنها کشتی‌های کوچک می‌توانستند در آن از بندری به بندر دیگر حرکت کنند، و بار کشتی‌های بزرگ را تخلیه کرده، با گاری یا چهارپایان حمل می‌کردند. بدینسان، کشتی‌ها هنگام طوفان و تلاطم دریا از پیودن راه بر پیچ و خمی که از میان صخره‌های خطرناک بر دوربندر «مالیا» می‌گذشت، بی‌نیاز می‌گشتند. سترابون نوشته است: «وقتی مالیارا دور می‌زنی، امید به بازگشت به وطن را از سر بیرون کن.» تعجب نباید کرد که در زمان اسکندر کبیر حفر کانالی از میان این برزخ مورد توجه قرار گرفت. این طرح در سال ۶۶ میلادی وارد مرحله عمل شد، بدینسان که نرون، امپراتور روم، با بیل زرین زمین را کند و شش هزار تن از یهودیان را که «وسپاسین» در جنگ با یهود آنانرا باسارت آورده بود برای حفر کانال بکار واداشت. ولی در اثر تحذیر دانشمندی که میگفت سطح دریای غربی بالاتر از سطح دریای شرقی است و حفراين کانال سبب خواهد شد که جزایر گرانبهائی بزیر آب رود، نرون از ادامه کار منصرف شد. لذا، این طرح بفراموشی سپرده شد، تا در فاصله سنوات ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ بدان جامه عمل پوشانند. کانال جدید چهار میل طول دارد و روی آن پلی بارتفاع صد و هفتاد پا ساخته شده است.

قرتوس در نتیجه رونق یافتن بازرگانی و داد و ستدش با دو سوی مدیترانه رو به پیشرفت و عظمت نهاد. از روزگار باستان این شهر محل پرستش «افرودیت» بوده است. در حدود سال ۶۰۰ ق. م. قرتوس یکی از مهم‌ترین مراکز بازرگانی جهان بشمار میرفت، و ظروف سفالین و برنجی که از آن صادر شده در شهرهای سراسر مدیترانه بدست

باستانشناسان افتاده است. سال ۱۴۶ ق. م. درجنگ بارومیان قرن تئوس بکلی ویران گشت و ساکنان آن بگلامی فروخته شدند. صد سال بعد، یعنی در سال ۴۶ ق. م. ژولیوس قیصر شهر را از نو بنا کرد و گروهی از اهالی ایتالیا و یونانیان پراکنده را در آن جاداد. از آن پس شهر سرعت توسعه یافت و مقر حکومت ایالتی آگستوس، با همانگونه که در اعمال رسولان (۱۲:۱۸) آمده، مقر خلیفه ولایت گشت. تیرقی آن ادامه یافت، تادر قرن پانزده بدست ترکان عثمانی سقوط کرد قرن تئوس در مرکز سرزمین اقع است که زرشك آن شهرت دارد و كلمه زوشك در زبان اسدلیسی از نام همین شهر گرفته شده. در قرون اخیر دو بار، یکی در ۱۸۵۸ و دیگری در ۱۹۲۸، زمین لرزه این شهر را ویران ساخته.

از سال ۱۸۹۶ يك رشته حفریاتی توسط مدرسه باستانشناسی آمریکایی در قرن تئوس آغاز شده. در نتیجه تحقیقات هیئت های اعزامی این مؤسسه، معلوم شده است که شهر قدیم قرن تئوس در دو سطح مختلف که یکی صد پا بلندتر از دیگری است بنا شده. در پشت شهر کوهپایی قرار دارد که ارتفاع آنها به هزار و پانصد پا میرسد. شهر با دیواری بطول شش میل محصور بود و از آن يك دیوار مضاعف بطول دو میل و ارتفاع چهل و يك پا به بندر «لکابوم» کشیده شده بود. بر سر راه لکابوم در شمال شهر دروازه باشکوهی ساخته شده بود. در شمال غرب شهر سال ۶۰۰ ق. م. معبدی برای اپولو بنا گردیده بود که از آن هفت ستون هنوز پا برجاست. علاوه بر این، پرستشگاهی برای افرو دیت در آن ساخته شده بود که هزار تن کاهن زن به خدمتگذاری آن اشتغال داشتند. در زیر دکان ها قنات سر پوشیده می یافت شده که ظاهراً برای آوردن آب آشامیدنی و، همچنین، خنك ساختن



تماشاخانه افسوس

هوا از آن استفاده می‌شده است. کتیبه‌ی که در اینجا بدست آمده از دکانهای شهر باهمان عنوان یاد میکند که در کتاب اول به قرنتیان (۲۵:۱۰) از آن یاد شده است. کتیبه‌ی دیگری از شخصی بنام اراستوس نام میبرد. آیا ممکن است این همان شخصی باشد که در اعمال رسولان (۲۲:۱۹) و رومیان (۲۳:۱۶) از او نام برده شده؟ محتمل است این همان شخص باشد، زیرا چون بروایت رساله به رومیان وی خزانه دار شهر بوده^۱ و شخص برجسته‌ی بشمار می‌آمده است. بسال ۱۸۹۸، لوحی در نزدیکی راه لگایوم بدست آمد که بر آن نوشته «کنیسه یهود»، و تاریخ آن از سال صدق. م. تا دویت میلادی است. ممکن است این لوح سر در همان بنایی بوده باشد که پولس در آن موعظه کرد. پولس در رساله اول به قرنتیان (۲۶:۱) از این مساجرا چنین یاد میکند: «بسیاری از دعوت شدگان توانا نیستند.» این سنگ در کنار محله مسکون شهر یافت شده و محتمل است خانه تیتوس بوستوس که در کتاب اعمال رسولان (۷۰:۱۸) به‌دو اشاره رفته، در مجاورت آن واقع بوده باشد. در این شهر سکوی بلندی دیده شده که محققاً مسند گالیون، والی شهر بوده، و همان جایی است که پولس را، همانگونه که کتاب اعمال رسولان (۱۱:۱۸-۱۷) روایت میکند، در آن در برابر گالیون حاضر ساختند.

تاریخ گالیون را برادر سنکای فیلسوف می‌شناسد، و تا کیتوس (۱) و دیوکاسیوس (۲) بنام وی اشاره کرده‌اند. کتیبه‌ی متعلق بسال ۲۶ سلطنت کلادیوس، یا سال ۵۲ میلادی، در کنار خلیج قرنتوس بفاصله شش میل از ساحل یافت شده که نویسنده در آن به گزارش که

1- Tacitus

2- Dio Cassius

از دوستم او کیوس جونیوس گالیون، خلیفه ولایت اخاثیه» دریافت داشته اشاره میکند.

این کتیبه، نه تنها گواه بر حضور و مسئولیت گالیون در آن ناحیه است، بلکه تاریخ ورود پولس را به قرن توس نیز تعیین میکند. با توجه باینکه هنگام ورود گالیون به قرن توس يك سال و نیم پولس در این شهر اقامت داشت و از طرفی گالیون باید قبل از تقریر گزارش یاد شده اقلاً چند ماهی در آنجا مقیم بوده باشد، معلوم میشود که پولس در حدود سال پنجاه میلادی باین شهر رسیده است.

شهر تازه قرن توس ثروتمند بود، ولی شهر اشرافی بشمار نمیرفت. این شهر بسرعت توسعه یافت و اوباش و اراذل از همه جا برای اشتغال بکار و فعالیت بدان روی آوردند. از این روی بعنوان مرکز شرارت و میگساری انگشت نما شد. در نمایشهای آن عصر معمولاً بازیگرانی که نقش میگسار را ایفا میکردند از اهالی قرن توس بودند و قرن توسی شدن مفهوم آلودگی، فساد و انحطاط اخلاق را در برداشت. چنانکه از رساله اول به قرنتیان (۶: ۹-۱۱) برمیاید، کلیسای جوان و نو بنیاد این شهر از مردمی که باین مفاسد آلوده بودند تشکیل شده بود، و سایر مندرجات این رساله حاکی است که اینان افرادی سست، پرخاشگر، خودبین و دستخوش عقاید آشفته بوده اند. در همین شهر بود که فرسکا و اکیلا، که همراه یهودیان دیگر بامر کلادیوس از روم اخراج شده بودند، به پولس پیوستند. تا کیتوس اخراج آنان را از روم تأیید میکند و میگوید اینان پیوسته بتحریک شخصی بنام کرستوس آشوب برپا میساختند، و منظور او از این آشوبها، بیگمان، حملاتی است که از جانب یهودیان به مسیحیان تازه میشد. در شهر قرن توس پولس و فرسکا و اکیلا به کار

خیمه‌دوزی و فروش آن پرداختند. ظاهراً شهری چون قرتوس جای مناسبی برای این کار بوده است.

یکی دیگر از خصوصیات شهر قدیم قرتوس مسابقات موسوم به «برزخی» است که هر دو سال یکبار در این شهر برپا میشد و در میان آنها مسابقات المپیک از همه بیشتر شهرت داشت. از آنجا که پولس دو سال متوالی در این شهر اقامت داشت، بیگمان یکی از این مسابقات هیجان‌انگیز را دیده است. در نامه‌های او به مسیحیان شهر قرتوس مکرر باین مسابقات اشاره رفته است. مثلاً، در آیات ۲۴ تا ۲۷ باب ۹ رسالهٔ اول به قرتیان، پولس هنگامی که از این مسابقات یاد میکند از مسابقهٔ هو، جایزه‌می که به برندگان مسابقه داده میشد، از تمرینات دشواری که ورزشکاران برای آماده شدن جهت شرکت در مسابقه میکردند و تاج پیروزی که بر قهرمانان نهاده میشد، سخن میگوید. در قسمت‌های دیگر رسالات پولس به اشارات دیگری که به دورهٔ مسابقات، داوران، پیکار با جانوران و منادی مسابقه شده برمیخوریم. همچنین، چنانکه از نوشته‌های دیگران برمیآید، ورزشکارانی که خواهان شرکت در مسابقات و زور آزمایی بودند سوگند یاد میکردند که از ده ماه قبل از آغاز مسابقات خوبستن را با انجام تمرینات دقیق و دشوار برای شرکت در آن آماده سازند. بدینسان، ملاحظه میشود توصیفی که در کتاب اعمال رسولان و رسالات پولس از وضع زندگی در شهر قرتوس شده تماماً با آنچه از این بابت در سالهای اخیر دستگیر باستانشناسان شده سازگار است. اقامت پولس در شهر افسوس سه سال طول کشید، و این از مدت اقامت وی در هر یک از شهرهای دیگری که او در سفرهای بشارتی خود از آنها دیدن کرده طولانی‌تر است. در زمان پولس دیر زمانی از هنگام تأسیس شهر افسوس میگذشت. این شهر در طول تاریخ خود

حوادث فراوان دیده و متوالیاً بدست کروئوسوس، کوروش، اسکندر و رومیان مسخر شده بود. در زمان نامعلومی افسوس پایتخت ایالت بود و در زمان پولس در ردیف انطاکیه و اسکندریه قرار داشت و یکی از بزرگترین شهرهای امپراتوری روم شرقی بشمار میرفت. افسوس در ساحل غربی رود «کایستر» بقاصلة سه میل از دریا بنا شده، و در زمان پولس، چون رود نامبرده قابل کشتیرانی بوده، از آن برای بارگیری و باراندازی کشتیها استفاده میشده است. نزدیکترین ایستگاه راه آهن به این شهر «آياسالوك» (۱) نام دارد که مخفف «آگیوس ثئولوگوس» (۲) میباشد، و این لقبی است که به یوحناى حواری، که سالهای آخر عمرش را در این شهر گذراند، داده شده بود. ژوستینین امپراتور در افسوس کلیسای زیبایی ببادگار نهاده است.

افسوس به ویژه برای پرستش آرتامیس شهرت داشت. آرتامیس در اصل خدای محلی این شهر بود؛ ولی یونانیان آنرا معبود خویش ساختند و با دیانا خدایشان یکی گردانیدند. باستانشناس انگلیسی بنام ج. ت. وود (۳) بسال ۱۸۶۳ در محلة متروك افسوس به کاوش پرداخت و امیدوار بود که به معبد دیانا دست یابد. شش سال مجاهدات او توأم با سختیها و ناملايمات فراوان بدون اخذ نتیجه ادامه یافت، تا سرانجام لوحی بدستش افتاد که وی را به محل معبد دیانا راهنمایی کرد. در این لوح به پیکرهای زرین و سیمین بوزن ۶ - ۷ پوند، که به دیانا

1- Ayasaluk

2- Agios Theologos

3- J. T. Wood

تقدیم شده و در معبد آن جای دارد اشاره رفته است. برای شستشوی این پیکرها و مراقبت از آنها اهالی افسوس ترتیب خاصی داشتند، بدنسان که در روز تولد دبانا پیکرها را در طی مراسمی آمیخته بوقار و شکوه از دروازه «ماگنرین» (۱) به تماشاخانه شهر میبردند و از دروازه «کوریسین» (۲) به معبد باز میگردانیدند. با تفتحص در امتداد راهی که این دو دروازه را بهم میپیوندند، باستانشناس نامبرده سرانجام موفق شد به ویرانه معبد که در حدود یک میلی شمال غرب شهر قرار دارد دست یابد.

از حفاریاتی که بعدها بدست باستانشناسان انگلیسی و اطریشی در افسوس صورت گرفته نتایج شگفت انگیز دیگری بدست آمده است. معبد اصلی در قرن ششم قبل از میلاد حرم ساده‌ئی با سقف چوبی بوده است. بعدها در جای این حرم پرستشگاه‌های دیگری ساخته شد، و ساختمان یکی از آنها که در سال ۴۳۱ ق. م. وقف شد صد و بیست سال بطول انجامید. این پرستشگاه طعمه حریق شد و در جای آن در حدود سال ۳۵۰ ق. م. بنای معبد یونانی آغاز گشت که اسکندر آنرا بیابان رساند. این بنا بپهنای صد و شصت و بلندی سیصد و چهل پا بود. در آن صد ستون مرمر بارتفاع پنجاه و پنج پا قرار داشت. سقف آن با تخته سنگ‌های بزرگ مرمر آراسته به نقوش و طلا پوشیده بود. مسافری که این پرستشگاه را دیده می‌نویسد: «من دیوارها و باغهای معلق بابل قدیم، پیکر خدای المپیک، مجسمه عظیم الجثه رودس، رنج و تعبیرا که صرف ساختن اهرام مرتفع شده، و گور قدیمی موزولوس را دیده‌ام. ولی وقتی چشمم به معبد افسوس که سر در میان ابرهای آسمان فرو برده است افتاد، همه این

1- Magnesian

2- Corissian

خاطرات را فراموش کردم. « حقیقتاً این معبد سزاوار آن بود که اهالی افسوس بگویند: « بزرگ است دیانای افسوسیان! »

ساکنان افسوس را عقیده بر این بود که پیکر دیانا از آسمان افتاده است. در صورت صحت این ادعا، محتمل است که این سنک از احجار سماوی بوده باشد. یکی از ماههای سال در افسوس به زیارت اختصاص داشت. در طول این ماه اهالی از کلیه فعالیت‌ها و مشاغل عادی دست میکشیدند و برنامه‌هایی اجرا میکردند که شامل مسابقات پهلوانی، نمایش و حرکت دسته‌های مذهبی بود. هزارها قبر سیمین بعنوان یادگار به زوار فروخته میشد. در روزهای جشن پیکر عظیم دیانا را روی گاری که با قاطر و گوزن و آهو کشیده میشد در شهر حرکت میدادند. در زیر مذبح برستشگاه هزاران قطعه اشیاء ساخته شده از زر و کهربا بدست حنفاران افتاده است که در میان آنها پیکر آرتامیس نیز دیده میشود. هویت این معبد از روی پایه‌های ستونهای منقوش معروف آن که اکنون در لندن بمعرض تماشای مردم نهاده شده، مشخص گردیده است.

پولس، همچنانکه در کتاب اعمال رسولان (۳۱:۲۰) آمده، در این شهر به کار و موعظه پرداخت. بعد از ظهر را در مدرسه تیرانوس (۱) تدریس میکرد، و در اینجا چنان موفقیتی نصیب وی گشت که بسیاری از مردم با میل و طیب خاطر کتاب‌های سحر و افسون را بارزش پنجاه هزار قطعه نقره آورده، آتش زدند. کار پولس چنان لطیفی به رونق بازار بت پروشان زد که آنان مردم را علیه پولس شوراندند و جماعتی از مردم به تماشاخانه ریخته، فریاد برآوردند: « بزرگ است دیانای افسوسیان! » تماشاخانه‌ای که این تظاهرات در آن روی داد

کاملاً از زیر خاک بیرون آورده شده. این تماشاخانه بروی تپه‌ی مشرف بشهر که کودی میان آن آنرا بصورت آمفی تاتر طبیعی در آورده و گنجایش بیست و پنج هزار تماشاچی را داشته است واقع بود. نمای جالب این تماشاخانه را با مجسمه‌های زیبا تزئین کرده بودند. چنانکه از بقایای آن برمی‌آید، پس از زمان پولس بنای تماشاخانه تجدید شده، ولی محل آن تغییر نکرده است. راهی بطول نیم میل و بهپنای سی و پنج پا از تماشاخانه به بندر کشیده شده است. در این شهر میدانی قرار داشت که در میان بناها، پرستشگاه‌ها، ابوانهای مسقف و کتابخانه‌ی مخصوص بود. يك دروازه تاریخی بر سر راه بندر قرار داشت.

یکی از آثاری که از زمان نسبتاً متأخر در افسوس مانده و برانه کلیسای مضاعف «مریم باکره» است که شورای کلیسایی معروف افسوس بسال ۴۳۱ در آن تشکیل شد. علاوه براین، دخمه‌های زیرزمینی وسیعی در این شهر قرار دارد که آنها را به افسانه هفت خفته ربط می‌دهند. افسانه نامبرده میگوید در سال ۲۵۰، مقارن جفای «دکیان» (۱)، هفت نفر مسیحی به دخمه‌های زیر زمینی پناه بردند. بفرمان امپراتور مدخل دخمه‌ها را مسدود کردند تا مسیحیان در درون آنها جان بسپارند. ولی اینها بخواب طولانی فرو رفتند و دو بیست سال بعد که درها گشوده گشت زنده و تندرست از دخمه خارج شدند، نزد تئودوسیوس (۲) دوم، امپراتور، و اسقف ماگزیم (۳) پایداری خود را در ایمانشان تأیید کردند و بسال ۴۵۰ میلادی به‌رود زندگی گفتند.

1- Decian

2- Theodosius

3- Maxim

آخرین شهری که میخوانیم پولس در آن اقامت گزید روم بود. در زمان پولس هشتصد سال از زمان تأسیس این شهر میگذشت. هفت رشته تپه‌های معروفی که شهر بروی آنها بنا شده چون انگشتان دست بسوی رود تیبر اشاره میکردند و ارتفاع آنها بتفاوت از صد و پنجاه تا چهار صد و پنجاه پا بود. شهر روم نخست در جلگه بنا شد و سپس متدرجاً چون تهران کنونی وسعت یافت و دامنه آن بسا ارتفاعات اطراف کشیده شد. این شهر از محلات فقیر نشین پر ازدحام، بناهای با شکوه دولتی، خانه‌های مردم متوسط، ویلاهای توانگران، و باغها و اقامتگاه‌های زیبا بر روی تپه‌ها تشکیل شده بود و در کنار رود تیبر لنگرگاه‌ها و بار اندازهایی داشت. شهر روم چون همه شهرهای باستانی با دیوار محصور بود. طول این دیوارها در سه سمت شهر در زمان پولس به پنج میل میرسید و در سمت دیگر رود تیبر آنرا محاصره کرده بود. در دور شهر خندق بقی بقی سی و پهنای صدوسی پا احداث شده بود و در خارج آن دیوار شهر با سی پا بلندی و صد پا ضخامت قرار داشت و در آن انبارهای متعددی برای اسلحه و سربازان ساخته شده بود. رود تیبر با هفت پل قطع میشد که وجود آنها در زمان جنگ مایه تشویش و نگرانی مدافعین شهر بود.

آب توسط مجاری معروفی که روی آنها را با طاقهای محکمی پوشانده بودند از چشمه‌ها و جویبارهای واقع در کوههای اطراف بشهر آورده میشد. آب پس از خروج از هفت درجه بزرگ که در انتهای مجاری مزبور تعبیه شده بود در صد یخن بزرگ ذخیره میشد و از آنجا به هفتصد استخر و بانصد فواره که در میدانهای عمومی شهر قرار داشت جریان مییافت. آب گرمابه‌های مجلل عمومی نیز که محل اجتماع مردم عشرت



قرتوس کنونی



راه آیین

طلب بود از همین مخازن تأمین میشد. روم نیز چون دیگر شهرهای قدیم دارای میدان مرکزی وسیعی بمرض و طول صد و پنجاه و سیصد پا بود و در انتهای آن سکونی بارتفاع یازده و طول هشتاد پا برای نشستن شخصیت‌های برجسته و ممتاز شهر قرار داشت. این میدان مرکز دینی، قانونی و بازرگانی شهر بشمار میرفت. در آن معابدی نیز برای خدایان مختلف بنا شده بود. گفته میشود که آگستوس هشتاد و دو معبد از این معبد‌ها را مرمت کرده است. علاوه بر معابد مزبور، حرم‌ها، مذبح‌ها و پیکرهای متعددی در این میدان بچشم میخورد.

شهر روم دارای دو تماشاخانهٔ رو باز بزرگی بود که هر یک گنجایش بیست هزار نفر را داشت. برای مسابقات عمومی و مسابقات شمشیرزنی سه میدان پهناور بنامهای نرو، فلامینیوس و ماکزیوس در این شهر قرار داشت که طول و عرض آخری به هفتصد و صد و سی یارد میرسید. این میدان محتملاً دویست هزار نفر را در خود جای میداده است. طاق‌هایی بیاد آگستوس و تیبریوس در شهر ساخته شده بود و در نقاط مختلف شهر پیکر سیصد تن از افراد مهم مشهور و گمنامی که امروز آنانرا نمیشناسیم قرار داشت. تازه‌ترین اسلوب تزئین که در زمان پولس در این شهر رواج داشت عبارت بود از تعبیهٔ ستونهای آراسته که مقدار آنها در شهر به چهار صد میرسید. علاوه بر اینها، باغها و گردشگاه‌های کوچک متعدد در این شهر قرار داشت. خلاصه، این شهر از هر جهت سزاوار آن بود که پایتخت جهان باشد.

ولی در کنار اینیهٔ زیبا و باشکوه این شهر محلات وسیع فقیر نشین نیز قرار داشت که از کسوفه‌های تنگ و بیچ در بیچ و خانه‌های چهار یا پنج طبقهٔ پر ازدحام تشکیل میشد. در این محلات فـرو ریختن

ناکپانی دیوار یا کف اطاق و آتشسوزی مخرب از سوانح عادی بود. تنها وسیله مبارزه با آتشسوزی سطولهای آب و پتوهای مرطوب بود. هزینه اداره آتشفشانی با وجوه پرداخت شده از جانب مالکان خانه‌هایی که گرفتار آتشسوزی میشدند تأمین میگردد. هنگام وقوع آتشسوزی مأموران اداره آتشفشانی به محل سانحه میرفتند و قبل از اقدام به فرو نشاندن آتش با صاحب ملک در باره هزینه آن گفتگو میکردند. هرگاه درباره میزان آن در بین آنها تراضی و توافقی حاصل نمیشد، آتش نشانان از آنجا دور میشدند و میگذاشتند که آتش بنارا سر تا پا به خاکستر مبدل کند. چون وسیله‌ای برای گردآوری زباله در شهر وجود نداشت، کوچه‌های باریک از فضولات انباشته میشد. آبهای را کد اطراف شهر نیز وسیله‌ای برای پرورش بشه بود. از این روی نباید از شدت شیوع بیماری‌های واگیر در این شهر تعجب کرد. کوچه‌های شهر هنگام شب در تاریکی فرو میرفت و از این جهت، با اینکه هفت هزار پاسبان به پاسداری آن مشغول بودند، دزدی در آن بشدت رواج داشت و امری عادی بشمار می‌آمد. هنگام روز بوسائط نقلیه جز گاریهای دولتی اجازه حرکت در شهر داده نمیشد، از این روی شب‌های آن با صدای گوشخراش چرخ گاری‌هایی که مشغول بر آوردن احتیاجات اهالی بودند بسیار ناراحت کننده بود. نوع مال‌التجاره آن بصورت روشنی در کتاب مکاشفه یوحنا (۱۸: ۱۰-۱۳) توصیف شده. فهرست مفصلی که نویسنده کتاب از این کالاها میدهد به «گله‌ها، اسبان، عرابه‌ها، اجساد و نفوس مردم» پایان مییابد.

ورد زبان مردم این بود که کلیه راه‌ها به روم منتهی میشوند و راه‌هایی که بدست رومیان ساخته شده از همه راه‌ها بهتر و کامل‌تر است.

پولس از راه موسوم به «آپین» که مشهورترین راه آن روزگار بود، به روم وارد شد. این راه از روم به «کاپوآ» کشیده شده بود و بعداً تا «بروندیسیوم» امتداد یافت، و هنوز قسمت‌هایی از آن مورد استفاده است. راه‌هایی که رومیان می‌ساختند معمولاً شامل چهار طبقه بود. طبقه زیرین از تخته‌سنگ تشکیل شده بود، روی آنرا با قلوه سنگ می‌پوشانیدند، طبقه سوم را اندود سخت و محکمی تشکیل میداد، و روی این طبقات با سنگ‌های تخت کثیرالاضلاع پوشانیده میشد. در بعضی نقاط ارتفاع این راه‌ها به سه پا میرسید. میتوانیم احساسات پولس را هنگام عبور از این راه مشهور، در برخورد به عرابه‌های فراوانی که بسوی روم در حرکت بودند، در حین تماشای میجاری آب که در امتداد راه‌ها کشیده شده بود، و سرانجام هنگامی که نمای پرستشگاه‌ها و ویلاهای این شهر از دور در برابر دیدگانش نمایان شد در نظر مجسم سازیم.

هفت کلیسای مکاشفه

در نخستین فصول کتاب مکاشفه با پیامهایی که به هفت کلیسای واقع در مغرب آسیای صغیر فرستاده شده آشنا میشویم. اکنون اجازه دهید چند لحظه توجه خودمان را باین شهرها معطوف داریم و ببینیم باستانشناسی در باره این شهرها و ارتباط و مناسبت پیامهای مزبور با حال ساکنان آنها چه میگوید.

نخستین این شهرها افسوس است. چون قبلا در باره این شهر بتفصیل بحث کرده ایم، در اینجا بیاد آوری اختطاری که در آیه پنج از فصل دوم کتاب مکاشفه به این شهر شده و گفته شده است «چراغدانان را از مکانش نقل میکنم» اکتفا مینمائیم. امروز در جای این شهر جز بیابان و در جای بندر آن جز مردابی بچشم نمیبخورد. حتی رودی که در آن جاری بوده از گل و لای انباشته شده و دیگر قابل کشتیرانی نیست. کلیساهای آن ویران شده و حقیقتاً چراغدان آن از جایش نقل گردیده است. اسمیرنا (ازمیر) در پنجاه میلی شمال افسوس واقع است، و در بین آن و شهر افسوس در باره حق استفاده از القاب نگهبان معبد و محافظ دین اختلاف و کشمکش جریان داشت. توصیف کتاب مکاشفه از مسیح چون مردی که مرده بود و زنده گشت، در باره این شهر مصداق یافته است.

زیرا این شهر در سال پانصد قبل از میلاد بدست ساکنان لیدییه ویران شد و چهارصد سال بعد مجدداً بنا گردید. تپه سرراشیب باگوس با بناهای عمومی مجملی که بر فراز آن قرار داشت و بقیه شهر که در دامن تپه گسترده بود «تاج از میر» را توصیف بجا و مناسبی از این شهر ساخته است. این شهر بر سکه های آن بصورت شخصی که تاج گل بر سر دارد مجسم گردیده است. از این روی، وعده می که در کتاب مکاشفه (۱۰:۲) بدان داده شده مناسب و زبینه است: «تاج حیات را بتو خواهم داد». مسابقات این شهر در جهان آن روز شهرت داشت و بر کسانی که در مسابقات قهرمان شناخته میشدند تاج نهاده میشد. ولی تاج حیات که بآن وعده داده شده فنا ناپذیر و جاویدان است.

شهری دیگر که از آن در مکاشفه یوحنا نام برده شده «پرغاموس» است. اینجا مرکز مقامات رسمی و دولتی بود. از این روی مسیح در اینجا بنام «آنکه شمشیر دو دم در دست دارد» توصیف گردیده است. نخستین معبدی که در سراسر آسیا به پرستش امپراتور تخصیص داده شد در این شهر قرار داشت. لذا، از شهر پرغاموس در کتاب مکاشفه بعنوان «جای تخت شیطان» نام برده شده و ساکنان آن توصیه شده که از نام امپراتور و مسیح یکی را برگزینند (۲: ۱۳). منظور نویسنده از سنک سفید محل بحث و گفتگو است، نه از آن جهت که قرینه می برای آن یافت نشده، بلکه از این روی که قرائن بسیاری بدست آمده است. ممکن است منظور نویسنده از آن سنک سفیدی باشد که هیئت منصفه در دادگاه هنگام صدور رأی در باره متهم بیگناه از آن استفاده میکرد، یا شاید لوحی بوده که بر در سالنهای ضیافت نصب میشد، یا ممکن است اشاره می به سنک های «اوریم» و «تومیم» باشد که نام اشخاص بر آن

مکتوب بود، یا محتملاً اشاره‌ای است به طلسمی که جادوگران برای دخول بغار گنج بدان متوسل میشدند.

تیاتیرا در چهل میلی جنوب باختر « پرغامرس » قرار داشت. کتیبه‌هایی که از آن زمان مانده حاکی است که این شهر مرکز تجارت و داد و ستد بوده است، و همین امر حیات و موجودیت کلیسای تیاتیرا را تهدید میکرد. در اجتماعات انجلیک اصناف با گوشتی که قبلاً به بت‌ها تقدیم شده بود از مهمانان پذیرایی میکردند، مردم به خدایان بت پرستان تسک میکردند و ضیافت‌ها غالباً با مستی و اعمال ننگین پایان مییافت. بهمین جهت اخلاق مسیحیان این شهر پیوسته در معرض خطر بود. از این روی کتاب مکاشفه مسیحیان مقیم این شهر را از خطر «جربیل»، که در کین مردان خدا نشسته است و آنان را بخوردن گوشت ذبح شده برای بت‌ها ترغیب میکند میآگاهاند و از آن برحذر میدارد. در بازار تیاتیرا اشیاء برنجین زیبا ساخته میشد، و توصیف کتاب مکاشفه یوحنا از فرزند خدا، که «چشمان او چون شعله آتش و پایهایش چون برنج صیقلی است»، اشاره‌ای است بهمین مطلب.

ساردیس، پایتخت سابق ایلیه، در سی و پنج میلی جنوب باختری تیاتیرا واقع بود. این شهر برای فساد و آلودگی اخلاق مردمش مشهور و انگشت نما بود. اخطار کتاب مکاشفه بمردمان این بندر که مسیح چون دزد در ساعت نامعلوم بسراغشان خواهد آمد، مبین روحیه آنها است، زیرا بندر نامبرده دوسار در طول تاریخش در اثر بی بند و باری ساکنانش بدست اجانب افتاده بود. کوروش بزرگ شهر را از دست کرویئسوس، که نتوانسته بود بنحوی شایسته وسائل دفاع آنرا فراهم سازد خارج ساخت، و آنتیوکوس کبیر با بالا رفتن از ناحیه سراسیمه قلعه که مدافعین شهر آنرا غیر قابل عبور میپنداشتند و از همین روی در

صدد دفاع از آن بر نیامدند، این بندر را مسخر ساخت. لذا، مسیح به کلیسای آن اخطار میکند که « بیدار و مواظب باشد. »

شهر فیلادلفیه در بیست و هشت میلی جنوب غربی ساردس واقع بود. قریب پنجاه سال قبل از نگارش کتاب مکاشفه زمین لرزه مدهشی این شهر را ویران ساخت و ساکنان وحشت‌زده آن در اطراف پراکنده شدند. از این جهت کتاب مکاشفه از قول مسیح وعده میدهد که مسیحیان این شهر چون ستونهای استوار و تزلزل ناپذیر خواهند گشت. پس از حدوث زمین لرزه، نام شهر بعنوان قدردانی از کمک قیصر به « قیصریه نو » تبدیل یافت. با اشاره به همین پیشآمد است که کتاب مکاشفه یوحنا هنگام بحث از این شهر میگوید: « نام خدای خود را به مؤمنان شهر خواهم داد و نام جدید خود را بر وی خواهم نهاد. »

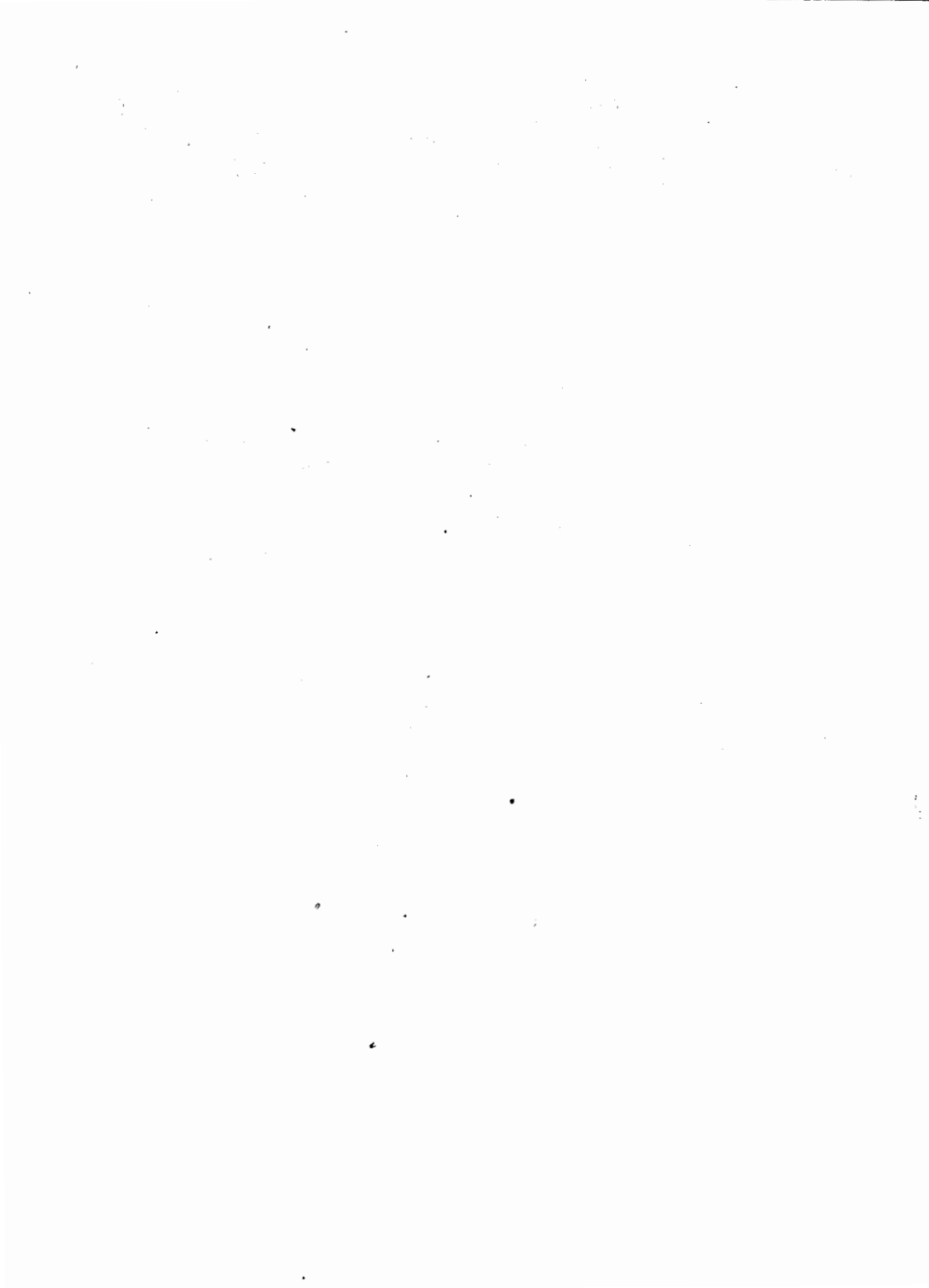
نه سرد و نه گرم توصیف مناسبی از آب چشمه‌های نزدیک شهر لاودکیه و همچنین کنایه‌ای از روحیه ساکنان آن است. مسیح در کتاب مکاشفه ساکنان این شهر را که به ثروتمندی و توانگری خویش میبالیدند سرزنش میکند، ولی با توجه باینکه این شهر مرکز صرافانی بوده نباید از احساسات مردم آن تعجب کرد. شهر لاودکیه برای محصول پارچه سیاه خود و همچنین برای مدرسه پزشکی با رونق شهرت داشت. از این روی مسیح مردم این شهر را نصیحت میکند: « زر مصفی به آتش - را از من بخرید، تا دولتمند شوید، و رخت سفید را، تا پوشانیده شوید، و ننگ عربانی تو ظاهر نشود، و سرمه را، تا بچشمان خود کشیده، بینا شوید. »



بالا : آتن



دوبرو :
بخدای نشناخته



فهرست اعلام

۱

۱۳۵	آ کر بیا هرودیس	۳۲	اتو
۱۲۰، ۴۳	آ لبرایت	۴۲	آ باراما
۱۶۴	آ منوس	۱۲۰، ۱۱۹، ۱۰۶، ۱۲۰	آ تاناسیوس
۱۰۰، ۴۳، ۵	آ مریکا	۱۲۲	آ نن
۱۸۱، ۱۲۶	آ نتونی	۱۸۶، ۱۸۳	آ پولوپتراس
۱۲۸، ۱۲۵	آ نتیاتر	۱۸۵	آ بین
۱۳۰	آ نتیاس	۱۹۹	آ رتاس
۱۶۲	آ نتیاس، هیرودیس	۱۶۱	آ رتمیس
۱۲۵	آ نتیگونوس	۱۹۴، ۱۹۲، ۱۵۲	آ رتالوس
۲۰۲	آ نتیوکوس	۱۲۳	آ رکلانوس
۶۵	آ نکارا	۱۲۸	آ رنون
۱۴۷	آ هاب	۸۰	آ ریس
۴۸	آ هوس	۱۸۵	آ رستوبولوس
۱۹۲	آ یاسالوک	۱۲۵	آ ریوباغی، دیونیسیوس
۱۶۱، ۱۳۸	آ بانا	۷۹	آ زو
۵۴، ۴۴-۴۱، ۳۷	آ براهیم	۲۰۱، ۱۷۵، ۲۰	آ سیا
۱۳۸، ۷۶، ۶۴		۲۰۰، ۱۷۹، ۶۵	آ سیای صغیر
۱۶۱		۳۱، ۳۰، ۱۷-۱۴، ۷	آ شور
۷۹	آ یزر	۸۶-۸۲، ۸۱، ۷۲، ۶۴	
۱۸۸	آ پولو	۹۴، ۹۳، ۹۰، ۸۹	
۱۸۵	آ پولونیوس	۱۶۲، ۱۴۷	آ شور بانینال
۸۱	آ تاروت	۹۸، ۹۳، ۲۱، ۷	آ شور ناسیبال
۱۴۷	آ تبعل	۱۶	آ کسفورد
۹۶	آ تن - آنکی	۲۷	آ کروبولیس
۱۸۴	آ تننا	۱۸۵-۱۸۳، ۱۶۵	آ گتوس
۱۰۳	آ تین، رابرت	۱۷۳، ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۶	
		۱۸۸، ۱۸۳، ۱۷۸، ۱۷۵	
		۱۹۷	

ب

باستانشناسی کتاب مقدس

۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۸۲	اسکندر	۸۶	احاز
۱۲۳	اسکندر جانیوس	۷۴	احمر، دریای
۱۴۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۱۳	اسکندریه	۸۲-۸۰، ۷۸	اخاب
۱۹۲، ۱۶۵، ۱۴۸		۱۹۰	اخائیه، دریای
۱۶۱	اسلام	۱۲۸، ۷۲، ۵۱	ادوم
۲۰۰	اسمیرنا	۳۱	ادین
۱۲۱	اسین	۱۸۹	اراستوس
۸۹	اشدود	۱۵۹، ۱۵۸	ارتدکس، کلیسای
۱۵۰، ۸۶	اشعیاء	۱۳۸، ۱۳۷، ۷۴، ۴۳	اردن
۵۲	اشقلون	۱۵۱، ۱۴۶	
۶۰	اشیریم	۳۰	ارس
۱۷۶	اصفهان، حاجی بابا	۱۵۸	ارمنی کریکوری، کلیسای
۱۱۳	افرادیسایس	۱۳۳	ارض اقدس
۱۰۶	افرایم	۱۵۰، ۱۰۱	ارمیاء
۱۸۸، ۱۸۷	افروdit	۱۷۹، ۲۸، ۲۰، ۱۴	اروپا
۲۰۰، ۱۹۵-۱۹۱	افسوس	۱۸۰	
۱۷۹، ۳۸	افغانستان	۹۸	اروک
۱۲۶	اکتاویوس	۱۷۶	اروندل، فرانسیس
۳۸	اکد	۱۲۶، ۱۱۹، ۶۱، ۴۹	اریحا
۱۰۹، ۱۰۸	اکسیر هینکوس	۲۰۱، ۲۰۰، ۱۷۶	ازمیر
۱۹۰	اکیلا	۱۸۷	اسپانیا
۱۵۳	الغازیه	۹۲	استانبول
۴۵	ال - کاب	۵۴	استر
۱۹۳، ۱۹۱	المپیک	۶۳، ۵۲، ۵۱، ۲۶، ۲۵	اسرائیل
۶۲	اله	۷۷، ۷۱-۶۹، ۶۸، ۶۷	
۱۱۳	الیس	۱۳۸، ۸۷-۸۴، ۸۲، ۸۱	
۵۴	امرافل	۱۶۱	

۱۳۳	اورینکن	۶۳، ۶۲	امنہوتپ
۲۰۱	اوریم	۲۸	اموات، کتاب
۱۴۶	اوشو	۷۶	امون
۱۸۱	اوکتاوین	۱۶۷	اندریاس
۵۹، ۵۸	اوگاریت	۲۳	انسار
۱۸۶	اولومپیا	، ۱۶۶-۱۶۳، ۱۳۲، ۳۹	انطاکیہ
۱۹، ۱۸	اھورامزدا	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۸	
۶۰، ۵۹	ٹیل	۱۸۵، ۱۷۹، ۱۷۷-۱۷۵	
۱۸۸	ایتالیا	۱۹۲	
، ۳۹، ۳۸، ۳۰، ۲۶، ۱۸، ۱۷	ایران	۲۲، ۱۶	انگلستان
۱۷۶، ۱۴۷، ۱۰۰، ۹۹، ۵۴		۱۷	انکلیس
۱۸۰، ۱۷۹		۲۳	انو
۹۳	ایسارھادون	۱۶۹	اواگریوس
۱۶۷	ایسین	۳۲، ۳۱	اوت۔ ناپیشتم
۹۶	ایشٹار، دروازہ	۳۷، ۷	اور
۱۷۷	ایقونیہ	۸۹	اوربی
۱۶۹، ۱۵۳	ایلعازر	، ۷۱، ۷۰، ۶۳، ۴۸، ۴۷، ۱۶	اورشلیم
۶۳، ۶۱	ایلون	، ۱۲۶، ۱۱۹، ۸۹، ۸۸، ۷۳	
		، ۱۴۱، ۱۳۶-۱۳۳، ۱۲۷	
۱۹۳، ۱۴۷، ۹۷	بائوکیس	، ۱۵۷-۱۵۱، ۱۴۷، ۱۴۳	
، ۹۷-۹۳، ۵۴، ۳۱، ۲۴، ۷، ۵	بابل	، ۱۷۳، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۹	
۱۹۳، ۱۴۷		۱۷۶	
۱۲۹	باراک	۳۵، ۳۴	اورکلدہ
۱۶۷	بارتون	۱۶۵، ۱۶۳	اورنتوس
۱۵۵، ۱۵۴	بارسلی	۷۰	او - رو - سالیم
۱۷۴	باریشوع، علیما یا	۴۰	اوروکاکیٹا

پادشاهان و کتاب مقدس

۴۹	بیت صور	۱۳۴	بالدوین
۱۴۶	بیت صیدا	۱۱۷	بتی، چستر
۱۵۳	بیت عنیا	۱۱۷	بتی، نسخه
۵۸	بیروت	۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۳، ۱۰۵ -	برنا با
۱۹، ۱۸	بیستون	۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۴	
۱۶۸	بیکن	۱۸۱	بروتوس
۳۸، ۳۷، ۳۴، ۲۱، ۱۴، ۸	بین النهرین	۱۹۹	بروندیسوم
۱۱۸، ۹۸		۲۱۰، ۲۰	بریتانیا، موزه
		۷۹، ۶۰	بعل
۱۸۶	پائوسانیوس	۱۶۸	بعلبک
۸۹	پادی	۷۳	بغنا
۱۸۴	پارتون	۶۵	بغاز - کیو
۹۲	پارکر	۸	بغداد
۱۸۶، ۱۰۳، ۵۴	پاریس	۷	بلشاصر
۷۷	پاس، کوه	۳۸	بلوچستان
۱۷۳	پافوس	۱۷	بیمی
۲۰۱	پاکوس	۸۴، ۸۲	بن حداد
۱۵۶	پالا	۱۶۴	بن هور
۱۷۵	پامفلیا	۷۲	بنی اسرائیل
۱۰۵	پتروگراد	۷۵	بنیامین
۱۰۹، ۱۰	پتری، سرفلیندرز	۹۴، ۱۵ - ۱۳، ۸	بوتا، پول
۲۰۲، ۲۰۱	پرغاموس	۱۰۰	بیبلیا
۱۸۶	پزگاموم	۱۰۰	بیبلیون
۸۰	پروس	۶۱، ۵۹	بیت تیل
۱۸۳	پریکلس	۶۹	بیتشان
۱۶۷	پطرس	۱۳۵ - ۱۳۳، ۱۳۱	بیت لحم
۱۱۴	پستودوس	۱۳۴	بیشه آدونی

فهرست اعلام

۱۷۳	تاماسوس	۸۶،۸۵	یل
۵۱	تیس	۱۸۶	بلبوتزی
۹۹	تخت جمشید	۱۷۴	بلینی
۱۶۷	ترازان	۱۲۵	بیبی
۶۵	ترکیه	۱۶۱	پنتیکاست
۱۷۹	ترواس	۵۹	بنوئیل
۱۲۰	ترور	، ۱۱۴، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱، ۶	پولس
۱۸۳، ۱۸۲	تسالونیکی	- ۱۶۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۱۷	
۱۷۷، ۱۰۵	تکلا (تسلا)	، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴	
۱۴۱	تلمود	، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳-۱۷۳	
۱۰۳	تویرژن	، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۲-۱۸۹	
۴۸	توتمس	۱۹۹	
۶۷	توعی	۱۷۴، ۱۷۳	پولس، سرجیوس
۲۰۱	تومیم	۱۸۳، ۱۸۲	پولیتارخ
۲۰۲	تیاتیرا	۱۸۲	پومریوم
۲۴، ۲۳	تیامت	۱۶۲	پیترا
۱۸۵	تیانا	۱۶۸، ۱۲۸	پیریه
۱۹۶، ۱۶۵	تیبیر	۳۱	پیسانو
۱۳۰	تیبیر یاس	۱۷۴	پیلانطوس
، ۱۶۲، ۱۴۲-۱۴۰، ۱۳۰	تیبیریوس	۱۶۳	تائوردوس
۱۹۷، ۱۷۵، ۱۶۷		۱۹۵	تئودوسیوس
۱۵۵، ۱۴۳، ۱۲۷	تیتوس	۱۹۲	تئولوگوس، آکیوس
۲۸	تیر	۱۲۹	تابور
۱۹۲	تیرانوس	۱۱۸	تاتیان
۱۳۵	تیروپی	۵۰	تاتموس
۱۰۶، ۱۰۴	تیشندورف، کنستانین	۱۹۰، ۱۸۹	تاکیتوس

بسمت شناسی کتاب مقدس

۱۷۹، ۱۵۸	حبشه	۸۶، ۸۵	تیگلات پلزر
۱۵۸	حبشی، کلیسای	۱۸۶، ۱۷۹، ۱۰۱	تیموتائوس
۳۰	حدقل	۱۹۶	تهران
۸۴، ۸۳	حزائیل		
۹۲، ۸۹، ۸۸	حزقیّا		
۱۵۰، ۶۰، ۱۶	حزقیال	۶۱	جاذر
۱۴۳	حکیم، خلیفه	۱۶۷	جانسون، فوکس
۸۲	حلب	۱۲۰	جانها پکینز
۸۵	حمت	۶۹	جیهه
۸۳	حوران	۱۵۱	جدریان
۵۹	حوریان	۱۵۱	جرسا
۳۰	حویله	۲۰۲، ۱۴۹	جزیبیل
۸۵	حیرام	۶۹	جلبوع
		۱۶۰، ۱۵۷-۱۵۵، ۱۳۶	جلجنا
		۱۵۹	جلجتای گوردون
		۱۳۰-۱۲۸، ۷۶، ۷۵	جلیل
۱۶۳	خاور نزدیک	۱۴۰-۱۳۸	
۱۸۰، ۱۷۹، ۱۸	خشایارشا	۱۵۱، ۱۴۵-۱۴۱	جلیل، دریایچه
۱۴۶	خرزین	۱۶۰	جمجمه، تپه
		۱۴۲	جنسره
		۱۳۳	جوستین شهید
۵	دارتموت	۵۰	جوشن
۱۸۰	داردانل	۱۶۵	جونال
۱۹، ۱۸	داریوش	۳۱	جوهانو
۷۰، ۶۹	داجون	۳۱، ۳۰	جیحون
۱۶۹، ۶۰	دانیال		
۱۸۴	دانیوس	۶۳	جبرون

۷	راسام	۷۲-۷۰، ۶۴	داود
۷۱، ۶۶، ۶۵، ۵۱، ۵۰، ۴۸	رامسس	۱۶۳	رایک، هنری وان
۹۹، ۷۳		۶۳	دبیر
۲۰-۱۷	راولینسون، سرهنری	۳۷، ۳۰، ۱۵-۱۳	دجله
۶۵	رایت	۱۶۲	درب المستقیم
۷۵	رجبام	۱۴۵	درجای کامهای استاد
۸۵	رزون	۱۵۱	دکابولیس
۸۶	رزین	۱۹۵	دکیان
۳۲	رمان	۳۱	دلش
۲۸	رنوف، سرپتر لوباز	۱۳۸، ۸۶، ۸۴-۸۲، ۶۵	دمشق
۱۹۳، ۱۲۷	رودس	۱۶۳-۱۶۱، ۱۵۴	
۸	روزتا	۵۴	دمورگان
۱۰۵	روسیه	۱۸۶	دنیس
۱۳۴، ۱۲۶، ۱۲۳، ۲۶	روم	۱۱۸	دورا
۱۵۵، ۱۴۸، ۱۴۳، ۱۴۰		۱۶۸	دورتی
۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۸-۱۵۶		۱۴	دورشارو کین
۱۸۱، ۱۷۴، ۱۶۶-۱۶۵		۱۸۶	دومینیتین
۱۹۶، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۶		۲۸	دیائوس پاتر
۱۹۹		۱۱۸	دیاتسرون
	ریدرز دایجست ۴۳	۱۹۴-۱۹۲	دیانا
۷۷	ریزنر	۱۸۶	دیانیسیوس
۱۱۶	ریلند	۸۰	دیون
		۱۶۸	دیرها
		۱۱۴	دیسمن، آدلف
۲۸	ژموس پاتر	۱۸۹	دیوکاسیوس
۱۶۷، ۱۴۴	زبدی		
۱۵۰	زکریا	۵۸	رأس الشمر
۱۷۲	زنو	۴۰	راحیل

ح

باستانشناسی کتاب مقدس

۷۳،۷۲،۶۴،۶۱،۴۷	سلیمان	۴۹	زیریدا
۱۴۷،۱۴۶،۱۳۷،۷۶			
۱۵۵			
۷۰	سموئیل	۱۳۳	ژروم
۱۴۱	سمیت ، ادم	۱۶۵،۱۵۷،۲۸	ژوینتر
۲۲،۲۱	سمیت ، جرج	۱۹۲،۱۳۴	ژوستینین
۱۸۶	سن	۱۴۶	ژولیا
۳۸،۳۰	سند	۱۸۸،۱۲۵	ژولیوس
۹۳،۹۱-۸۸،۱۶	سنخرب	۱۵۶	ژولیوس ، سوروس
۱۸۹	سنگا		
۸۳	سنیر		
۵۳	سوئز ، کانال	۲۰۳،۲۰۲	سارویس
۱۳۱،۸۴،۸۲،۸۱،۵۸	سوریه	۸۸،۸۶،۶۷،۱۴	سارگون
۱۶۹،۱۶۴،۱۶۱،۱۵۸		۴۹	ساکاز
۱۷۹		۱۷۳	سالامیو
۱۵۸	سوریه ، کلیسای	۱۲۶،۸۷،۸۶،۷۹-۷۷	سامره
۱۲۲،۱۲۰،۱۱۹	سوکینیک	۱۲۸	
۱۷۵،۱۷۴	سولس	۱۳۵	شانتا پودنزیانا
۵۴،۳۸	سومر	۶۵	سایس
۱۶۴	سیاه ، کوه های	۱۲۶	سیاست
۱۲۹،۶۸	سیسرا	۱۸۷	سترا بو
۱۷۳	سیسرو	۱۷۷	سترت ، ستیلیکتون
۱۸۷	سیسیل	۱۱۳	سراییس
۱۳۰،۱۲۹	سیفوریس	۵۳	سرخ ، دریای
۱۸۶،۱۷۹	سیلاس	۱۶۳	سلوکوس
۱۷۳،۱۷۱	سیلامیس	۱۶۴	سلوکیه
۸۹	سیلیعل	۱۶۸	سلوکیه پیریه

فهرست اعلام

۱۴۷،۱۴۶،۸۴،۷۴،۵۰	صور	سیمون مقدس ۱۶۹	
۱۴۸،۱۴۶،۸۴	صیدون	سینا ۱۰۵،۱۰۴،۵۳	
		شائول ۱۶۹،۷۰،۶۹	
۱۵۵	طاق تیتوس	شاخه‌های هایتن ۱۴۱	
۱۰	طل الحسی	شالمانصر ۱۴۷،۸۶،۸۴،۸۲	
۶۶،۶۳،۵۹،۵۰،۴۸	طل درنا	شبان هرماس ۱۰۵	
۱۴۶،۷۰		شریف، حرم ۱۳۶	
۱۴۳	طل هورا	شونک ۷۶	
		شکین ۴۶	
		شماربو ۷۹	
۱۵۰،۷۹	عاموس	شماس ۵۵،۳۲	
۶۱،۴۹	عای	شمعون ۱۵۳	
۱۸۸	عثمانی	شمویل ۶۸	
۶۳،۴۸	عبدیها	شمیدت ۲۹	
۷۰	عبدیها	شنی، جرج ۵۸	
۷۲	عجلون	شوب - آد ۳۹	
۸۳	عداد	شوروی ۱۰۵	
۸۴	عدد برای	شوش ۵۴	
۳۱،۳۰	عدن	شهید، کوه ۱۸۶	
۱۷۹،۳۷،۲۷	عربستان	شیشاک ۷۶، ۷۵	
۸۵	عزریا	شیفر، کلاد ۵۸	
۷۰،۶۹	عشتاروت	شیکاگو ۷۳	
۷۵،۷۴	عصیون جابر		
۱۷۸	عطارد		
۸۹،۸۸،۶۴	عفرون	صدوم ۴۳	
۱۵۰	عکا	صفانیا ۱۶	
۸۲،۸۱،۷۹،۷۷	عمری	صوبه ۷۲	

ی

با.. تائشنامی کتاب مقدس

۱۶۱، ۱۳۸	فریر	۸۲	عمر بن حداد
۱۹۰	فرسکا	۷۲	عمالیق
۱۷۴	فتوس	۷۲، ۵۱	عمون
۸۶	ققح	۱۶۰	عید قیام
۱۹۷	فلامینیوس	۱۱۰، ۸۷، ۵۳، ۶	عیسی یا عیسی مسیح
۶۳، ۶۰، ۵۲-۴۸، ۴۶-۴۳	فلسطین	۱۳۹، ۱۳۷-۱۲۹، ۱۱۵	
۱۰۰، ۸۵، ۷۶، ۷۲-۷۰		۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۲، ۱۴۱	
۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۰۱		۱۷۶، ۱۶۹، ۱۵۴	
۱۵۰، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱		۶۴	عیسو
۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۱		۳۹	عیلام
۱۰۶	فلورانس	۱۴۴	عین طبقه
۵۰	فیتون		
۱۸۴	فیدیا		
۳۱۳۰	فیشون	۱۹۰، ۱۸۹	غالیون
۲۰۳	فیلا دلفیه	۱۳۲	غلاطیه
۱۷۴	فیلکس	۴۳	غموره
۱۷۸	فیلمون		
۱۴۶	فیلیپ		
۱۸۱	فیلیپ مقدونی	۳۹، ۳۷، ۳۰	فارس، خلیج
۱۸۶، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰	فیلیپین	۱۳۴	فاطمی، خلفای
۱۸۲	فیلیپی	۴۳	فدرمن، کزل
		۶۶، ۵۴، ۳۷، ۳۰، ۱۴	فرات
		۶۵، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۷۲	
۶۵	فادش	۱۱۸	
۱۰۸	قاهره	۱۸۶، ۱۰۶، ۱۴، ۱۳، ۸، ۵	فرانسه
۱۷۵-۱۷۱، ۱۴۸، ۵۸	قبرس	۱۴۳	فرانسیسکان
۱۵۸	قبطی، کلیسای	۱۲۸	فرانک

۱۸۲	کاساندو	۷۱	قدرون
۱۵۳	کاستوس	۴۵	قرآن
۱۸۱، ۱۶۴	کاسیوس	۱۹۱-۱۷۶	قرنتوس
۸۴	کالا	۶۳	قریه سفر
۱۵	کالج	۸۹	قزا
۸۳	کالکار	۶۵	قزل ایرماک
۱۶۲	کالکولا	۱۰۵	قسطنطنیه
۱۶۵	کالینیکوس	۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۳۵،	قسطنطین
۱۶۳	کالوین	۱۷۲، ۱۴۸	
۱۶۷	کامبریج	۵۳	قلزم، بحر
۱۹۲	کایستر	۳۹	قلیقه
۱۴۶	کرزه	۱۲۳	قمران
۱۶۴	کزرائوس	۱۷۴	قونیه
۱۵۱	کرنشا	۱۵۸	قیامت، حرم
۱۹۰	کرسئوس	۱۵۵-۱۵۷، ۱۵۹	قیامت، کلیسای
۶۶	کرکیش	۸۱	قیرهارست
۱۸	کرمانشاه	۲۰۳	قیصریه نو
۷۶	کرناک		
۲۰۲، ۱۹۲	کروئسوس		
۱۰۸	کروکودیل	۱۹۹	کاپوآ
۱۰۸	کروکودیلوپلیس	۱۸۶	کاپیترا
۱۴	کریستوف کلمب		
۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۳	کفرناحوم	۱۱۷، ۱۰۴	کاترین مقدس
۱۹۰، ۱۸۹، ۱۶۲	کلادیوس	۱۰۶	کاترین مدیسی
۹۵، ۹۴	کلدوی، رابرت	۱۵۸	کاتولیک رومی، کلیسای
۱۲۶	کلوباترا	۱۱۳	کارانیس
۸۰	کلین، ف. آ.	۱۲۹	کارمل
		۳۷	کارون

۶۶	لارنس	۸۱	كىموش
۱۰۱،۹۱،۹۰،۶۳،۶۲	لاخىش	۱۸۷	كىنخريه
۴۰	لاكىش	۶۱،۵۲،۵۱،۴۹،۴۷	كىنغان
۳۵،۲۷	لانگدون	۲۰۲،۱۹۲	كوروش
۹۰،۸۴،۱۶،۱۵،۸	لايارد، آستىن ھنرى	۱۹۳	كوريسىن
۹۴،۹۳		۱۳۲،۱۳۱	كورىنيوس
۱۶۳،۱۶۱،۸۳	لبنان	۱۶۸	كوستىن، توماس
۶۲،۶۱	لبنه	۳۰،۱۵	كوش
۱۸۹،۱۸۸	لكايوم	۱۶۷	كوك
۱۹۴،۱۱۷	لندن	۱۶	كوبونچىك
۱۳۹	لوت	۱۵۱	كىيلىنگك
۱۷۶،۱۷۴،۱۷۳،۱۶۷	لوقا	۳۵	كىش
۱۸۶،۱۸۳،۱۷۹		۱۰۶	كىنگك جىمىز
۱۰۵	لوكار، سىرىل		
۱۱۳	لونگوس، آنتونىس	۷۹	مادىو
۵۴	لوور، موزە	۶۱	كارستاند
۲۳	لھامو	۴۹	كارستانىك
۲۳	لھمو	۱۸۶	كال
۵۲	لىبى	۱۳۹	كلومك
۱۸۲	لىدىا	۱۵۹	كور، اسقف
۲۰۲،۲۰۱	لىدىه	۱۵۹	كورباغ
۱۷۹-۱۷۷	لىستره		كوردون، چاينز
		۱۵۹	گىنجا تىس
		۱۸	گىنجانامه
۹۳	مار	۳۲،۳۱	كىلىكىمىش
۱۸۴	ماراتون		
۱۵۳	مارتا	۲۰۳،۱۶۴	لائودىكىه (لاودىكىه)

مارتی، کوه	۱۸۶	مسیح	، ۱۲۹، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۸، ۶
ماری بعل	۷۹		- ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۳۳
ماریان	۱۲۷		- ۱۶۰ - ۱۵۴، ۱۴۶، ۱۴۳
مازون	۶۴		، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۶۲
ماکریم، اسقف	۱۹۵		، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۲
ماکریموس	۱۰۴		۳۰۳، ۲۰۰
ماکریمینوس	۱۹۴	مشتري	۱۷۸
ماگنزين	۱۹۳	مصر	، ۵۳، ۵۰، ۴۸ - ۴۵، ۲۸، ۸
مالیا	۱۸۷		، ۷۵، ۷۲ - ۷۰، ۶۶، ۶۴، ۶۲
ماورای اردن	۱۵۶، ۱۵۱، ۱۴۰، ۱۲۸		، ۹۹، ۹۳، ۹۰، ۷۹، ۷۶
ماهور	۴۹		، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۰۸، ۱۰۰
متی	۱۶۷		۱۳۲، ۱۱۷
مجدل	۱۴۲	مقبره مقدس	۱۳۶
مجدو	۷۳، ۷۲	مکابی	۱۲۷
محمد	۱۶۱	موآب	۸۱، ۸۰، ۵۱
مخماس	۶۹	مورتون	۱۴۵
مدرسه باستانشناسی آمریکائی	۱۲۰	موریر	۱۷۶
مدیترانه	۵۴، ۱۵۵، ۱۲۹، ۱۴۶	موزولوس	۱۹۳
	۱۸۷، ۱۷۱	موسی	، ۶۰ - ۵۸، ۵۵ - ۵۳، ۴۷
مردوک	۹۷، ۹۶، ۵۴، ۲۴، ۲۳		۱۶۹، ۱۴۹
مرقس	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۷	موصل	۱۶، ۱۵، ۱۳
مرمیتاه	۶۳، ۶۲، ۵۱	مهافی	۱۸۴
مریخ، کوه	۱۵۸	میت، دریای	، ۱۱۹، ۸۵، ۸۰، ۴۴، ۴۳
مریم	۱۵۳، ۱۲۹		۱۳۹، ۱۳۸
مریم باکره	۱۹۵	میتیتی	۸۹
مریم مجدلیه	۱۴۲	میشع	۸۱
مس - کلم - داک	۳۸	میشکان	۱۳۰، ۱۱۷

۱۱۷	واتیکانوس	۹۶	ناپاپولاسر
۱۸۲	واروار، دروازہ	۱۰۳، ۸	ناپلیون
۷۱	وارن، سرچارلز	۱۳۰، ۱۲۹، ۸۶	ناصرہ
۱۳۰	واروس	۱۴۴	نانوماہی، کلیسای
۱۶۴	والاس، لیو	۵۰	ناویلا، ادوارد
۱۸۷	وسپاسین	۷	نہانیدوس
۱۵۷، ۱۳۴	ونوس	۸۱	نبو
۱۹۲، ج. ت.	ووو، ج. ت.	۹۴ - ۱۴۷، ۹۶	نبوخذ نصر
۶۶، ۳۷، ۳۴	وولی	۹۴	نعمیا
۱۸	ویشناسب	۱۸۷، ۱۶۲	نرون
۹۵	وینکلر	۲۱	نزیب
		۸۳	نرگال
		۳۳	نسو
۱۳۴	ہادرین	۸۶	نفتالی
۱۳۵	ہاروی	۹۴	نکو
۱۳۲	ہامونود	۱۵	نمروذ
۱۴۰، ۱۳۷، ۱۲۹	ہرمون	۳۴، ۳۱، ۲۲، ۲۱	نوح
۱۵۷، ۱۳۲	ہلنا	۱۶۴	نہربادشاہان
۱۰۳	ہوکودوسکارو، کارڈینال	۱۸۱	نیاپولیس
۱۲۵	ہیرکانوس	۹۹، ۳۰، ۲۸	نیل
۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵	ہیروڈیس	۱۱۳	نیلوس
۱۴۰، ۱۳۶، ۱۲۷	ہیروڈیس ادومی	۱۶۸	نیویورک
		۸۹، ۸۳، ۲۱، ۱۶، ۵	نینوا
		۹۴، ۹۳، ۹۰	نینوا
۴۹	یائیتیک	۳۲	نینیب
۷۰	یبوسیان		
۱۵۱	یبوق	۱۱۸، ۱۰۵، ۱۰۳	واتیکان

فهرست اعلام

۶۳-۶۱،۵۲،۵۱	یوشع	، ۱۳۹، ۱۲۸، ۱۶۳	یحیای تعمیردهنده
۷۰، ۶۹، ۶۸	یوناتان	۱۷۶	
، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۱۴، ۲۶	یونان	۷۹	یروبعام
، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۶۷، ۱۶۶		۱۶۷	یعقوب
۱۸۶، ۱۸۳		۵۲	ینوعان
۸۵، ۸۴	یهو	، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۶۰، ۱۴۴	یوحنا
، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۷۵، ۱۸	یهودا	۲۰۲، ۱۹۲	
۱۶۷، ۹۳، ۹۰		۱۵۷، ۱۴۸، ۱۰۲	یوسیبوس
۱۲۹	یهودای جلیلی	۱۸۹	یوستوس، تینوس
۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۰	یهودیه	، ۱۲۹، ۷۹، ۴۸، ۴۶، ۴۵	یوسف
۸۱	یهورام	۱۶۹، ۱۳۴	
، ۱۳۶، ۸۱، ۷۹، ۴۷، ۲۵	یهوه	، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۱	یوسفوس
۱۴۷		۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۳۷	